

# خورشید شرق

علامه سید جمال الدین افغانی

به استقبال کتاب بیدارگر عصر (سید جمال الدین افغانی)  
اثر استاد فضل الرحمن فاضل

نویسنده: ماریا دارو

شناسنامه کتاب:

- ✓ خورشید شرق
- ✓ نویسنده: ماریا دارو
- به استقبال کتاب بیدارگر عصر (سید جمال الدین افغانی)
- اثر استاد فضل الرحمن فاضل
- ✓ دیزاین پشتی: عتیق یوسفی
- ✓ صفحه آرایبی: وحدت الله درخانی
- ✓ نوبت چاپ: دور نخست
- ✓ سال چاپ: زمستان ۱۳۹۹ خورشیدی
- ✓ محل چاپ: کابل افغانستان

حق طبع و تکثیر محفوظ است!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## اهداء:

کتاب خورشید شرق را که بیانگر افکار سیاسی، علمی، اخلاق اجتماعی و مبارزات استقلال طلبانه مرحوم علامه سید جمال الدین افغانی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی می باشد؛ به ملت نجیب و سرفراز کشورم که در ادوار تاریخ در مقابل اشغالگران مبارزه و پیکار شدید نموده اند و هیچ گاه غلامی اجنبی را نه پذیرفتند و به دشمنان دین، عقیده و وطن سر خم نکرده اند؛ اهدا می نمایم.

با ذکر این دو مصرع شعرم به روان پاک علامه سید جمال الدین افغان و تمام شهدای میهنم دعا می کنم:

ای قلم طاق فریاد ندارد دل من  
وای که بازیچه دنیا شده است میهن من

ماریا دارو



## اظهار سپاس

بدینوسیله از همکاری‌های صمیمانه و مهربانی‌های بی‌شائبه برادر بزرگوار جناب محترم استاد فضل‌الرحمن فاضل، جناب دکتور عنایت‌الله شهرانی، جناب دکتور عبدالواسع لطیفی، جناب محترم عتیق یوسفی و جناب محترم وحدت‌الله درخانی بار اظهار سپاس و امتنان می‌نمایم.

با حرمت

ماریا دارو

سال ۲۰۲۰ میلادی

## فهرست مطالب

- پیشگفتار مؤلف ..... د  
پیشگفتار بقلم استاد فضل الرحمن فاضل ..... ح  
مطالبی در مورد کتاب «خورشید شرق»، نوشته داکتر شهرانی ..... ک

### فصل اول

- بخش نخست العروة الوثقى ..... ۶  
دعوة الفرس الى الاتحاد مع الافغانى ..... ۸  
كوتاه نگاهى بر العروة الوثقى ..... ۱۱  
بخش دوم و سوم آثار سيد جمال الدين افغانى ..... ۱۴  
رسائل الفلسفة العرفان ..... ۱۶  
دوم، الواردات فى سراتجليات ..... ۱۹  
سوم، القضا والقدر ..... ۲۰  
چهارم، فلسفه التريبة و فلسفه الصناعة ..... ۲۱  
پنجم، العلم وتأثيره الارادة و الاختيار ..... ۲۱  
ششم، الرد على الدهريين ..... ۲۲  
حقيقت مذهب نيچريه ..... ۲۵  
الرسائل والمقالات ..... ۲۷  
ضياء الحافقين ..... ۲۸  
تاريخ اجمالى ايران ..... ۳۰  
تتمة البيان فى تاريخ الافغان ..... ۳۹  
تتمة البيان فى الانجليز الافغان ..... ۴۰  
خاطرات الافغانى ..... ۴۵  
التعليقات على شرح العقائد العضية ..... ۵۰  
تاريخچه پيوند همدانى بود سيد جمال الدين افغانى ..... ۵۸  
نامه سيد جمال الدين افغانى به امير محمد اعظم خان ..... ۶۴

خورشید شرق .....	ب
نامه امین‌الضرب به سید جمال‌الدین افغانی .....	۷۲
پیوستن سید جمال‌الدین افغانی به تشکیلات فراماسونی .....	۷۵
زرتشت فرزندی از بلخ .....	۸۱
ابن سینا فرزند فرزانه بلخ و پدر طب جهان .....	۸۳
رابعه بلخی شاعر معروف افغانستان .....	۸۵
راجع به تجلیل از جشن نوروز باستانی .....	۸۶
در مورد سامان و آلات موسیقی افغانستان .....	۸۷
مولانا جلال‌الدین محمد بلخی .....	۸۸
استاد کمال‌الدین بهزاد هروی .....	۸۹
شهنامه فردوسی .....	۹۰
تندیس علامه سید جمال‌الدین افغانی .....	۹۳

## فصل دوم

سید جمال‌الدین افغانی از قوم نویسندگان و نخبه‌گان افغانستان .....	۹۴
علامه محمود طرزی .....	۹۴
نامه سلطان محمد کابلی .....	۹۸
پوهاند عبدالاحمد جاوید .....	۹۹
مولانا ابوالکلام آزاد .....	۱۰۳
نسب و زادگاه سید از کتاب علامه عبدالحی حبیبی .....	۱۰۶
علامه سید جمال‌الدین بقول مرحوم غبار؛ افغانستان در میسر تاریخ .....	۱۱۱
دوره ریفورم از کتاب افغانستان در مسیر تاریخ .....	۱۱۲
استاد سخن خلیل‌الله خلیلی .....	۱۱۸
ادیب اسحاق .....	۱۳۰
مقدمه چاپ پنجم کتاب بیدارگر عصر بقلم استاد فاضل .....	۱۳۲
تقریظ بقلم مولانا محمد حنیف بلخی .....	۱۳۶
نامه پروفیسور عبدالله بختانی خدمتگار .....	۱۳۹
نوشته بشیر احمد انصاری .....	۱۴۲

خورشید شرق ..... ج

- در بخش بی بی سی فارسی بقلم حمزه واعظی ..... ۱۴۵
- آشنایی با آثار و تعلیقات سید افغانی بقلم دکتور شمس الحق آریان فر ..... ۱۴۷
- درباره بیدارگر عصر بقلم محمد نسیم فقیری ..... ۱۵۱
- میر محمد صدیق فرهنگ و کتابش افغانستان در پنج قرن اخیر ..... ۱۵۳
- معلومات در خصوص مریضی و وفات سید جمال الدین افغانی ..... ۱۵۸
- بعضی حالات و روایات دیدنی و شنیدنی ..... ۱۶۳
- آیا جلاد سید جمال الدین افغانی... ..... ۱۶۶
- شناخت در مورد ابوالهدی الصیاد ..... ۱۶۹
- قسطنطنیه و یا اسلام بول ..... ۱۷۰
- شناسایی کتاب بیدارگر عصر بقلم دکتور عبدالغفور روان فرهادی ..... ۱۷۱
- کتاب سلطان محمود غزنوی اثر استاد شهرانی ..... ۱۷۴
- شعر محترم نسیم اسیر، هرچه هست ایرانی ست ..... ۱۷۶
- عقاب زخمی، کتاب شکست شب مرحوم فانی ..... ۱۷۸
- تبصره نویسنده خورشید شرق ..... ۱۸۰
- نتیجه گیری در مورد محل تولد سید جمال الدین افغانی ..... ۱۸۷
- اعدام محمد رضا کرمانی پیرو سید جمال الدین افغانی ..... ۱۸۸
- اخلاق و عادات سید جمال الدین افغانی ..... ۱۹۱
- سال شمار زندگی و سفرهای سید جمال الدین افغانی ..... ۱۹۴
- اشعار مدحیه مرحوم غلام محمد طرزی به سید ..... ۲۰۵
- شعر ماتم سراء از سید محمد نادر خرم ..... ۲۰۷

### فصل سوم

- زندگینامه استاد فضل الرحمن فاضل ..... ۲۱۵
- بخش تصاویر ..... ۲۳۳
- معرفی مختصر ماریا دارو نویسنده کتاب خورشید شرق ..... ۲۴۸
- دعایه از سهی کابلی ..... ۲۵۰
- آثار مطبوع ماریا دارو ..... ۲۵۱
- فهرست مآخذ ..... ۲۵۳

## پیشگفتار

از سالیان زیادی به این سو علاقمند بودم، تا در باره هموطن بزرگ و علامهٔ زمان سید جمال‌الدین افغانی، معلومات بدست آورده و کلمات چندی درباره وی بنویسم. بنده افکار و مبارزات استقلال‌طلبانه سید جمال‌الدین افغانی را در جراید و مجلات کابل و سایت‌های اینترنتی در هجرت مطالعه می‌کردم و در تلاش بودم تا تفصیل جنبش‌های آزادی‌بخش او را در سایر کشورها نیز مطالعه بدارم. روزی دوست‌گرانقدر پروفیسور عبدالواسع لطیفی کتابی را تحت عنوان «بیدارگر عصر» برایم هدیه نمودند.

با گشودن کتاب چشمم روشن شد با علاقمندی زیاد به مطالعه آن پرداختم. برعلاوه تحقیقات مفصل محقق و پژوهشگر معاصر، نویسنده جلیل‌القدر جناب محترم فضل‌الرحمن فاضل در باره علامه سید جمال‌الدین افغان انجام داده است، کتاب ارزشمندش را به جناب داکتر عبدالغفور روان فرهادی یک‌تن از دانشمندان معروف افغانستان اهدا نموده است؛ خیلی خرسند گردیدم.

کتاب «بیدارگر عصر» را چنان با علاقه‌مندی مطالعه کردم که یک لحظه کنار گذاشتن کتاب برایم سنگین تمام می‌شد و تلاش می‌کردم بدانم که این کتاب درباره انقلاب فرهنگی و سیاسی سید بزرگوار تا کدام کشورها سرایت کرده است. کتاب «بیدارگر عصر» آنقدر پر معلومات، آموزنده و دلچسپ بود که بنده را وا داشت تا جناب محترم فضل‌الرحمن فاضل نویسنده آنرا پیدا نموده و اجازه نوشتن کتاب (خورشید شرق علامه سید جمال‌الدین افغانی) را به تأیید و به استقبال کتاب «بیدارگر عصر» از ایشان در خواست بدارم.

من سال‌ها در پی دریافت این نوع معلومات عمده و با اسناد و شواهد مؤثق درباره سید جمال‌الدین افغانی بودم، خوشبختانه این گوهر نایاب به دستم رسید. اتفاقاً جناب محترم استاد فضل‌الرحمن فاضل بزرگوار را در وزارت خارجه افغانستان پیدا و از طریق ایمیل با ایشان تماس برقرار نمودم. قبل از تماس با ایشان به تشویش بودم که آیا آن دانشمند جلیل‌القدر فرصت آنرا خواهد داشت تا با این هم‌دیار دور از وطن همکاری علمی بنماید یا خیر.

و اما جناب محترم فاضل دانشمند، کان ادب و تواضع و کان علم و دانش با علاقمندی خاص با بنده همکاری نمودند. در واقع آن برادر خجسته صفات نه تنها با بنده در عالم ناشناسی پیش آمد فوق العاده نیکو و لطف آمیز کردند، بلکه بر علاوه کتاب «بیدارگر عصر» معلومات زیاد دیگری را نیز برایم فرستادند.

بنده چاپ نخست «بیدارگر عصر» را داشتم اما زمانی که با نویسنده محترم کتاب در تماس شدم خوشبختانه جناب ایشان کاپی چاپ پنجم کتاب مذکور را برایم فرستاد که یک تعداد نظریات و نوشته های بیشتر نویسندگان وطن عزیز ما در آن افزوده شده بود. در این کتاب «خورشید شرق علامه سید جمال الدین افغانی» که رفرنس اصلی آن همان «بیدارگر عصر» است علاوه مطالب دیگر درباره علامه سید جمال الدین افغانی از منابع دیگر بدست آورده و استفاده نمودم، ضمناً یک تعداد مضامین دیگر از قلم چند دانشمند دیگر را نیز داخل این مجموعه ساختم.

بنده در دیار هجرت مطالب زیاد را از طریق آنلین که بیشتر به دسترس می باشد مطالعه می نمایم و از این سبب بعضی از نشرات دوستان ایرانی را نیز می خوانم. البته از معلومات مفید هر نشریه انسان مستفید می شود و لذت می برد ولی گاهی چنان اتفاق برایم می افتاد که از خواندن بعضی نشرات تقلبی و افسانه سازی سایت های ایشان نادم می گردم.

در این گونه متون نشراتی بعضی اوقات مشاهده می گردد که افتخارات ادبی و فرهنگی تاریخی و سیاسی ما افغان ها را به خود نسبت می دهند. از این سبب در کتاب گهر نایاب «بیدارگر عصر» که هر صفحه آن با اسناد مؤثق از کتب نویسندگان مختلف که در زبان های مختلف در بسیاری از کشورها اقبال چاپ یافته است؛ همه آنرا جناب محترم «فاضل» نویسنده کتاب «بیدارگر عصر» با پشت کار و زحمات زیاد جمع آوری و بعد از مطالعه آن را ترجمه نموده و در کتاب «بیدارگر عصر» به طبع رسانیده است، چشمم با برق حقیقت روشن گردید و شدیداً مرا وادار ساخت تا به استقبال کتاب ایشان (خورشید شرق) را بنویسم.

روی همین دلیل انتقادات در مورد شیوه نویسندگی و جعل کاری یک تعداد از نویسندگان ایرانی آورده شده است.

بطور مثال سید جمال‌الدین افغانی که نه تنها فخر افغانستان بلکه فخر ممالک اسلامی می‌باشد، اورا ایرانی دانسته طوری جعلی ثبت نشریات و کتب خویش نموده و به او نسبت ایرانی بودن می‌دهند که کاملاً دور از انصاف می‌باشد.

هم‌چنان بعضی نویسندگان کشور همسایه «ایرانی‌ها» بدان بسنده نشده شمار دیگر از دانشمندان افغانستان را که مفاخر شرق و غرب شمرده می‌شوند چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ابن سینای بلخی، کمال‌الدین بهزاد هروی، خواجه عبدالله انصاری هروی وغیره را ایرانی قلمداد می‌نمایند، که واقعاً تکان دهنده است. در کتاب «خورشید شرق علامه سید جمال‌الدین افغانی» تماس در آن موضوع صورت گرفته شده است.

همچنان مبارزات پیگیر علامه سید جمال‌الدین افغانی علیه استعمار به خصوص استعمار انگلیس که در آن ایام بر بسیاری از کشورهای شرقی لشکرکشی و اشغال کرده بودند؛ معلومات خیلی جامع را برای خواننده آرایه می‌کند.

در خصوص معرفی نویسنده کتاب «بیدارگر عصر» می‌خواستم سوانح مکمل جناب محترم و دانشمند «فاضل» نابغه سخندان و سیاست‌دان و سید جمال‌الدین‌شناس افغانستان را به تفصیل بنویسم، اما با تأسف نسبت بُعد مسافه، نتوانستم آنچه می‌خواستم در مورد ایشان بنویسم و به هدف نایل آیم، بناً چند سطر که روی پشتی کتاب ایشان طبع شده است، خیلی مختصر می‌باشد و صرفاً از تالیفات ایشان نام برده شده است، خوشبختانه بعد از این که با دانشمند محترم جناب دکتور عنایت‌الله شهرانی تماس حاصل گردید؛ جناب ایشان فرمودند که دو مضمون خویش را که در قسمت استاد فاضل است در کتاب «سخنوران صاحب‌دل» بچاپ رسیده است؛ برای شما ارسال می‌کنم که باعث خرسندی بنده گردید. از آن سبب خواستم که بخاطر شناخت بهتر دانشمند محترم جناب فضل‌الرحمن فاضل مضامین متذکره را نیز شامل این کتاب بسازم.

البته سوانح محترم فاضل را از قلم دکتور شهرانی بزرگوار در فصل سوم مطالعه می‌نمایید.

چرا کتاب «بیدارگر عصر» در شرایط کنونی برایم خیلی با اهمیت است که بی‌صبرانه برای نوشتن و چاپ آن تلاش می‌نمایم؛ مبارزات سید جمال‌الدین افغانی که تقریباً صدسال قبل به سیاست استعماری غربی‌ها پی برده بود، امروز ما به چشم خویش می‌بینیم که ملل آسیا و آفریقا تحت ستم استعمارگران قرار گرفته و بر زیر بمبارد بی‌رحمانه قرار دارند.

مزدوران و غلامان وفادار به استعمار و امپریالیسم بر قدرت نشسته کشتن مردم و ویرانی مملکت خویش را تماشا می‌کنند. بخصوص در کشور عزیز ما افغانستان بیشتر از بیست کشور ناتو تحت قومانده آمریکا طی چندین سال مسلط می‌باشند؛ نوشتن خورشید شرق برایم خیلی با اهمیت می‌باشد.

روی همین دلیل چند بیت از یک غزل معروف جناب محترم مسعود زراب شاعر کشورم را در اینجا می‌آورم:

به پیش چشم عمر من ز تیغ خنجر زمان  
هزار پاره شد زمین، هزار پاره آسمان  
به جاده‌های شهر من صدای گریه شد بلند  
خاموش گشته خنده‌ها بگوش می‌رسد فغان  
غروب شام خون‌فشان به سرخی زمین فزود  
طلای صاف بی‌نشان چه غم‌سرای شد جهان  
خموش شو خموش به کام شعله‌های جنگ  
که دود تیره اش رسیده تا به کهکشان  
گهی خسی در آتشم، گهی خسم بروی آب  
میان آب و آتشم، گهی چنین گهی چنان  
خدای مهربان من، به حال ما تو رحم کن  
که دست ظالمان کنون رسیده تا به گلوی مان

در خاتمه می‌خواهم بهترین تشکرات خود را به حضور پوهاند عبدالواسع لطیفی نسبت این که کتاب نفیس «بیدارگر عصر» را برایم هدیه فرمود و همچنان از همکاری‌های جناب محترم استاد فضل‌الرحمن فاضل، جناب پروفیسور داکتر عنایت‌الله شهرانی، جناب محترم عتیق یوسفی و جناب محترم وحدت‌الله درخانی تقدیم بدارم.  
زیرا بدون کمک و همکاری دوستان جلیل‌القدر در عالم هجرت نوشتن چنین کتاب برایم خالی از مشکلات نبود.

با احترامات فایقه

ماریا دارو

سال ۲۰۲۰ میلادی



## پیشگفتار

بقلم: فضل الرحمن فاضل



### مقاله‌یی که رساله شد!

در پاره نیمهٔ دوم سال پار؛ ایامی که صحبت در مورد زنده‌گی، آثار، آرا و افکار سید جمال‌الدین افغانی گرم بود و در داخل کشور تصمیم گرفته شد تا از صدمین سالگرد وفات آن علامه بزرگ تجلیل صورت گیرد و «رادیو پیام زنان» که از شهر گوتنبرگ سویدن پخش می‌گردد، جهت بارور ساختن بحث‌ها و پژوهش‌ها در مورد سید با چندتن از صاحب‌نظران مصاحبه‌های سودمند انجام داد.

مقارن همان ایام خواهر فرهیخته‌یی بنام ملیحه صیقل کاردار در سفارت افغانستان در کویت که از علاقمندی من به افکار و آثار سید جمال‌الدین افغانی آگاهی داشت؛ مجموعهٔ کاملی از آثار سید را برایم فرستاد. قصد من طوری که در آغاز این رساله نیز تذکر داده‌ام، آن بود تا مجموعه یاد شده را در چند صفحه محدود معرفی دارم و به سایت‌های اینترنتی هموطنان جهت نشر بفرستم. اما وقتی که کار را آغاز کردم موضوع چنان گسترده گشت که از حوصله یک مقاله گذشت. بنام مقالات را در خلال نگاشتن رساله که تصور می‌نمودم مبحث مستقلی است؛ گزیده و به سایت‌های اینترنتی هموطنان و به‌ویژه سایت پرخواننده «سرنوشت» جهت نشر فرستادم.

دوستانی که آن مقالات را مطالعه نموده بودند مرا به ادامه کار تشویق نمودند، من تصمیم گرفتم تا میان این مقالات پیوند ایجاد نموده همه‌را بار دیگر بازنگری کنم و به‌گونهٔ رساله کوچک تقدیم خوانندگان گرامی نمایم و بایسته است تا یادآوری نمایم که

این رساله کوچک نتیجه مطالعات چندماهه آثار گوناگون دیگران در مورد سید جمال‌الدین افغانی است.

در خلال مطالعه و بررسی کتاب‌های که قبلاً در مورد سید جمال‌الدین نگاشته شده بود و برای من شرف مطالعه آن کتاب‌ها نصیب گردیده بود، اشتباهاتی را در برخی نبشته‌ها و بصورت بیشتر در آثار شماری از هم‌زبانان ایرانی و عده‌یی از نخبه‌گان میهن عزیزم افغانستان مشاهده کردم؛ من هم به هدف اصلاح به برخی اشاره نموده‌ام که خوانندگان آن اشارات را در لابلای صفحات این رساله مطالعه خواهند فرمود.

حین نگارش این رساله به اسناد نشر شده به نام سید جمال‌الدین از طرف سید جمال‌الدین توجه خاص نمودم و متن اصلی آن را با متن بازنگاری شده و یا ترجمه شده به‌ویژه از فارسی به عربی و یا بالعکس مقارنه و مقایسه کردم.

مسأله مهمی که در نگارش این رساله هیچ‌گاه فراموشم نمی‌گردید مراجعه به تاریخ رخ داده‌ها بود و بسا مشکلات را همین مراجعه به سنوات قمری و میلادی حل می‌کرد و سهل‌انگاری‌های زیادی به مشاهده می‌رسید که تا حد توان آنچه را اشتباه می‌دانستم نشان‌دهی نموده‌ام.

در این رساله به‌خاطر اینکه نمی‌توان آنرا زنده‌گی‌نامه کامل سید امید جهت جبیره این کاستی‌ها، کرونولوژی یا سال‌شماری زنده‌گی سید را ترتیب نمودم و سال‌های قمری را اساس قرار داده و در برابر آن سال میلادی و در موارد مهمی هم سال هجری خورشیدی را نیز درج نمودم تا کسانی که بعداً به این امر می‌پردازند برای‌شان سهولت-آفرین باشد. جهت اینکه حرفی بی‌سند ارائه نگردد به مراجع مورد بحث در پاورقی‌ها اشارات کرده‌ام.

همه مراجعی را که جهت ترتیب این رساله، مطالعه و از آن نقل قول نموده‌ام در آخر کتاب نیز تذکر داده‌ام و برخی اسناد مهم را نیز در پیوست این کتاب آورده‌ام. تا خوانند، اصل سند را هم ملاحظه فرمایند.

در نقل قول‌ها از منابع متعدد کوشش کرده‌ام تا در متن اصلی تصرفی صورت نگیرد حتی شیوه املائی نویسنده اصلی را حفظ کرده‌ام و از همین‌رو خوانندگان نبود یکنواختی املائی و دستوری را در برخی موارد به‌ویژه در نقل قول‌ها ملاحظه خواهند کرد.

در آخر باید بیفزاییم که حین نگارش این رساله دریافتم که بحث در مورد سید جمال‌الدین بحث آسان نبوده است و من چند ماهی که پیوسته در این باره مطالعه می‌نمایم و به کتاب‌هایی که به زبان فارسی، پشتو، عربی، اردو و گاهی هم به زبان انگلیسی قبلاً به چاپ رسیده است؛ مراجعه کردم دشواری بحث را لمس نمودم. این بحث در مورد سید جمال‌الدین افغانی به نظر من ناتمام است؛ خدا کند که در آینده بتوانم کاستی‌های آنرا دور نمایم و یافته‌های جدیدی بر آن بیفزایم این رساله مرا یاری فرمایند.

در پایان وجیبه خود می‌دانم از همه دوستانی که به نحوی از انحا در تکمیل شدن این بحث با من همکاری نموده اند و بویژه از عزیزانی که کتاب‌هایی را راجع به سید جمال‌الدین از میان کتاب‌های کتابخانه خویش برایم عاریت فرستادند و از سفیر دانشمند افغانستان در قاهره آقای حفیظ‌الله ایوبی که کتاب‌های نایاب در مورد سید و به خصوص کاپی اثر نایاب سید «تتمةالبیان» را از مصر برایم ارسال داشتند؛ سپاسگزاری نمایم. همچنان دانشمند بزرگوار و سخنور و سخن‌شناس فرهیخته استاد لطیف ناظمی که بخش‌هایی این رساله را مطالعه و مشورت‌های مفید و سودمند به‌ویژه در ترتیب و فصل-بندی این رساله ارائه داشتند؛ شاکر و سپاسگزار هستم.

حسبی الله و نعم المولی و نعم النصیر

فضل الرحمن فاضل

بن، آلمان

حمل ۱۳۸۶ خورشیدی

نوت: این پیشگفتار بقلم استاد فضل‌الرحمن فاضل در کتاب بیدارگر عصر چاپ نخست بوده که از یک مقاله به رساله و بالاخره از رساله به یک کتاب ضخیم مبدل گردیده است و تا اکنون پنج بار تجدید چاپ شده است.

هم‌چنان در فصل سوم این کتاب «خورشید شرق» از قلم استاد بزرگوار جناب فاضل در چاپ پنجم بیدارگر عصر پیشگفتار دیگری را نیز مطالعه می‌دارید. با حرمت ماریا دارو

## مطالبی در مورد کتاب «خورشید شرق»

تألیفی بانو ماریا دارو



نوشته: پروفیسور داکتر عنایت‌الله شهرانی

کتاب پر محتوای « خورشید شرق » ویا به عباره دیگر چراغ مشرق‌زمین که دارای متن مقین و معلومات دقیق، تألیفی یکی از نویسندگان شناخته شده زن در افغانستان محترمه ماریا دارو زمانی برایم رسید که مشتاق خواندن و دیدن یکی از آثار جدیدش بودم. بعد از مطالعه کتاب، باید متذکر شوم که در جهان بسی اتفاقات حسنه در کنار وقایع ناگوار رخ می‌دهد که انسان را به وادی حیرت می‌برد.

سید جمال‌الدین افغانی در مدرسه‌های کابل تلمذ می‌کند و بعد از آن از جبر زمان راهی هندوستان شده از آنجا بعد از پخش نشرات و افکار آزاد به مصر می‌رود و مؤثرترین کارهای دینی، علمی و سیاسی‌اش را در شهرهای تاریخی قاهره بذر افشانی و تهداب- گذاری می‌نماید، سپس با مشاهدات و دیدار یک‌تعداد کشورهای غربی به روم قدیم یا تورکیه که مرکز خلافت اسلامی بود، رفته در آنجا مستقر می‌شود. و اینک قریب به یک قرن بعد خلف‌الصدق آن سید افغانی، دانشمند گرامی و با احساس افغانستان جناب استاد فضل‌الرحمن فاضل، مدرسه را چون سید والاگهر در کابل می‌خواند و بنا بر حوادث ناگوار

در محدوده هند قدیم پای می‌گذارد، مجلات و جراید را چون «میثاق خون»، «افغانستان» و غیره نشر نموده و بیداری‌های را به جهت آمادگی به جهاد آن انتشارات را به مجاهدین می‌رساند.

سپس در حوالی روم قدیم یعنی انقره امروزی تورکیه مدتی را در کارهای فرهنگی و سیاسی سپری می‌نماید و بعد از انجام کارهای سیاسی در خاک اروپا و بعد پای به مصر در مرکز قاهره می‌گذارد و چون سید افغانی پر ثمرترین کارهای فرهنگی را در کنار وظایف سیاسی اجرا می‌کند که قلم از وصف آن همه اعمال نیکو عاجز است.

جناب فاضل بیش از دوصد و پنجاه جلد کتاب را در ساحات دینیات، تاریخ، تاریخ هنر، معرفی اشخاص بلند مقام چون «بیدارگر عصر» سید جمال‌الدین افغانی و صلاح‌الدین سلجوقی، سفرای افغانستان و غیره بدست نشر می‌سپارد و در کنار آن تألیفات را که شخصاً خودش تهیه داشته در کتاب‌های که به چاپ رسانیده است و به هریک تقریظ‌ها و تبصره‌ها نوشته که در حقیقت جناب فاضل انقلاب فرهنگی را در قاهره سر به راه ساخته است.

خوشر اینکه جناب فاضل چون سلفش امام مبلغین سید جمال‌الدین افغانی در چندین زبان، پارسی دری، اردو، پشتو و عربی صلاحیت تام داشته و به زبان‌های دیگر نیز آشنایی دارد.

بادر نظر داشت دلایل و مفاهیم فوق و به سبب یکی از پرمحتواترین، وزین‌ترین تألیفات جناب محترم فاضل به عنوان «بیدارگر عصر» نویسنده جوان و ارجمند بانو ماریا دارو به تأیید و استقبال کتاب متذکره کتاب خیلی نفیس و زیبایی را به نام «خورشید شرق» نوشته و ثابت ساخته است که علامه سید جمال‌الدین افغانی، آن انقلابی پرشور، فیلسوف، عالم دل‌آگاه، سیاست‌دان، خطیب پرآوازه، اصلاً از افغانستان و زادگاه او اسعدآباد کنر می‌باشد.

نگارنده این سطور بار اول که از ولایت بدخشان جهت تحصیلات عالی در شهر تاریخی کابل پا گذاشتم و در مکتب متوسطه ابن سینای بلخی جهت آموختن دروس شامل شدم، اولین دیدار من در اطراف مکتب مذکور آرامگاهی بود، با قامت خیلی بلند برنگ سیاه، که می‌گفتند در آن میان جسد حضرت بیدارگر زمانه سید جمال‌الدین افغانی قرار دارد.

ساختمان مرقد سید جمال‌الدین افغانی که توسط چندین ستون بسیار بلند، به شکل چهار ضلعی توسط مرمر سیاه اعلی ساخته شده بود، که سر آن پوشیده و مانعی در میان پایه‌ها جهت دیدن زیارت وجود نداشت. بازدید کنندگان با آسودگی به زیارت می‌رفتند. نام نامی حضرت سید جمال‌الدین افغانی در ممالک چون ترکیه، مصر و بسیاری از کشورهای شرقی و غربی شهرت زیاد داشته است. به جهت اینکه علامه سید جمال‌الدین در تورکیه زندگی می‌کرد و وفاتش در آنجا رخ داده است و آنجا با عزت تمام دفن گردید، و از طرف سفارت افغانستان در تورکیه به افغانستان خبر داده شد تا جسد مرد بزرگ مشرق‌زمین و بیدارگر اسلام را به کابل انتقال بدهند.

به قول استاد خلیل‌الله خلیلی «جسد حضرت سید جمال‌الدین افغانی توسط آقای عبدالرحمن پوپل از طریق هندوستان به افغانستان انتقال داده شد». فرستادن جسد سید جمال‌الدین یکی از دلیل بسیار قوی به افغانی بودنش می‌باشد. چون شهادت یک مملکت بسیار تاریخی و کهن اسلامی که دست کم شش و نیم قرن خلافت اسلامی را بدست داشت و بی‌تردید ثابت می‌سازد که سید جمال‌الدین افغانی مربوط افغانستان می‌باشد.

بوقت سپردن عظام رمیم سید جمال‌الدین افغانی شعراء، بزرگان و دانشمند هریک به نوبه خود در خصوص عظمت و مقام والای علامه مذکور خطابه‌ها دادند و مرثیه‌ها سرودند. از جمله خلیل‌الله خلیلی مرثیه طویل سروده بودند که بانو ماریا دارو آنرا مکمل در بخش نظریات نویسندگان و دانشمند افغانی در مورد علامه سید جمال‌الدین افغانی آورده است و من فقط چند بند آن را با مطلع ذیل تذکر می‌دهم:

شهبازی که به چرخ است سر تمکینش  
ننشیند سر هر بام و دری شاهینش  
این همان خانه سنگیست که آراست وطن  
بهر آسایشت اندر دل مهر آگینش

و بدین مقطع:

دست از گوشهء تابوت برون آر که خلق  
بوسه از دست تو یکباره ستانند همه  
سیدا اولاد وطن منتظران اند همه  
قد علم کن که ترا دیده توانند همه

بعد از این که جسد سید جمال‌الدین به کابل انتقال و دفن گردید افغان‌ها متوجه شدند که شخصیت بزرگ، عالم دین و در سیاست و فلسفه شهرت بین‌المللی دارد، در موردش نوشتند و در روزنامه‌ها و جراید به نشر سپردند و حکومت وقت یک هیئت عالی مقام را بر ریاست علامه عبدالحی حبیبی وظیفه داد تا به ریاست وی هیئت تحقیق به اسعدآباد کمر رفته محل زادگاه و بود و باش خانواده و قبور اقاربش را پیدا و تثبیت بنمایند.

هیئت مذکور مصاحبه‌ها با تمام سالمندان ولایت کمر، مقبره آبایی و اجداد سید جمال‌الدین را در جوار تپه‌ای در محله بنام «شیرگر» آن ولایت پیدا و ثبت کردند. پیش از مطالعه کتاب «بیدارگر عصر» اثر دانشمند محترم فاضل و کتاب هذا بنام خورشید شرق تألیفی محترمه ماریا دارو، راقم این سطور یکی از کسانی بودم که درباره زادگاه و اصلیت سید افغانی اندکی اشتباه داشتم. و در اثر همین اشتباه دو تقریظ در کتاب های محترم استاد دکتور محمد حیدر رئیس سابق پوهنتون کابل به عنوان «افغانستان در قرن بیست» و کتاب محترم استاد پوهاند سید سعدالدین هاشمی به نام «نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی» به افغانی بودن علامه سید جمال‌الدین تردید نشان داده بودم و علامه سید افغانی را «اسدآباد» نوشته بودم که جناب داکتر حیدر خان در پای تقریظ من نظرم را به شدت رد نمود و آنرا به «اسعدآباد» تصحیح کردند که در حقیقت حق جانب داکتر حیدر خان بود.

خوشبختانه زمانیکه کتاب «بیدارگر عصر» تألیفی استاد فاضل و کتاب «خورشید شرق» تألیفی بانو ماریا دارو را خواندم، دریافتم که هر دو دانشمند با دلایل بسیار مستند و قانع کننده ثابت ساختند که علامه سید جمال‌الدین افغانی از افغانستان بوده است و اشتباه بنده در قسمت «اسدآباد» رفع گردید.

متأسفانه از این افکار مدبرانه و سیاسی اسلامی سید جمال‌الدین افغانی برادران ایرانی سوء استفاده کرده و سید جمال‌الدین افغانی را ایرانی می‌نویسند.

البته این یکبار نیست که دوستان ایرانی چنین عمل را انجام می‌دهند بلکه ما شواهد زیادی از این دستبردهای یک‌تعداد ایرانیان را بدست داریم. ولی از قرینه چنان پیداست که به اثر اغوای پهلویان بر سر اقتدار که شاید به تشویق کاذب آن دو پادشاه قزاق تبار، بخاطر بلندپروازی‌ها، حتی لقب پادشاه را از نامشان رها کرده و لقب شاهنشاه پهلوی را

برگزیدند که اصلاً ارتباطی به «پهلوی» ندارند. در این خصوص مثالی از زبان شیخ سعدی می‌آوریم که بدین موضوع ارتباط خاص دارد:

اگر از باغ رعیت ملک خورد سیبی  
برآوردن غلامان او درخت از بیخ  
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد  
زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

گویا بلندپروازی‌ها از مقامات بالای کشور تهداب‌گذاری شده است، چونکه اولاً پهلوی نبوده و پهلوی ریشه قدیم فارسی دارد. به قول شیخ سعدی بزرگوار «غلامان» با تقلید از شهنشاه خیز و جست می‌زنند و مال دیگران را از خود می‌پندارند.

اما باید متوجه شد که این حق‌ستانی‌ها از دیگران عاقبت ناهنجاری را در قبال می‌آورد. باری دکتور منوچهر اقبال به تقویم شاهنشاه و ایران را با استعمال کلمات ذیل به شهنشاه چنین انتقاد کرد: «سه هزار سال دروغ در تاریخ ایران زرتشت وجود خارجی نداشته تاریخ ایران سراسر دروغ و افسانه کوروش و انوشیروان که ستمگر بودند و...»

(صفحه ۱۸۱ سلطان محمود غزنوی)

شهنشاه که به اوج غرور قرار داشت، متوجه میشود که که چه لاف زده است بناً با خواندن مقاله دکتور منوچهر اقبال در جواب چنین می‌نویسد: «باری پی بردم که کوروش هخامنشی و نیز دیگر پادشاهان ایران افرادی بودند که ارزش آن را داشته باشند تا تقویم آنها را مجدداً ترویج دهیم». (صفحه ۱۸۳ کتاب سلطان محمود غزنوی) گویا اینکه همه افسانه‌ها دروغ است.

بالاخره شهنشاه که به اوج غرور خود قرار داشت بخود آمد و متوجه حقایق شد مگر جامعه ایران را که سال‌ها تشویق می‌کردند که از هند تا اروپا مربوط به ایران و همه پادشاهان ایرانی است.

مردم ایران و حتی بعضی از علما ایرانی از این لاف آسمانی، خیلی لذت می‌بردند، هرگز دست نکشیدند و تا اکنون مشاهیر بزرگ شرقی را که زادگاه‌شان افغانستان می‌باشد، چون مولانا جلال‌الدین بلخی، ابن سینای بلخی، خواجه عبدالله انصاری هروی، کمال‌الدین بهزاد هروی، ناصر خسرو قبادیانی که مشهور به بلخی است، منهای سراج جوزجانی، میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، ابوریحان بیرونی که تمام حیاتش در غزنی سپری شده و



همچنان باید متذکر شد که «صائب تبریزی، تورکی زبان است، حضرت شیخ سعدی رشت و حضرت خواجه حافظ شیرازی هم عربی زبان میباشد» و دهها شخصیت‌های پرآوازه دیگر هم وجود دارد که به ملیت فارس ارتباط ندارند. دهها شاعر و دانشمند دیگر که بانو ماریا دارو هم آنها را مشت نمونه خروار در متن این کتاب نگاشته است، ایرانی می‌پندارند.

مگر این را باید بدانید که دانشمند بزرگ ایرانی مانند دکتر منوچهر اقبال و شخص شهنشاه تصدیق کردند که سه هزار سال تاریخ ایران دروغ است. در اینجا لازم به گفتن است که دوستان محترم ایرانی تاریخ واقعی وطن خود را سر از نو بنویسند تا پیش خدا و خلق خدا رستگار باشند.

همچنان در مورد زبان، زبان‌های دری، فارسی ایرانی و فارسی تاجیکی که در سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان معمول است درحقیقت هر سه آن یک زبان «پارسی دری» می‌باشد این زبان خوش‌آهنگ و جهان‌شمول و مترقی، زبانی نیست که از ایران نشأت کرده باشد، مهد پیدایش این زبان زیبا و شیرین بلخ افغانستان است. حتی به گفته امام سخنوران معاصر ایرانی ملک‌الشعرا بهار «فارسی از افغانستان و خاصاً از بلخ به ایران رفته است» مثال بزرگ شهرت و نوشتن شاهنامه فردوسی طوسی که یادگار و زحمات دقیقی بلخی را دنبال کرد و شاهنامه خود را در دربار و به تشویق سلطان محمود غزنوی پادشاه بزرگ افغانستان به اتمام رسانید. بقول شاعری:

انگشت مزین در دل پُر حوصله ما

بگذار که سر بسته بماند گله ما

سید جمال‌الدین افغانی نیز از جمله علمای است که ایرانی‌ها او را به ایران منسوب می‌کنند. ولی جناب محترم سفیر سابق افغانستان در قاهره «فاضل» که با زحمات زیاد و صرف اوقات گران‌بهای خویش، با ترجمه کتب زبان عربی و مقالات و امضای شخص سید افغانی و سایر مقالات دانشمندان که درباره وی نشرات کرده بودند، ثابت کرد که زادگاه اصلی علامه سید جمال‌الدین افغانی اسعدآباد کنر افغانستان می‌باشد. همچنان بانو ماریا دارو با تأیید کتاب بیدارگر عصر و نوشتن کتاب خورشید شرق اصلیت سید جمال‌الدین افغانی را به اثبات رسانیده است.

بانوی ارجمند ماریا دارو را زمانی شناختم، که نا قرارانه در پی احیای فرهنگ و تاریخ با شکوهی بود و کتابی را که بنام «آوای ماندگار زنان» تألیف کرده بود. آوای ماندگار زنان کتابی است که از نهضت زنان افغانستان حکایت می‌کند، کتاب دیگرش بنام «پا برهنه بازگشت» به مطلب ظلم و بیدادگری‌های یک تعداد اعراب و پاکستانی‌هایی می‌باشد که بجای کمک و یاری رساندن به مهاجرین کشور مسلمان افغانستان، استفاده‌های سوء و نامشروع در جریان جنگ‌های افغانستان می‌کردند.

هم‌چنان این بانوی دانشمند دو کتاب ضخیم و حجیم دیگر به نام‌های «هنرمندان تاریخ‌ساز تیاتر» و «چهره‌های جاودان» را نوشته است که نگارنده این سطور بعد از خواندن کتاب‌های فوق‌الذکر ویراستاری و تقریظ‌ها نوشته‌ام که در کشور کانادا در سال (۲۰۱۳) میلادی بطبع رسیده است.

من کاملاً آگاهی دارم که بانوی معزز و گرامی ماریا دارو این کتاب وزین را محض بخاطر ارج نهادن بمقام والای حضرت سید جمال‌الدین افغانی و هم به جهت غنای فرهنگی بسیار کهن و پُر بار افغانستان نوشته کرده است. و چه زیباست زمانیکه کتاب «بیدارگر عصر» اثر استاد محترم فاضل را می‌خواند و از لذت بردن مطالب کتاب مذکور مرا در جریان می‌گذاشت و اینک با عشق فراوان و علاقه‌مندی خاص کتاب «خورشید شرق» را که به سلیقه خود عنوان داده، نوشته است. این بانوی فعال و پُرکار قریب یک-سال پیش کتاب دیگری را به تأیید نوشته پروفیسور استاد سید سعدالدین هاشمی، استاد و رئیس سابقه فاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل به عنوان «نگاهی بر نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» نوشت و مرا به نوشتن یک تقریظ کوتاه توظیف نمود که در کابل به تیراژ یک‌هزار جلد طبع و مورد تقدیر خوانندگان محترم قرار گرفت.

زمانی که میخواهم درباره استاد فاضل نویسنده چیره‌دست و بلندمقام وطن چیزی بنویسم، در دوراهی قرار می‌گیرم که به کدام اوصاف این نویسنده مقتدر را در امور سیاسی که وظیفه دولتی او می‌باشد و هم‌چنان در امور علمی و فرهنگی که صدها اثر نوشته است، تعریف بدارم.

کتاب بیدارگر عصر تألیف جناب محترم فاضل که یک تحقیق بسیار گسترده و مستند می‌باشد که بیش از یک قرن کتاب کامل‌تر از نوشته‌های پیشین، درباره سید جمال‌الدین افغانی تحریر یافته است، غنیمت بزرگ بشمار می‌آید و گفتنی این است که جناب محترم

فاضل در جمع‌آوری و معلومات جدید در قسمت «موسی بیگی یف مشهور به موسی جارالله» که یک مجاهد بزرگ و شخصیت بین‌المللی ترکان تاتارستان می‌باشد، تلاش می‌کند. موسی جارالله یکی از پُر احساس‌ترین مسلمانان وقت بوده که قدم به قدم خط-السیر سید جمال‌الدین افغانی را تعقیب کرده و در ممالک چون هند، چین، جاپان، فنلند، جرمنی، اندونیزیا، سنگاپور، افغانستان و ترکیه سفرها کرده است و نیز چون سید جمال-الدین افغانی خارج از افغانستان یعنی در قاهره وفات یافته است.

امیدوار هستیم که تحقیقات جناب محترم «فاضل» در مورد موسی جارالله تکمیل و طبع گردد، گرچه موسی جارالله در قلب روسیه سربلند کرده است، به مانند سید جمال-الدین افغانی به جهان اسلام معرفی گردد. تا از مطالعه آن سودمند گردیم.

در هر حال از اصل مطلب باید دور نروم که این تلاش‌ها و تحقیقات بانو ماریا دارو که از امهات کتاب‌های تاریخی کشور عزیز ماست. خواندن آن فوق‌العاده ضروری و دارای معلومات مفید می‌باشد برای هر دو نویسنده گرانقدر جناب «فاضل» و محترمه ماریا دارو طول عمر و موفقیت‌های بیش از پیش شان را از خداوند یکتا خواهانم.

دکتور عنایت‌الله شهرانی

بلومینگتن اندیانا، ایالات متحده امریکا

آگست دوهزار و بیست میلادی

## فصل اول

علامه سید جمال‌الدین فیلسوف بزرگ، نویسنده مقتدر، سیاست‌دان آگاه و ذکی، انقلابی پرشور افغانستان که شهرت جهانی کسب کرد، فرزند سید صفدر متولد سال (۱۲۵۴) هجری قمری و (۱۲۱۷) هجری شمسی مطابق (۱۸۳۸) میلادی در محله بنام شیرگر، اسعدآباد ولایت کنر افغانستان دیده به دنیا گشوده و به تاریخ (۱۳۱۴) هجری قمری (۱۲۷۵) هجری شمسی مطابق (۱۸۹۷) میلادی در استانبول کشور ترکیه به عمر (۵۸) سالگی چشم از جهان پوشید.

بقول علامه عبدالحی حبیبی و سایر نویسندگان و دانشمندان در مورد محل تولد و پرورش سید جمال‌الدین افغان چنین می‌خوانیم: «مرحوم سید علی پدر سید صفدر «پدرکلان سید جمال‌الدین» باری جهت زیارت امام هشتم و دیدار خویشاوندان و دوستانش به اسدآباد همدان سفر می‌کند. در برگشت سید علی‌خان با فرزند کهتر اش «سید صفدر» دوباره به محل سکونت خویش یعنی اسعدآباد کنر افغانستان بر می‌گردد. دو پسر ایشان بنام‌های سید حیدر، سید مسیح‌الله (کاکاهای سید جمال‌الدین) با دوستان پدرشان در آنجا پایا می‌شوند.

سید صفدر پدر «سید جمال‌الدین» با پدرش بر می‌گردد و دختری را بنام سکینه بنت میر شرف‌الدین حسینی به عقد خویش در می‌آورد. این زوج جلیل‌القدر دارای چهار فرزند می‌شوند. سید جمال‌الدین، طیبه بیگم، سید ذکی‌الله و مریم بیگم می‌باشند.

زمانیکه محمود پاچا از بنی اعمام سید صفدر که داماد وزیر اکبر خان بود، حکمران مطلق کنر شد، سید صفدر با دودمانش به کابل نقل مکان می‌نماید. در آن زمان سید جمال‌الدین عمر بیش از شش و یا هفت سال نداشت، شامل مدرسه ابوحنیفه کابل می‌شود.

سید صفدر پدر سید جمال‌الدین بعد از مدتی به خاطر نجات از دسایس درباری به نیت حج با دودمانش از راه قندهار و هرات به زیارت امام هشتم مشهد و از آنجا به دیدار دوستانش به اسدآباد همدان می‌رود زیرا پدرش «مرحوم سید علی» با سادات همدانی

سابقه آشنایی و خویشاوندی داشت... وقت که سید صفدر به اسدآباد همدان می‌رود زوج اولی یعنی مادر سید جمال‌الدین و همچنان طیبه بیگم و سید ذکی‌الله فرزندان وفات کرده بودند، سید صفدر در همدان ایران به ازدواج دوم متصل می‌گردد و در آنجا وفات می‌کند. و اما سید جمال‌الدین در کابل بوده و بعد از ختم تحصیل به ادارت دولتی افغانستان اشتغال وظیفه نمود و الی ختم جنگ‌های داخلی و پیروزی امیر شیرعلی‌خان در افغانستان بوده است.»

این یک واقعیت تاریخی و انکار ناپذیر است که در زمان فتوحات اسلام، اعراب در هر کشور مفتوحه اماکن گزین شدند ما نظایر چنین هجرت‌ها و وصلت‌های زیاد را در تاریخ دیده ایم، نیاکان سید جمال‌الدین نیز در محلی بنام شیرگر مربوط ولایت کنر افغانستان رحل اقامت پهن کردند و تولد سید جمال‌الدین در محل شیرگر « اسعدآباد کنر» اتفاق افتاده است.

باید تذکر داد که محل تولد سید جمال‌الدین «اسعدآباد» کنر میباشد که با اسدآباد همدان تفاوت فاحش دارد. به قول ما افغانها با یک نقطه « فیل - قیل » می‌شود. اسعد و اسد هر دو کلمه عربی و از نظر معنی متفاوت می‌باشد. اسعد به معنی سعادت‌مندترین و خوشبخت‌ترین بوده و اسد به معنی شیر است.

در مورد کارهای علمی، فرهنگی، سیاسی و افکار انقلابی سید جمال‌الدین افغان نویسندگان مختلف داخلی و خارجی کتاب‌های زیاد نوشته کرده اند.

بنده در مورد این شخصیت، این فیلسوف و خطیب بزرگ و با شهرت افغان، زمانی که در افغانستان بودم وهمچنان در ایام هجرت مطالعاتی جسته و گریخته داشتم و اینکه چرا در مورد شخصیت فرهنگی، سیاسی و محل تولد بزرگوار شهیر افغانستان نظریات خیلی سودمند ولی دیدگاه‌های مختلف وجود دارد، معلومات کافی و قابل قناعت نداشتم.

سید جمال‌الدین افغان فیلسوف بزرگ، نابغه عصر و انقلابی آگاه در اواخر قرن نوزده (۱۹) چشم دل مردم وطن ما و جهان را با نور معرفت روشن کرد، صدها و یا هزاران نفر مرد و زن مبارز با استفاده از افکار روشنگرانه او در جوامع مختلف پیرو او گردیدند.

نهضت سید جمال‌الدین افغان مرد م‌هند- ایران - آسیای میانه - ترکیه - مصر و بسیاری از ملل آفریقایی را بر علیه استعمار و استبداد به مبارزه واداشت. در هر کشور برای روشن کرد ذهنیت مردم چراغ معرفت افروخت و در روشنایی آن نوشتن جراید و روزنامه‌ها را ایجاد و شاگردانی فراوان تربیت کرد.

جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت اشغال انگلیس به راهنمایی سید جمال‌الدین افغانی و بعداً شاگردانش علیه اشغالگران شوریدند. داستان‌های شکست انگلیس در افغانستان سینه به سینه مردم عزیز ما حفظ می‌باشد. چنانچه در این شعر مردمی نام‌های مبارزین افغان و مبارزه ایشان در مقابل استعمار انگلیس ذکر شده است.

محمد جان خان مرد میدان است  
ایوب خان شیر غران است  
میریچه خان رس رسان است  
آزادی فخر افغان است

دانشمند محترم جناب فضل‌الرحمن فاضل در جمع‌آوری اسناد مؤثق درباره شخصیت، افکار و روابط سیاسی و اجتماعی دانشمند بزرگ افغانستان شادروان سید جمال‌الدین افغانی فضیلت زیاد بخرج داده اند و درباره نوشتن کتاب بیدارگر عصر با تتبع و پژوهش زیاد و مطالعه آثار نویسندگان داخلی و خارجی که درباره شادروان سید جمال‌الدین افغانی مانند کتب، رساله و مقالاتی نوشته بودند همه را بدقت مرور کرده و جالب اینکه اسناد مؤثق از قلم شخص شادروان سید جمال‌الدین افغانی را با امضای و دست‌خط آن بزرگوار مزین می‌باشد، نیز بدست آورده و شامل کتاب «بیدارگر عصر» ساخته است. نوشتن درباره معروف‌ترین فیلسوف، ژورنالیست آگاه و مبارز حق و عدالت سید جمال‌الدین افغان که چندین قرن قبل از امروز زندگی کرد و آثار بسیار ارزشمند از خود بجا گذاشت، کاریست بس دشوار و ذی‌قیمت.

جناب محترم فاضل در نوشتن کتاب «بیدارگر عصر» پیوسته طی چندین ماه کتاب‌هایی که به زبانهای فارسی، پشتو، عربی، اردو و انگلیسی که قبلاً به چاپ رسیده است، از منابع مختلف جمع‌آوری و مطالعه و ترجمه کرده و دشواری‌های زیاد را لمس کرده است و باور دارد که بحث درباره سید جمال‌الدین افغانی هنوز هم ناتمام است و آرزو برده است که دوستان و دانشمندان بیشتر درباره سید جمال‌الدین افغان تحقیق بدارند و بنویسند.

مطالعه تاریخ و ثمر زندگی دانشمندان هر کشور خیلی ضروری‌ست. مطالعه کتاب «بیدارگر عصر» درباره علامه سید جمال‌الدین افغانی نه‌تنها تاریخ کشور ما را بیان می‌-

دارد بلکه یک بحث خیلی بزرگ سیاسی علمی و فلسفی در قاره آسیا و آفریقا و اروپا میباید برای ما که افتخار هموطن بودنش را داریم امر حتمی میباید.

سید جمال‌الدین افغانی شخصیت چندی بعدی داشت و شهرت و معرفت او از ساحه افغانستان فراتر رفت، در زمانی که آتش تعرض و استعمار انگلیس در جهان زبانه می کشید، سید جمال‌الدین افغانی برای بیداری ملت ها علیه اشغالگران به مبارزه پرداخت. سید جمال‌الدین منحیث یک انسان مبارز پرشور و یک عالم دین و یک فیلسوف بزرگ در تمام جهان شهرت یافت. او سفر های متعددی نمود بخصوص کشور هایی که تحت اشغال استعمار انگلیس قرار داشتند، روحیه آزادی خواهی را پخش مینمود.

او می گفت: «آزادی یک آرزو است. تحصیل آن کار و پیکار می خواهد و انسان را وادار به پذیرش قربانی و ایثار و قبول خطر ها و مشکلات می گرداند.» همانطور که جناب محترم «فاضل» در کتابش نوشته اند، که: « .. بحث درباره علامه سید جمال‌الدین افغانی هنوز هم نا تمام است و آرزو برده است که دوستان و دانشمندان بیشتر با تحقیق زیاتر در این باره بنویسند.

زمانی که استعمارگران غرب «انگلیس» در آسیا و آفریقا زبانه می کشید، دانش سیاسی و فهم ابتکار و افکار روشنگرانه سید جمال‌الدین افغانی نیز به پختگی میرسد و در فکر آن میشود که چرا کشور های آسیا و آفریقا با آن تمدن پیشرفته اسلامی خود در جنگ استعمار افتاده اند و ملت های آن کشورها به پریشانی بسر می برند .

در حالیکه کشور های آسیا و آفریقا یعنی (ملل اسلامی) از شکوه و جلال فرهنگ، ادبیات و تاریخ متمدن برخوردار بودند که آن زمان اروپا در حالت وحشت بسر می بردند، باید در صدد چاره جوئی برآمد.

سید جمال‌الدین افغان کوشید اولاً در کشور خودش که هنوز خیلی جوان هم بود، افکار مدبرانه خویش را در جهت اصلاحات مملکت داری پیاده بنماید. همین افکار روشنگرانه و درک سیاسی وی انگلیس اشغالگر را شدیداً صدمه زد. از همین رو در تمام کشورها وی را مورد تعقیب و تعبید قرار میدادند.

از این جهت دشمنی بسیار شدید و زوال ناپذیر میان مردم افغانستان و انگلیس از زمان های جنگ افغان ها با انگلیس ها وجود دارد و این دشمنی به گونه ء در خون مردم ما خلط شده و در عروق افغان ها جریان دارد.

مطالعین محترم!

این کتاب دلچسپ که بقلم دانشمند بزرگ افغانستان جناب محترم فضل الرحمن فاضل با مهارت خاص به رشته تحریر آمده است، به دریافت حقایق تاریخی چشم ما را باز میکند، درستکاری و صداقت جناب فاضل در این تحقیقات خیلی عظیم قابل تقدیر و تمجید میباشد. آرزو دارم این کتاب با اهمیت و تاریخی و بخصوص تاریخ مبارزات علامه سید جمال الدین افغانی که افتخاراتش به کشور ما مربوط و ملل اسلامی می شود، به دسترس همه مردم عزیز ما قرار گرفته و آن را مطالعه بدارند.



## بخش نخست

### العروة الوثقی:

«... بخش اول این مجموعه «العروة الوثقی» نام دارد که در حقیقت کلکسیون کامل نشریه «العروة الوثقی لانفصام لها» به زبان عربی است. می‌دانیم که العروة الوثقی در ۱۳ مارچ ۱۸۸۴ میلادی در پاریس به نشرات آغاز کرد و بعد از نشر شماره هژدهم آن از نشر باز ماند.

کلیشه «العروة الوثقی لانفصام لها» به خط نستعلیق، خطاطی شده است و طرف راست آن نگاشته شده است: مدیر السیاسة - جمال الدین الحسینی الافغانی و در سمت چپ کلیشه آمده است المحرر الأول - الشیخ محمد عبده .

این دو وظیفه در پایان با الفبای لاتین درج نگردیده است و صرف به نگارش جمال الدین الافغانی اکتفا شده است، شاید علت آن ضیقی ستون (مالم) نشریه بوده باشد. اگر هژده شماره عروة الوثقی یا کلکسیون کامل آن را در چند جمله خلاصه کنیم، سید جمال الدین افغانی و شاگردش شیخ محمد عبده را کسانی می‌یابیم که از فراز منبر عروة الوثقی، به همه انسانها به خصوص به شرقیان مصیبت‌ها و پیامدهای استعمار انگریزی را شرح می‌دهند. و به نمونه‌های آن در افغانستان، مصر، سودان و هند انگشت می‌گذارند. جهان اسلام را به اتحاد فرا می‌خوانند و کسانی که به مزدوری استعمار تن داده اند، به خوانندگان معرفی می‌دارند.

« عروة الوثقی، افزون به تحلیل‌های سیاسی از اوضاع شرق و حتی کشورهای اروپائی، بر اخبار جهان هم دلچسپی دارد و آن چه را که در قاهر، لاهور، خرطوم و حتی در ایرلند به وقوع می‌پیوندد، به خوانندگان آگاهی می‌بخشد.

تمام مقالات عروة الوثقی، تیمناً با آیت مبارکی آغاز شده اند که در حقیقت آن آیت مبارکه خلاصه مقاله است و یا مقاله، شرح آیت و یا تفسیر جدید و سیاسی آن است. مثلاً مقاله‌ی تحت عنوان « ملت و سلطهء حاکم مستبد» در پایان آن آیت مبارکه آمده

است که « ما ظلمهم الله ولكن انفسهم يظلمون » و یا عنوان دیگر آن چنین است « امید وطلب مجدد» در پایان آن آیت آمده است « و من يقنط من رحمة ربه الا الضالون » .

جریده عروه الوثقی به صورت رایگان توزیع می گردید.

«در شماره اول آن که صدور یافت، تصریح نمودیم که کارکنان آن مردمی از اهل غیرت از مشرق زمینند که با رعایه عدل و سلوک و هم آهنگ با حکمت و تدبیر، به اموری متوجه گشته اند که به نفع کشورها و ملت‌های شان است و کسی که گمان برده توزیع مجانی آن تقاضا می کند که این جریده باید منسوب به یک دولت از دول و یا یک شخص آزمند به پادشاهی و امارت باشد، این پندار وی تنها به خاطر یاس است که در دل وی تسلط یافته و ناامیدی از همت بلند پاره از مسلمانان است که به چنین عمل کوچک می پردازند.

جز گروه کافران کس دیگری از نعمت خداوند نا امید نمی گردد. این جریده گنجایش فحش و دشنام کسی را ندارد .

در آن نام و لقب شخص ذکر نمی گردد و تنها قول و عمل شخص که مفادی بر آن مرتب باشد، برسی می گردد.

جریده عروه الوثقی جریده بود که هرگاه شتابزده هم آن را مطالعه کنیم، در خواهیم یافت که بیشتر مطالب آن به مصر اختصاص دارد این امر بخاطر همکاری شیخ محمد عبده به آن جریده و اینکه چند سال قبل از صدور آن سید جمال الدین افغانی از مصر تبعید گردیده بود و امر کاملاً طبیعی است که بایست سید جمال الدین افغانی راجع به مصر بیشتر می پرداخت. اوضاع حاکم بر آن کشور را برجسته تر می کرد و حتی سید جمال الدین افغان کشور مصر را دروازه « حرمین شریفین » می دانستند. مقالات روشنگرانه سید جمال الدین در « عروه الوثقی » باعث شد تا حکومت مصر، ورود آن جریده را در شهرهای کشور قدغن « ممنوع الورد » اعلام بدارد و حتی حاملان آن را به جریمه نقدی محکوم کند.

سید جمال الدین این کار را مربوط به استعمار انگلیسی میدانند که حکومت مصر، به دستور ایشان، همچو فیصله یی را انجام داده است، و سید جمال الدین افغانی خبر « ممنوع الورد» جریده عروه الوثقی را در یکی از شماره های آن جریده

چنین تذکر می دهد: « مجلس وزرای مصر در قاهره جلسه خود را بحث در مورد « عروه الوثقی » اختصاص داده است... و از وزارت داخله مصر امریه به اداره پست برای

بررسی موضوع اصدار یافته است... و در جریده رسمی اعلان شده که هرگاه نزد کسی جریده عروه الوثقی دیده شود به جزای جریمه نقدی مبلغ ( پنج و یا بیست و پنج پوند، محکوم می گردد و این جزای سنگین است که نتیجه و وضع مالی مصر، از برکت انگلیس ها در مصر است .....»

\*\*\*

### (دعوه الفرس إلى الاتحاد مع الأفغان)

به معنی دعوت فارسی ها به سوی اتحاد افغان ها

« اذا راد الله بقوم حيراً جمع كلمتهم»

( « زمانی که خداوند خیر ملتی را خواهد، سخن شان یکی باشد»

صدق و راستی جرید فارسی در خدمت اوطان و اعتدال در روش های شان، موجب خرسندی ما گردیده است.

سرور مارا، توجه به جرید به ترجمه برخی از فصل های مهم جریده ما نقل آن به زبان شیرین فارسی، ازدیاد بخشیده است. ترجمه فصل های که گمان تنبه افکار مسلمانان در آن می رود و آن چه در خیر شان مضمراست، توجه می نمایند. بناً از طرف هر انسان مخلص دوستدار ملتش از ایشان تشکر می نمایم. مخصوصاً جریده « اطلاع» که در شهر تهران به چاپ میرسید. این منهج قویم « روش درست» سبب سودمندی به همه اقطار اسلامی می گردد. زیرا در آن اقطار اسلامی، بعد از کشور های عربی، اگرچه زبان های ساکنان آن، بخاطر گوناگون بودن ملت های شان فرق دارد، مگر همه به زبان فارسی حرف میزنند. فارسی در شرق مانند فرانسوی در غرب است.

ما دوست داشتیم که ایشان؛ « فارس» اندیشه های ما را با قریحه های سالم خویش و اذهان پالوده شان تقویت نمایند. بویژه آنچه به وحدت اسلامی و زنده نگهداشتن رابطه ملی میان مسلمانان، ارتباط می گیرد و بیشتر از آنچه به اتفاق میان ایرانیان و افغانان پیوند دارد.

این دو طایفه، در فرع یک درخت هستند و دیانت حقه اسلامی به این ارتباط افزوده است. میان ایشان جز یک اختلاف جزئی که هیچ وقت «شق عصا» و به هم گسیختگی تار و پود اتحاد شان را منجر نمی گردد و در نزد خرد های سلیم، مناسب نیست تا این نوع اختلافات جزئی، سبب تحالف عنیف (مخالفت شدید) گردد... این زمان بهترین وقت ندای شما جهت وحدت با افغان ها و هم پیمانی با ایشان در جهت مقاومت

متجاوزین است. تا با اتحاد با ایشان دژ تسخیر ناپذیر و مانع نیرومندی گردد که گام های طمع کاران در آن متوقف نماید و میدانم که شما با استیلای انگلیس بر شهرهای هند را فراموش نکرده اید، این کار به سبب اختلافی بوده که میان شما و ما افغان ها به وقوع پیوسته بود.

آیا نمی دانید که هر فرد مسلمان در هند طرف پنجاب، چشم دوخته است و منتظر قدم شما است. تا زمان که با برادران افغان خود اتحاد نموده بودید تجربیات زیاد را اندوخته بودید و آنچه از رویدادها مشاهده کرده اید، برای گرفتن عبرت کفایت میکند. آیا بعد از این همه سزاوار است که به جفا با یکدیگر و دوری از یکدیگر ادامه دهید. با وجودی که شما میدانید وحدت، پرورشگاه شوکت است. اکنون زمان برادری، توافق و اوقات هم پیمانی و اتحاد است، دشمنان شهرها ما را از شرق تا غرب احاطه کرده است، هر فرد آنان شمشیرش را تیز میکند و تیر اش در کمان نهاده است. تا فرصت میسر شود و برای شهر های ما شبخون زنند. هر گاه فرصت را در این زمان از دست بدهید، شاید دیگر آن را به جنگ بدست نمی آورید.

انگلیس ها در مساله مصر در اضطراب شدید قرار دارند. با وجود ناتوانی شان از حیث نیروی جنگی، در تلاش اند تا میان کشور ها اختلاف بیندازند و از واکنش های آنان برای مقاصد خود، بهره برداری نمایند...»

سید جمال الدین افغانی میگفت:

« ای فارسی ها شما نقش تان را در علم به یاد آورید وبه آثار گرانبهای خویش در اسلام بنگرید و بیاد وحدت دینی تان باشید. طوری که در آغاز اسلام آن را نگهداری کردید. شما با در نظر داشت آنچه انجام داده اید، سزاوار ترین مردم به سعی در برگرداندن آنچه هستید که در فتوت اسلام، آن نقش را دارا بودید.

شما سزاوار ترین مردم در وضع شالوده وحدت اسلامی می باشید و انجام همچو کار، با در نظر داشت نجابت و عزم راسخ تان ( از سوی شما ) هیچ بعید نیست.»

استعمار انگلیس که در آن زمان ابرقدرت جهان بود و برای اشغال سرزمین شرق چشم دوخته بودند از افکار و اندیشه علامه سید جمال الدین افغانی شدیداً در هراس بودند. از همان زمان میان مردم افغانستان و انگلیس ها دشمنی زوال ناپذیر وجود دارد. دشمنی با انگلیسها در عروق افغان ها جاری است که با خون ایشان خلط است، همچنان انگلیسها نیز مردم سخت انتقام جو میباشند.

«... هرگاه میان سلطنت شاه و امارت افغانستان، اتفاقی به میان آید، نیروی اسلامی جدیدی در شرق و سایر طوایف اسلامی پدید می آید و در میان ایشان و سایر مسلمانان، زندگی نوینی پدیدار می گردد. آرزو بزرگ شان تجدید می یابد و به این ترتیب، روان های مسلمانان، شاداب می شود...» این وقتی است که افکار افغان ها متوجه کار های همسایگان، در قضیه مصر بوده است... این بهترین فرصت است که همسایگان اتحاد شان را اعلان می کردند. بهترین فرصتی بود که به قلم علما اعلام و مجتهدان کرام با نشر مقالات از فواید وحدت و اتحاد اسلامی می پرداختند... زیرا جهان انسانی، جهان اندیشه و سخن است.

پس اندیشه صالح و نشر آن در کتابها، رساله ها و جراید در تهذیب اخلاق مرد، بهرمندی عقول و از میان بردن کینه تیزی های تباه کن فاسد در معاش و معاد ( دنیا و آخرت) شان، سود فراوانی دارد. هر گاه آگاهان به پا شوند، بیانیه دهند، مردم را از بدی ها آگاه سازند، بنویسند و آن را به چاپ برسانند و از مرز های دینی و اصول شرعی، تجاوز نکنند، با این کار خداوند، کامیابی را برای شان ارزانی خواهند داشت. میان افغان ها و برادران ایرانی شان کدام فرق وجود دارد!!!

همه به خداوند و به آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده است، ایمان دارند. در این زمان آلمان ها در مسأله دین مسیح، مانند افغانها و ایرانیها در مذاهب دیانت اسلامی، با هم اختلاف داشتند، چون این اختلاف فرعی، بر وحدت سیاسی اثر گذار بود، ضعف و ناتوانی بر امت آلمان روی آورد و تجاوز همسایگانش در آلمان شدت گرفت و در سیاست اروپا، کسی از آلمان حرف شنوی نداشت و زمانی که به خویشتن مراجعت کردند و بر اصول بنیادین، تمسک ورزیدند و وحدت ملی را در مصالح عمومی مراعات کردند، خداوند، قدرت و شوکت را، بار دیگر به آن برگردانید و امروز آنها، فرمانروایی اروپا را بدست آورده اند و میزان سیاست اروپا در دست آنها قرار دارد.

از دانشمندان عزیز جریده «فرهنگ» چاپ تهران و سایر مالکان جراید ایرانی، آرزومندیم که افکار خویش را به این مطلب عالی متوجه سازند و برای این هدف محل فصیحی را در جراید خویش تخصیص بدهند و آنرا به کشور خود و کشور ما افغانها که هردو به یک زبان فارسی تکلم می نمایند، به نشر بسپارند و ما به زودی شاهد نشانه های کامیابی خواهیم بود. « شاء الله رب العالمین »

در صفحه (۱۴) کتاب بیدارگر عصر تحت عنوان:

### کوتاه نگاهی به عروۀ الوثقی:

باید دانست که «عروۀ الوثقی» تنها نام یک جریده نیست بلکه انجمنی است که بوسیله سید جمال‌الدین افغانی بنیانگذاری شده است و در واقع زبان حال و ترجمان آن انجمن و یا جمعیت است. طوری که در نخستین شماره عروۀ الوثقی آمده است: «...فجایع اخیر که در مهمترین مناطق مشرق روی داده است با ایجاد رابطه تازه و به واسطه قاسم مشترک از عقیده که سرحدات دور از یکدیگر را پیوست بهم ساخته است، افکار دانشمندان را بیدار و انظار آنان را متوجه عاقبت کارشان با بررسی عللی که آنان را به این مرحله رسانیده، ساخته است. بناء در مفکوره نزدیک و در مطالبه حق، همبستگی پیدا کرده و برای چاره جویی آن علل توجه کردن به امید این که چیزی از دست رفته را باز یابند و رویدادها نیز زمینه مناسبی را برای آنان فراهم نماید تا جهت حمایه دین و حیثیت خود بکوشند.

در حال حاضر این فرصت غنیمتی است که به آن دست یازیدند و خیال نمیکنند، این فرصت از دست برود و باز اگر ضایع هم شد، در خزانه غیب همانند آن وجود دارد و عاقبت کارها به خدا است. تشکل پارتیزانها در عده‌یی از کشورها و بخصوص در هند و مصر برای انجام این مهم، مفیدتر از مردان عاقل است که اسباب پیروزی را بهر نحوی که باشد، جستجو می‌کنند و اندیشه حق را در هر جا توحید می‌بخشند و از تلاش باز نمی‌ایستند و در سعی خود قصوری بخود راه نمیدهند هر چندی که تا مرحله به مخاطره انداختن حیات خویش به عنوان یک موجود زنده نیز برسد. چون آغاز کارشان، ایجاب هم‌نواایی کسانی را می‌نماید که وضع مشابهی با آنها دارند و فیصله کردند تا پیوند های محکمی را با مردمی از اروپا که هوا خواهان عدالت مطلق و حامی آن بشمار می‌روند و از رنج‌شان متحسس می‌گردند، برقرار نمایند. و فرض ذمه خود می‌دانند تا مسأله سلطه را در دنیای اسلام با فرضیه‌هایی که روی آن تکیه کرده بررسی نمایند. چون که مکه مکرمه، زادگاه دین و محل یقین است و هر سال در ایام حج در اماکن متبرکه آن، شرقی و غربی از غنی تا فقیر و از شریف تا عامی، با یکدیگر پیمان برادری می‌بندند، بهترین شهری است که افکار در آنجا مبادله و با سایر جهات پراکنده می‌گردد و خداوند کسی را که بخواهد به راه راست هدایت میکند. چون رسیدن به هدف به

قسمی که دور از خطر و به پیروزی نزدیک باشد، ایجاب آن را می نماید که سخنگوی ضمیرهای سالم، دعوت راستین و رائحه از حق داشته باشد.

راه‌های مختلفی را جهت نشر اندیشه‌های خویش، برای کسی که از موقعیت برادران خود را درک درستی ندارد اختیار کردن و ترجیح دادند که در این روزها جریده را به عزیزترین لغت که زبان عربی است در شهر آزادی هم مانند پاریس انتشار دهند تا بتوانند به پخش آراء گسترش افکار خویش در محیط دوردست به غرض آگاهی غفلت زده بازگو کردن به فراموشکاران، بپردازند روی این منظور از سید جمال الدین الحسینی الافغانی خواستند تا جریده را تاسیس نماید که بیانگر مشرب و گویای مذهب آنان باشد و سید جمال الدین افغانی نه تنها به این خواست پاسخ گفت بلکه حقی را که فرض ذمه وی نسبت به دین و وطن وی بود، اجابت کرد و شیخ عبده را وظیفه داد که رئیس آن تحریر باشد. آنچه که اولی را به پاسخ واداشت، دومی را به اطاعت از آن وادار کرد و به خداوند در همه احوال تکیه میکنیم. اگر هژده شماره عروه الوثقی یا کلکسیون کامل آن را در چند جمله خلاصه کنیم، سید جمال الدین افغانی و شاگردش شیخ محمد عبده را کسانی می یابیم که از فراز منبر عروه الوثقی، به همه انسان ها به خصوص به شرقیان، مصیبت ها و پیامدها، استعمار انگیزی را شرح میدهند و به نمونه های آن در افغانستان، مصر، سودان و هند انگشت می گذارند و جهان اسلام را به اتحاد فرا می خوانند و کسانی را که به مزدوری استعمار تن داده اند، به خوانندگان معرفی می دارند. عروه الوثقی، افزون بر تحلیل های سیاسی از اوضاع شرق و حتی کشورهای اروپایی، بر اخبار جهان هم دلچسپی دارد و آنچه را که در قاهر، آستانه، لاهور، دهلی، و خرطوم و حتی ایرلند به وقوع می پیوندد، به خوانندگانش آگاهی می بخشید.

اکثر مقالات عروه الوثقی تیمناً با آیت مبارکی آغاز شده اند که در حقیقت آن آیت مبارکه خلاصه مقاله است. و یا مقاله، شرح آیت ویا تفسیر جدید سیاسی آن است، مثلاً مقاله یی است تحت عنوان « ملت و سلطه حاکم مستبد»، در پایان آن این آیه مبارکه آمده است. « وما ظلمهم الله ولكن انفسهم يظلمون» و یا عنوان دیگر آن چنین آمده است: « امید و طلب مجد»

در پایان آن این آیه آمده است « ومن يقنط من رحمة ربه الا الضالون» .

قابل یادآوری است که « عروه الوثقی » به صورت رایگان توزیع می گردید و در خبری که در آن به چاپ رسیده است چنین آمده است: « ... ما در اولین شماره که صدور

یافت، تصریح نمودیم که کارکنان آن مردمی از اهل غیر از مشرق زمینند که با رعایه عدل و سلوک و هم آهنگ با حکمت و تدبیر، به اموری متوجه گشته اند که به نفع کشورها و ملت های شان است. کسی که گمان برده و توزیع مجانی آن تقاضا می کند که به این جرید باید منسوب بیک دولت از دول و یا یک شخص آزمند به پادشاهی و امارت باشد، مکرراً یاد میکنم که این پندار وی، تنها به خاطر یاسی است که در دل وی تسلط یافته و نا امید از همت بلند پاره از مسلمانان است که به چنین عمل کوچکی می پردازد. جز گروه کافران کس دیگر از نعمت خداوند نا امید نمی گردد. این جریده گنجایش فحش و دشنام کسی را ندارد. در آن نام و لقب شخص ذکر نمی گردد و تنها قول و عمل شخصیکه مفادی بر آن مرتب باشد، بررسی می گردد.

عروه الوثقی جریده ای بود که بایک مرور کوتاه در خواهیم یافت که بیشتر مطالب آن به مصر اختصاص دارد این امر به خاطر همکاری شیخ محمد عبده با آن جریده و اینکه چند سال قبل از صدور آن، سید جمال الدین افغانی از مصر تعبید گردیده بود، و بایست سید جمال الدین افغانی را جمع به مصر، بیشتر می پرداخت و اوضاع حاکم در آن کشور را برجسته میکرد و جهان اسلام را متوجه وضع موجود مصر میساخت. حتی به عقیده سیدجمال الدین افغانی مصر حیثیت دروازه « حرمین شریفین » را داشت.

مقالات روشنگرانه سید جمال الدین افغانی در « عروه الوثقی » باعث شد تا حکومت مصر ورود، او را به شهر های دیگر کشورش قدغن اعلام دارد و حتی حاملان آن را به جریمه نقدی محکوم کند. اگر چه سیدجمال الدین افغانی این کار را مربوط به استعمار انگلیسی میدانند که حکومت مصر، به دستور ایشان، همچو فیصله یی را انجام داده است. سید جمال الدین افغانی خبر ممنوع الورد گردیدن « عروه الوثقی » را در یکی از شماره آن جریده چنین تذکر میدهد. « مجلس وزاری مصر در قاهره، جلسه خود را روی بحث در مورد « عروه الوثقی » اختصاص داده و باز قرار خود را به وزارت داخله صادر کرده و به وزارت موصوف دستور داده تا از دخول جریده به شهرهای مصر، شدیداً ممانعت بعمل آید و فعالیت آن را در همانجا زیر تعقیب بگیرد و از وزارت داخله، امری به اداره پُست برای واریسی موضوع اصدار یافته است. قراری که اطلاع یافته ایم پس از نشر این اوامر، در جریده رسمی اعلان شده که هرگاه نزد کسی جریده « عروه الوثقی » دیده شود به جزای نقدی پنج ویا بیست و پنج پوند، محکوم می گردد و این جزای سنگینی است که نتیجه ء و وضع مالی مصر، از برکت مداخله انگلیس ها در مصر است.



## بخش دوم و سوم

بخش دوم و سوم این مجموعه در یک مجلد به چاپ رسیده است با همان کلیشه که در بخش اول ذکر شده. و خلاف بخش اول در پشتی وهم در صفحات قبل از شروع متن، نام شیخ محمد عبده آمده بود، و در این جلد در عنوان قبل از متن تنها نام سید جمال الدین الحسینی الافغانی آمده است که می رساند، از جمله آثار مستقل سید جمال الدین افغانی است.

### بخش دوم:

بخش دوم این مجموعه «رسائل فی الفلسفه و العرفان» نام دارد که مشتمل بر شش مقاله به قلم سید جمال الدین افغانی، در مسایل فلسفی و عرفانی است که به شرح ذیل معرفی میگردد.

«در یکی از شماره‌های العروة الوثقی مطالب زیبایی برای وحدت مسلمانان تحریر شده بود که جناب استاد سمندر غوریانی آنرا ترجمه و نگاشته است و جناب محترم فاضل آنرا در پاورقی صفحه (۱۷) کتاب «بیدارگر عصر» نوشته کرده اند از این قرار است:<sup>۱</sup>

«کسی از مردم گمان نبرد از اینکه رو نامه ما احیاناً از مسلمانان طور خاص یادآوری و از حقوق آنان دفاع می کند، هدف روزنامه هم این باشد تا که میان مسلمانان و کسانی که همجواریان و هموطنان ایشانند، و در مصالح کشورها میان آنان هماهنگ و از نسل ها با این طرف با مسلمانان اشتراک دارند، تفرقه بیفگند، این کاراز ما ساخته نیست و نه

---

<sup>۱</sup> - العروة الوثقی، همان جریده ایست که در ۱۳ مارچ ۱۸۸۴ میلادی در پاریس به نشر آغاز کرد و بعد از نشر شماره هژدهم آن، در اکتوبر ۱۸۸۴ میلادی، از نشر باز ماند. کلیشه " عروة الوثقی لا انفصام لها" به خط نستعلیق، خطاطی شده است و در طرف راست آن نگاشته شده است :

مدیر السیاسة- جمال الدین الحسینی الافغانی و در سمت چپ کلیشه آمده است: المحرر الأول- الشیخ محمد عبده.

مجموعه کامل این جریده بارها در جهان عرب، تجدید چاپ شده است، شادروان شهید مولوی عبید الله صافی آن را به زبان پشتو و استاد عبدالله سمندر غوریانی آن را به فارسی ترجمه کرده اند، این هر دو ترجمه در حوت سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی به مناسبت هشتادمین سالگرد وفات سید جمال الدین افغانی در کابل، به چاپ رسیده است. فاضل

هم کدام تمایلی به آن داریم. نه دین ما آن را مجاز گفته و نه هم شریعت ما آن را تجویز میکند. وما که مسلمانان را بطور خاص یاد می کنیم، از لحاظی است که مسلمانان عنصر عمده در کشور های اند که بیگانگان با ایشان غدر و خیانت نموده و مردم را زبون ساخته و کلیه منافع آن را در انحصار خود در آورده اند . مگر هدف ما هشدار دادن شرقی ها به طور عام و مسلمانان بطور خاص از غارتگری بیگانگان است که کشور های شان را ویران می کنند.»

کلیشه « عروۀ الوثقی لانفصام لها » به خط نستعلیق خطاطی شده است و دو طرف راست آن نگاشته شده است.

مدیر السیاسة - جمال الدین الحسینی الافغانی و در سمت چپ کلیشه آمده است:  
المحرر الاول - الشیخ محمد عبده.

طوری که میدانیم « عروۀ الوثقی الانفصام لها » به زبان عربی است و در (۱۳) مارچ (۱۸۸۴) میلادی در پاریس به نشرات آغاز کرد و بعد از چاپ شماره هژدهم آن در اکتوبر (۱۸۸۴) میلادی از نشر باز ماند. در صفحه (۲۰) چاپ نخست کتاب بیدارگر عصر عنوان درشتی « رسائل فی الفلسفة العرفان » توجه ام را جلب نمود .



## رسائل الفلسفة العرفان:

عنوان فوق بخش دوم کتاب «بیدارگر عصر» را تشکیل داده است. مشتمل بر شش رساله ایکه بقلم سید جمال‌الدین افغانی، در مسایل فلسفی عرفانی نوشته شده است به شرح ذیل معرفی می گردد.

### اول مرآة العارفین:

« رساله اول آن مرآة العارفین یا آیینه عرفان نام دارد که به زبان عربی نگاشته شده است.

نظر به نوشته استاد خسروشاهی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران محفوظ است، دارای (۲۲) صفحه میباشد که به خامه خود سید جمال‌الدین افغانی نگاشته شده است. در اخیر این رساله مهم و جالبی برای ارباب تحقق است. زیرا سید جمال‌الدین افغانی وقتی که رساله اش را با این دعاء به زبان عربی پایان می بخشد .

« و الله يقول الحق وهویهدی السبیل و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین » چنین

امضا نموده است

« کتبه عبدالله جمال‌الدین الافغانی الکابلی فی بلده قندهار فی یوم الاحد شهر ذی الحجة الحرام، سنة (۱۲۸۳) یعنی « بنده خدا جمال‌الدین افغانی کابلی آن را در شهر قندهار در روز یکشنبه دوم ماه ذی الحجة الحرام سال (۱۲۸۳) قمری، نگاشته است.

گرچه نزد استاد خسروشاهی تاریخ های شمسی و قمری و میلادی همه را به سنجش گرفته، از آن میگذریم، « یعنی که محاسبه غلط نموده است»

نقطه جالب دیگر اینکه در پیشینیان معمول بوده است که مؤلف در مقدمه اثر خویش از سلطان و یا فرمان روا و یا امیرو یا وزیری یادآوری می کند و یا رساله اش را به یکی از آنها اهدا میکند، در این رساله خبری نیست. بلکه نام کامل آن « مرآة العارفین ملتمس زین العابدین » است. و بعد از خطبه و در آغاز آن رساله سید جمال‌الدین نگاشته است.

« اما بعد فانی اجبت سؤالک ایها الولد الصالح ...» بقول استاد خسروشاهی این معنی را میدهد که « نوجوانی بنام زین العابدین که سید جمال‌الدین، اورا فرزند صالح خوانده است. خیلی عجیب است که استاد خسروشاهی با آنکه امضای سید جمال‌الدین را در آن

رساله که بقول خسروشاهی در مجلس شورای تهران محفوظ است، دیده و بازهم چنین می گوید... استاد خسروشاهی در جای دیگری در مورد این رساله حرف جالبی دارد و آن اینکه نمایندگی ایران در حیدرآباد هند نسخه خطی دیگر از این رساله را پیدا نموده که نسخه نویسی آن گمان نموده است، شاید اثری باشد از امام زین العابدین فرزند امام حسین علیه السلام: و نماینده ایران در حیدرآباد هند، آن نسخه را سال های قبل به وزارت خارجه ایران فرستاده است به این نیت که رساله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام باشد. زیرا در قسمت بالایی صفحه اول آن رساله، با خطی غیر از خط متن اصلی نگاشته شده است: «رسالة مرآة العارفين مصنفه حضرت سيدنا امام زین العابدین و در همین نسخه خطی در آخر رساله، به خط دیگری آمده است که «تمت هذه الرسالة مرآة العارفين فی ملتسم الامام زین العابدین، عند آبيه المؤلف امام الهام - امیرالمؤمنین - الحسين الشهيد ابن اسد الله الغالب علی کل غالب و مغلوب ومغلوب کل طالب مظهر العجائب و الغرائب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهة»

«زین العابدین» یکی از بنی اعمام سید جمال الدین افغانی است که از کنگر و یا از کابل به قندهار نزد سید جمال الدین رفته بود تا او را بیاموزاند.

اما جناب استاد خسروشاهی از تاریخ وامضای که قبلا خود در نوشته خویش بنام الافغانی الکابلی ذکر کرده است در این نسخه که از حیدرآباد به ایران فرستاده می شود، چیزی یاد آوری نمی کند... یعنی که میخواهد آفتاب را با انگشت پنهان نماید.

استاد خسروشاهی یادآور می شود که در هیچ یک از کتب و مدارک شیعه تا کنون، این رساله ها که تالیف یکی و دو بزرگوار باشد، ذکر نشده است. و نسخه هم در هیچ کتابخانه یی درجهان شیعه از آن وجود ندارد که حاوی نام یکی از آن بزرگوار باشد... دلیل دیگری که استاد خسروشاهی می آورند، محتوای عرفانی و فلسفی آن رساله است که به خوبی نشان میدهد که تالیف آن مربوط به یکی از دو قرن اخیر است و اصطلاحات در آن بکار رفته، بی تردید، در (۱۲۰۰) سال قبل مورد استفاده نبوده است، و باز یاد آور میشود که از صفحه آخر نسخه این رساله، برمی آید که سید جمال الدین افغانی این اثر خویش را که از افغانستان برون می شد، با خود داشته است. زیرا در پایان رساله «العارفين» به خط جلی تر به فارسی نوشته شده است که «در شهر رجب در شهر استانبول در قرب جامع فاتح درمحل مکتب نشسته ام. سنه «۱۲۸۸. جمال الدین الحسينی»

باید یاد آوری نمایم که ماه رجب سال (۱۲۸۸) قمری برابر است با نیمه دوم اکتوبر و نیمه اول نوامبر سال (۱۸۷۱) میلادی و همچنان استاد خسروشاهی درباره جمع و تفریق سنه های قمری و شمسی و میلادی چنین استنباط می کند که این رساله در شهر استانبول در محل مکتب نشسته و سنه (۱۲۸۸) سید جمال الدین حسینی ..... و این سال (۱۲۸۸) را استاد خسرو شاهی از روی نسخه خطی خوانده و آن را باز نگاری کرده است.

در حالیکه استاد خسرو شاهی قبلاً تذکر دادند که در آخر رساله شخص سید جمال الدین ( سید جمال الدین الافغانی الاکابلی فی بلدة قندهار) امضا نموده است. اما در باره خطابه های فیلسوف بزرگ افغان علامه سید جمال الدین در ترکیه اسناد و گزارشهای زیاد وجود دارد که مشهور ترین آن درباره صنعت و نبوت در دارالفنون ترکیه ایراد کرد. و در (۲۲) مارچ سال (۱۸۷۱) سید جمال الدین افغانی به مصر رفت. نوشته استاد خسروشاهی که گویا سید جمال الدین در رساله اش در محل مکتب نوشته و الحسینی امضا کرده است روی واقعیت استوار نیست زیرا سید جمال الدین افغانی این بزرگ مرد انقلابی در سال (۱۲۸۸) که استاد خسروشاهی ادعا دارد، در ترکیه حضور نداشت. چون که بار دیگر سید جمال الدین افغانی در سال (۱۸۹۲) بنا بر دعوت سلطان عبدالحمید دوم به ترکیه رفت و تا آخرین لحظات عمر در ترکیه باقی ماند. و در مارچ (۱۸۹۷) میلادی برابر با (۱۳۱۴) قمری در استانبول بدرود حیات گفت.

سید جمال الدین در سال (۱۲۹۲) قمری مطابق فبروری (۱۸۷۱) میلادی در مصر سپری میکرد و مدت بیش از هشت سال را در مصر گذرانده است. در مورد رساله « مرآة العارفین » حرف جالب دیگر که شاید همین نام « زین العابدین » ارتباط داشته باشد و من گمان دارم که زین العابدین یکی از بنی اعمام « شاگرد » سید جمال الدین که از ولایت کنر و یا از ولایت کابل نزد سید جمال الدین به قندهار رفته است تا او را بیاموزد و سید جمال الدین افغانی هم در برابر پرسش او در همین رساله « مرآة العارفین فی ملتسم زین العابدین » را می نگارد ... « نمی خواهم سخن به درازا بکشد اگر دوستان میخواهید در مورد دروغ پراگنی های عده از نویسندگان محترم ایرانی درباره شخصیت فیلسوفها و نوابغ افغانستان که آنها را به کشورشان منسوب میدارند، معلومات کافی بدست آورند، کتاب بیدارگر عصر نوشته دانشمند محترم جناب « فاضل » را مطالعه کنند زیرا جناب خسروشاهی در هر نوشته شان آهسته آهسته قطرات رنگ از مخزن

ذهنی خویش روی کاغذ می ریزند تا با نوشته های ضد و نقیض خود، افکارخواننده را مخشوش ساخته و سید جمال الدین افغانی را به کشورخودشان منسوب کنند، باید کتاب بیدارگر عصر را به دقت مطالعه کنند بخصوص صفحات (۲۶ و ۲۷) کتاب که ثبوت دیگر را جناب محترم فاضل درباره اصل و نسب سید جمال الدین افغانی به رشته تحریر درآورده است .

محترم فاضل به حدکافی موشکافی کرده و تمام نسخه های از نوشته های خسروشاهی را با نوشته های قبلی و بعدی آن به مقایسه گرفته و غلطی ها و افسانه سازی های او را انگشت نما ساخته است .

جناب محترم فضل الرحمن فاضل دانشمند بزرگ افغانستان نوشته های بزرگ مردان جوامع مختلف عرب را نیز به فارسی ترجمه و در این کتاب ذی قیمتش جا داده است. تمام کاستی ها و اشتباهات و کوتاه نویسی خسروشاهی را با مقایسه با نوشته دانشمندان کشور های مختلف برون کشیده است.

## دوم الواردات فی سر التجلیات:

رساله دوم «الواردات فی سرتجلیات» نام دارد. ازمقدمه آن برمی آید که درسهای سید جمال الدین افغانی را شیخ محمد عبده، جمع آوری نموده است و نسخه نویسی به نام ابراهیم بن علی اللقانی مصری که خود را مجاور جامع الازهر خوانده است: در ماه صفر (۱۲۹۱) قمری آن را به قلم خویش نگاشته است.

ابراهیم اللقانی یک تن از شاگردان باوفای سید جمال الدین افغانی است و سید جمال الدین افغانی زمانیکه از «پورت سعید» مصر دردسامبر (۱۸۸۲) میلادی، به لندن میروید، در نامه یی به شیخ محمد عبده، او را می ستاید و حتی نام او را قبل از نام سعد زغلول ( رهبر آینده مصر در ۱۹۱۹) میلادی ذکر می کند.

محمد عبده در مقدمه این رساله، از دوران مشغولیت به طلب دانش سخن میزند و از مسائلی یادآوری میکند که هرگاه از کسی در مورد، می پرسیده است، برایش می گفتند:

« آن الاشتغال بها حرام » یعنی مشغول شدن به آن حرام است ویا می گفتند « قد نهی عنها علماء الکلام » یعنی دانشمندان علم کلام، را از آن نهی نموده اند.

شیخ عبده سپس می افزاید: من چنان حال داشتم تا اینکه خورشید حقایق طلوع کرد و برای ما لطافت های آن دقایق، با تشریف آوری حضرت فیلسوف کامل و حق استوار، استاد ما السید جمال الدین حسینی الافغانی که میوه های رفعت و بزرگی را جمع می آورد، روشن گردید. ما از وی در مورد آموزش آن علوم حقیقی چیزی آرزو کردیم و او که: قامتش دراز تر باد! - آن را پذیرفت و آن سال (۱۲۹۰) بود.

شیخ عبده در مورد حرف های گردآوری شده، میگوید که من آن را «الواردات فی سر التجلیات» نام گذاشتم. در این رساله تحت عنوان «وارده» بر مبحث های کلامی و فلسفی مثل: ممکن، واجب، معلول، کمال، واجب الوجود، علم خدا به کلیات، علم خدا به جزئیات، آفرینش چگونه آغاز شد و ... بحث شده است.

طوریکه استاد هادی خسروشاهی در مقدمه اشاره میکند «فرآورده اندیشه سید جمال الدین «حسینی» است که نقش محمد عبده در آن، نگارش، جمع آوری، ترتیب و تبیین است... جناب خسروشاهی در مورد این رساله حرفهای جالب دیگری دارد و آن اینکه استاد محمد رشید رضا این رساله را در کتاب قطور سه جلدی «تاریخ الاستاذ الامام محمد عبده» در چاپ نخست درج کرده، اما آن را در چاپ دوم حذف نموده و نگاشته است: «حذفنا رسائل الا واردات لقة من يفهمها» از این مجموعه رساله الا واردات را به خاطر اندک بودن آنانی که آن را بفهمند، حذف کردم.»

مطالعین محترم: چنانکه د بسیاری از نوشته های دانشمند ایرانی خسروشاهی مشاهده کردیم، آهسته آهسته کلمه افغانی را از نام سید جمال الدین ما هم حذف میکند. خلاصه استاد هادی خسروشاهی حرفهای خیلی جالبی درباره فیلسوف بزرگ، دانشمند جسور افغانی که برای بیداری ملت ها و جنبش های آزادی بخش کشور آسیا و آفریقا بر ضد استعمار و به خصوص «استعمار انگلیس» فعالیت می نمود، مطالب ضد و نقیض و گفتنی های جالبی و افسانه های از ذهن خودش را دارد، در هر مقاله و یا ترجمه آنچه در کتاب وجود دارد، آن را حذف می دارد.

### سوم القضاء والقدر:

رساله قضاء و قدر که در جرید «عروة الوثقی» که در صفحات قبلی تذکر داده شد، که در پاریس نشر شده و با دیگر به گونه رساله در قاهره به چاپ رسیده است.





زیرا انگیزه عدم درج نام دانشمند افغانی در آن مقاله این باشد که دو سال قبل سید جمال الدین افغانی از مصر به دستور انگلیسها و حکومت مص تبعید گردیده بود. و سر دبیر جریده «الوقائع» نمی توانست مقالات سید جمال الدین را به اسم ایشان به چاپ برساند. ولی نش این مقاله، با وجود تبعید رسمی سید جمال الدین افغانی از کشور مصر، این نکته را به خوبی روشن می سازد که سید جمال الدین افغانی درهرجایی که می بود ارتباطش را با ارادتمندان و شاگردان در مصر، حفظ کرده بود. حتی به پرسش های آنان، پاسخ هم ارائه میداشت.

### ششم: الرد علی الدهریین:

رساله ششم و یا آخرین رسالهء این بخش «الرد علی الدهریین» نام دارد. که معرفی آن گفته شده است که تالیف استاد بزرگ سید جمال الدین افغانی است. و ترجمه به زبان فارسی است که توسط شیخ محمد عبده به همکاری ابوتراب عارف افندی نگارش یافته است.

«الرد علی الدهریین» با پیشگفتار کوتاه شیخ محمد عبده آغاز می یابد که در متن چنین آمده است. «مقدمه الاستاذ الامام محمد عبده» باید یادآور شد که به شیخ محمد عبده، شاگردان و هوادارانش لقب «الاستاذ الامام» را داده اند. درمصرهرگاه «الاستاذ الامام» گفته شود، هدف همان شیخ محمد عبده است. شاید این لقب را برای نخستین بار شیخ محمد رشید رضا، شاگرد شیخ عبده به کار برده و بعداً فرا گیر شده است و نویسندگان و خطبای بعدی به تبعیت از شیخ محمد رشید رضا تا کنون، همین لقب را با لقب حکومتی اش یعنی «مفتی الدیار المصریه» در مورد آن شاگرد رشید سید جمال الدین افغانی بکار می برند.

شیخ محمد عبده در این رساله از سفر سید جمال الدین به هند و برخورد انگلیسیها با ساکنان هند اشاره نموده و بعداً می نگارد که مولای محمد واصل مدرس علوم ریاضی در مدرسه «اعزه» حیدرآباد هند دکن، در مورد نیچریه، از استاد سید جمال الدین افغانی پرسشی نموده بود که استاد سید جمال الدین افغانی در پاسخ اوهمین رساله را نوشت. شیخ محمد عبده اضافه میکند برتری این موضوع مرا واداشت تا از زبان اصلی اش آن را به زبان عربی ترجمه نمایم که این کار با همکاری عارف افندی افغانی، خادم مولف به

پایه اکمال رسید و ما این رساله را که با نامه مولوی محمد واصل شروع میشود آغاز می کنیم.

استاد خسروشاهی در پاورقی صفحه (۱۳۰) همین مجموعه، عارف افندی را چنین معرفی می دارد « او خواهرزاده سید جمال الدین رحمه الله علیه است. ومشهوره ابوتراب بود و سید جمال الدین هرجایی میرفت، اکثراً ابوتراب با او همراه بود تا اینکه سید جمال الدین در عهد توفیق پاشا به هند تبعید گردید و عارف افندی در مصر باقی ماند. اما زمانی که استاد شیخ محمد عبده به سوریه تبعید گردیده، او را به سوریه همراهی کرد» استاد هادی خسروشاهی در ادامه پاورقی می نویسند ( عین محمود ابوریه ) به این مفهوم که این پاورقی را از « محمود ابوریه » یک تن از دانشمندان مصری شخصاً نشنیده است و بایستت در کتابی آن مرحوم مطالعه کرده باشد که عارف افندی، خواهر زاده سید جمال الدین است و بعد از تبعید سید جمال الدین، در مصر بوده با تبعید شیخ محمد عبده، با موصوف به سوریه رفته است. جناب محترم فاضل در این پاورقی استاد خسروشاهی دو ملاحظه دارد.

اول: شیخ محمد عبده در متن نبشته‌اش، عارف افندی را « تابع الشيخ المؤلف » یعنی خدمتکار، زی دست، هواخواه و پیرو سید جمال الدین خوانده است....

دوم: من هم مدت‌ها به این سو، هرجایی رفته‌ام راجع به سید جمال الدین آنچه چاپ شده است پیدا نموده ام، تا حد ممکن برای استفاده و مطالعه، جمع آوری نموده‌ام. در میان کتاب های من کتابی است که آن را از مکه مکرمه، خریداری نموده‌ام، به نام « سید جمال الدین الافغانی » و مولف آن « آقای محمود ابوریه » است .

این کتاب (۱۰۸) صفحه از طرف موسسه نشراتی « دارالمعارف مصر » در شماره بیست و نهم سلسله « نوابغ الفكر العربی » ( نابغه های اندیشه عربی ) در سال (۱۹۸۰) میلادی در قاهره به چاپ رسیده است. من این کتاب را سر تا پا مطالعه نمودم و در جایی که محمود ابوریه، عارف افندی را، خواهرزاده سید جمال الدین افغانی گفته باشید هرگز بر نه خوردم و حتی نام « عارف » هم در مبحث سفر یا تبعید شیخ محمد عبده در سوریه، نیز به چشمم نخورد. در همین مرحله زمانی مورد بحث، یعنی مرحله تبعید شیخ محمد عبده به سوریه در صفحه (۱۸) کتاب « جمال الدین الافغانی » نبشتهء محمود ابوریه چنین آمده است:

« زمانی که انقلاب عربی پاشا آغاز شد، حکومت هند سید جمال الدین افغانی را به کلکته فرستاد و او را وادار کرد تا پایان انقلاب، در همانجا باشد زیرا حکومت انگلیس گمان میکرد که « سید جمال الدین افغانی در آن انقلاب دست دارد.

سپس برای او اجازه داده شد تا هر جایی که می خواهد برود، پس به لندن سفر کرد و از آنجا به پاریس منتقل گردید. از آنجا استاد امام محمد عبده که در سوریه در حالت تبعید بود، او را نید خود فراخواند. هر دو تقریباً سه سال در پاریس اقامت کردند. و در آن مدت، جریده « عروۃ الوثقی » را در پاریس به چاپ رساندند...»

این بود آنچه محمود ابوریه در کتابش «سید جمال الدین الافغانی، راجع به این مرحله نوشته بود ... نامی از عارف افندی و خواهرزاده سید جمال الدین افغانی در آن درج نیست. و حتی نام « عارف افندی » هم در صحبت ها و سفرها و تبعید شیخ محمد عبده در سوریه به چشم نخورد، در همین مرحله زمانی مورد بحث، یعنی تبعید شیخ محمد عبده به سوریه در صفحه (۱۸) کتاب « جمال الدین الافغانی » نوشته محمود ابوریه در بالا تذکر داده شد. اما میرزا لطف الله خان اسد آبادی که خود را خواهرزاده سید جمال الدین میخواند، در شجره نسب خانوادگی اش، نام عارف افندی را درج نه نموده است.

دوستان و خوانندگان محترم این دو افتراء خسروشاهی را جناب فاضل گرانقدر بامطالعه کتابهای یاد شده، ثابت کرد و حال می پردازیم به مطالعه جناب فاضل در کتابخانه های افغانستان، که این دانشمند محترم چه مطالب دیگر را کشف نموده است.

جناب فاضل زمانی که در مدرسه ابوحنیفه درس می خواند متن عربی کتاب « الرد علی الدهریین » را از کتابخانه مدرسه اخذ و مطالعه کرده و می نگارد: « زندگی نامه سید جمال الدین افغانی به قلم شیخ محمد عبده میخواند که شیخ عبده نگاشته است و تذکر داده است « سید جمال الدین افغانی، در اسعد آباد کمر تولد شده است و این زندگی نامه، کهن ترین زندگی نامه سید جمال الدین است که به وسیله نزدیکترین شاگردش که تقریباً بیش از دو دهه با سید جمال الدین افغانی آشنایی داشت و هشت سال بعد از رحلت سید جمال الدین افغانی در سال ( ۱۹۰۵ ) میلادی وفات یافت، نگاشته شده است و همه کسانی که پس از وی راجع به سید جمال الدین افغانی نگاشته اند، از آن نبشته نقل و قول کرده اند و حتی عبارات او را اقتباس نموده اند. اما استاد خسروشاهی، این مقدمه را قبل از « الرد علی الدهریین » نقل نکرده است. « قدامت ندارد»

به هر ترتیب مولوی محمد واصل طی نامه یی از سید جمال الدین افغانی به تاریخ ۱۹) محرم الحرام سال (۱۲۹۸) هجری قمری برابر (۲۲) دسامبر سال (۱۸۸۰) میلادی را جمع به ( نیچریه ) که چگونه فرقه یی است آیا این طریقه منافی دین است؟ سوال میکند. وی می افزاید که از دیگران نیز پرسیده است، لیکن هیچ یک ایشان جواب شافی و کافی از این سوال را نداده اند و ملتسم که آن جناب حقیقت نیچریه را مفصلاً برای بنده بیان بدارند.

عنوان رساله نیچریه چنین است:

حقیقت مذهب نیچریه بیان حال نیچریان، رساله مولانا جمال الدین حسینی پس از آن عبارت نیچریه چنین آغاز می گردد.

«ای دوست عزیز، نیچر عبارت از طبیعت است و طبقه نیچریه همان طریقه ء دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند. مقصود اصلی این طایفه نیچریه، رفع ادیان و تاسیس اباحت و اشتراک است و درمیان همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعی های بلیغ بکار برده اند و به لباس های مختلف خود را ظاهر میسازند و درهر امتی که این جماعت پیدا شدند، اخلاق آن امت را فاسد کرده و سبب زوال آن می گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند، به خوبی بر او هویدا خواهد شد که غیر از فساد مدنیت و تباهی هیأت اجتماعی، نتیجه دیگر بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید... سید جمال الدین پاسخ خویش را با رساله نیچریه چنین به پایان می رساند « اینست مجمل آنچه می خواستم بیان کنم و در مضار و مفاصد طریقه نیچریه در مدنیت و هیأت اجتماعی و منافی دین اسلام، و سپس چنین می افزاید «راقم جمال الدین حسینی»

... نیچریه را آقای میرسعید بریمن هشتاد و چند سال بعد از نشر آن به زبان فارسی، درسال (۱۳۴۴) خورشیدی در کابل به زبان پشتو ترجمه نموده است که از طرف مدیریت عمومی تشویق آثار و هنر وزارت مطبوعات در همان سال به چاپ رسیده است. و آخرین عبارت ترجمه پشتوی آن چنین است: « لیکونکی جمال الدین حسینی »

خواننده گرانقدر آنچه تحریر گردید همه بخاطر ثبوت واقعیت های سفرها و رساله ها و نوشته های سید جمال الدین افغانی الحسنی برعلیه شجره های دروغین که در نوشته های جناب هادی خسروشاهی آمده بود تا در چشم خوانندگان محترم برق حقیقت بدرخشد . چیزی که از نوشته ضد و نقیض جناب خسروشاهی درک نمودم بدان می ماند که خصوصیت تبلیغاتی غربی در نوشتارش هویدا است زیرا جناب خسروشاهی زمانی که در واتیکان بحیث نماینده دولت ایران ایفای وظیفه می کرد، نوع تبلیغات ایشان را که همه به خواست استعمار انگلیس بودند، آموخته است.

## بخش سوم

### الرسائل و المقالات:

بخش سوم کتاب بیدارگر عصر «الرسائل والمقالات نام دارد که شامل (۲۱) مقاله است و جناب فاضل بسیار از مقالات را از روی اصل آن در کتابش عکاسی نموده است، می-خواهم صرفاً با تذکر نام مقالات اکتفا بداریم و در بعضی مقالات که امضای علامه سید جمال‌الدین افغانی است نیز کاپی نمایم.

- ۱ - علت حقیقی سعادت انسان
- ۲- مهدویت و مهدی سودانی
- ۳- در آینده به مسلمانان چه پیش خواهد آمد ؟
- ۴- حکومت استبدادی
- ۵- انسان های آزادی که آزادی را می کشند
- ۶- بابیت
- ۷- دایره المعارف
- ۸- خطابه ای در اسکندریه
- ۹- سیاست انگلیس در کشور های شرقی
- ۱۰- انگیزه های جنگ در مصر
- ۱۱- حق و باطل یا نتایج سیاست انگلیس در مصر
- ۱۲- جوانان اسکندریه
- ۱۳- گفتگو میان انسان و گربه
- ۱۴- سود های وفاق و زبان های شقایق
- ۱۵- انگلیس در هند و مصر
- ۱۶- مسأله هند
- ۱۷- شرق و شرقیان
- ۱۸- تکبر
- ۱۹- بخشی از مناظره خیالی

۲۰- - پاسخ به رینان ( فرانسوی )

۲۱ -- اسلام و دانش

## بخش چهارم

بخش چهارم با پنج این مجموعه در یک مجلد آمده است. روی جلد تنها نام سید جمال الدین الحسینی الافغانی درج گردیده است. و در صفحات داخل بخش چهارم آن « به اشتراک دیگران » اضافه شده است و شامل مقالات مندرج در ضیاء الخافقین است .

### ضیاء الخافقین:

ضیا الخافقین « روشنایی خاور و باختر » معنی میدهد که استاد خسروشاهی آن را استمرار مبارزه با استبداد خوانده است و شماره های اول الی پنجم سال نخست نشراتی را در برمی گیرد.

ضیاء الخافقین در سال ( ۱۸۹۲ ) میلادی در لندن ماه یکبار به چاپ میرسیده است. کلیشه « ضیاء الخافقین » به خط ثلث خطاطی و بالای آن با انگلیسی نوشته شده است.

### Eastern and Western Review

در پایان کلیشه به الفبای لاتین ( Dia -ul-Khafikain ) آمده است و در پایان آن میان دو قوس ترجمه آن به زبان انگلیسی چنین است: **The Light OF The Two Hemispheres**

در طرف راست بهای اشتراک سالانه و در طرف چپ تحت عنوان مکاتبات جریده ذکر شده است که: همه نامه ها عنوانی سردبیر یا رئیس تحریر جریده، فرستاده شود. نامه ها به نگارنده گان آن، در صورت چاپ شدن و یا نشدن مسترد نمی گردد و همچنان اضافه شده است که در شهر لندن، در هر ماه یکبار به چاپ می رسد.

شماره نخست آن روز اول فبروری (۱۸۹۲) میلادی به چاپ رسیده است. در بخش پایانی صفحه نخست هر شماره، فهرست مقالات شماره نشر شده است. در جمله مقالات شماره اول، مقاله « احوال الفارس الحاضرة » ( اوضاع کنونی فارس) به نشر رسیده است که نویسند ان از طرف ناشر « للسید » یعنی از سید معرفی شده است.

مقالاتی که از سید جمال‌الدین افغانی» در ضیاء‌الخاقین، به نشر رسیده است، نویسنده آن، سید و یا سیدالحسینی و گاهی هم «ک، ه، ف، ق، س، ط،» یعنی کَهِف، قسط نگاشته شده است.

آقای خسرو شاهی در صفحه (۱۹۵) بخش چهارم الآثار الکامله که در پایان آن که امضای کَهِف - قسط آمده به حساب ابجد نظرات ضد و نقیض ارائه نموده است و می نویسد که امضای کَهِف - قسط به حساب ابجد مساوی به شماره (۳۰۷) میشود، به گونه‌ای جمال‌الدین‌الحسینی هم به حساب ابجد (۳۰۷) می شود و این نوعی استعاره است.

... در حالی که حروف کَهِف (۱۰۵) و حروف قسط (۱۶۹) می شود و مجموع هر دو (۲۷۴) و الحسنی هم با حروف قسط برابری میکند یعنی حروف آن (۱۶۹) که مساوی به حروف قسط است. سید به تنهایی اش (۷۴) و جمال‌الدین هم با حروف قسط برابر است، یعنی (۱۶۹) بناً خسروشاهی تذکر داده اند تنها در « جمال‌الدین‌الحسینی » درست است نه در مجموع آن و به دقت علامه سید جمال‌الدین، دلالت دارد... به حساب (۳۰۷) و نوع استعاره خسروشاهی در پاورقی صفحه (۴۳) کتاب ن بیدارگر عصر» جناب محترم فاضل می نویسد: « یکتن از همفکران سید جمال‌الدین در ایران و او هم سید جمال‌الدین نام داشت، مشهور به واعظ اصفهانی همدانی است و یکی از رهبران مشروطه خواهی در ایران به شمار می رود، او هم مقالاتش را به امضای مستعار « ۷۴ - اصفهانی » می نگاشت. «۷۴» به حساب ابجد مساوی است با «جمال» و همچنان با «سید».

شاید بهتر باشد یادآور شوم که سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی همدانی درسال (۱۲۷۹) قمری درهمدان ایران تولد شده است و در (۲۵) شوال المکرم (۱۳۲۶) قمری او را به زندان بردند و خفه کردند و به قتل رساندند. او پدردانشمند مشهور ایرانی «محمد علی جمالزاده» بود. محمد علی جمال زاده مقیم سویس بود و تقریباً یک قرن عمر کرد. از همین جا معلوم است که جناب خسروشاهی برای خوانندگان معلومات درهم و برهم ارائه می دارد و بسیار از خوانندگان سید جمال‌الدین‌الحسینی الافغانی را با سید جمال‌الدین اصفهانی همدانی که شاید تعبیر سو میدارند. این نقطه را باید توجه کرده باشیم. از تشریحات بیشتر آن که یقیناً درد سر برای خواننده این اثر خواهد بود، صرف نظر میکنم.



در صفحه (۴۴) کتاب «بیدارگر عصر» می‌خوانیم:  
به هرترتیب نشریه ضیاء الخافقین جریده بود که مقالاتی به زبان های عربی، انگلیسی و هم بعضی مقالاتی به زبانهای اردو و ترکی نیز در لندن نشر می شد .... در اعلاناتش خوانندگان را تشویق میکردند تا به زبان های دیگر نیز مقالات در اختیار متقاضیان قرار دهند . اما ضیاء الخافقین نیز مانند جریده عروه الوثقی زیاد دوام نکرد . شماره چهارم و پنجم آن یکجا، در روز جمعه (۱۵) جولای سال (۱۸۹۲) میلادی به چاپ رسید، ... در شماره های یاد شده مقاله یی تحت عنوان «الحجۃ البالغة ...» به نظر می رسید و در تذکر اداره آمده است که این نامه ها از بغداد رسیده است و در بلاد فارس بگونه پنهانی توزیع می گردید. این جرید را شرکت انگلیسی به نام گلبریت ورینگتن مستقر در لندن به نشر آن همت می گماشته است. Gilbert and Rivington Limited

## بخش پنجم

این مجموعه با بخش چهارم طوری که در قبل تذکر داده شده است، در یک مجلد به چاپ رسید و حاوی سه اثر است که نویسنده آن فیلسوف بزرگ علامه سید جمال الدین افغانی معرفی شده است .

### ۱ - تاریخ اجمالی ایران:

در این بخش، بحث جالب دیگر را درباره سید جمال الدین افغانی از آقای میرزا محمد نصیرالحسینی شیرازی مشهور به فرصت الدوله که مدعی است سید جمال الدین الحسینی را در بوشهر ایران ملاقات کرده است.

جناب فاضل با موشکافی های زیاد در این باره تحریر نموده است.

میرزا محمد نصیر الحسینی میگوید که تاریخ اجمالی ایران را از زبان سید جمال الدین شنیده است و به رشته تحریر کشیده و بنام «دبستان الفرصه» در سال (۱۳۳۳) هجری قمری در چاپخانه مظفری در بمبئی هند به چاپ رسانده و بعد ها آن کتاب در تهران تجدید چاپ شده است.

فرصت الدوله در کتابش عنوان «دیدار سید جمال الدین اسدآبادی» می‌نگارد... وقتی که او را دیدم و از مردم پرسیدم که این بزرگوار کیست و نامش چیست؟ «برایم این تفصیل را بیان کردند، نامش جمال الدین است و مولدش اسدآباد همدان و درس‌ها یک هزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴) هجری قمری تولد شده اما در افواه معروف به افغانی است برای آنکه در افغانستان چندی وزارت کرده و ... در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارغ شده ... سپس به همان مدرسه همدان پاره بی تحصیل کرده و بعد به حجاز سفر کرد و حج بیت الله اختتام داده است و سپس به کابل قدم‌گذاره با امیر کابل مصاحب و ندیم بوده و... بارثانی به حج مشرف شد و درس‌ها (۱۲۸۵) بود، سپس به هندوستان و بعد به سویس رفته و از آنجا به مصر...» در اینجا جناب محترم فاضل مینویسد که فرصت الدوله این حرف را مربوط سال (۱۳۰۳) هجری قمری می‌داند که در این سال فرصت الدوله شیرازی (۳۲) عمر داشت. و مقدمه کتابش را چنین به پایان میرساند: «این بود سرگذشت سید جمال الدین و او به عمر شصت و یک سال در سنه (۱۳۱۶) درگذشت.» صفحه ۳۸ کتابش.

شیرازی محل نگارش مقدمه و سال آن را (۱۳۳۳) قمری می‌نویسد و خودش را چنین معرفی می‌دارد: «اقل السادات نصیر فرصت الدوله شیرازی» آقای فرصت الدوله شیرازی پس از یک سال مقدمه بیست صفحه بی کتابش را آغاز می‌کند. روی جلد کتابش آمده است: «سید جمال الدین حسینی اسدآبادی، سپس نام کتاب تاریخ اجمالی ایران و بعداً تقریظ: فرصت الدوله و در پایان هم، به کوشش سید هادی خسروشاهی.

کتاب چنین آغاز میشود:

«شبی جمعیتی حاضر بودند، سخن از اصالت ایران در میان بود و استفسار از آن می نمودند، جناب سید تفصیلی بیان نمودند خلاصه اش این است که مرقوم می دارم» صفحه ۴۱ کتابش

این خلاصه بی که آقای فرصت الدوله از آن حرف میزند تقریباً (۶۴) صفحه را احتوا میکند که از معرفی شخصی بنام «آستیاز» آغاز می شود و در مورد او آمده است که آخرین سلاطین ماد بود پانصد و نود و پنج سال پیش از مسیح.

حرف شگفت انگیزی در این باب از زبان سید نقل شده این است:

« خیلی اختلاف در اعتقادات اهل تاریخ دیده ام، پاره ای از مورخین، نامی از ایزدیان و آبادیان و هوشیان و انوشکیان و آدریان و آذر هوشنگیان می برند و آن ها را « قبل از هبوط حضرت آدم » است که آقای فرصت الدوله شیرازی آن را به نقل از دانشمند چون سید جمال الدین افغانی ذکر میکند. سید جمال الدین در جای خود، هیچ پیره زن روستایی هم باور نداشته باشد که قبل از هبوط حضرت آدم، آدم های هم روی زمین بر اریکه سلطنت تکیه زده باشند. اگر آدم از نسل آدم بودند، قبل از هبوط حضرت آدم، چه می کردند؟ .

من نسبت این حرف را به شخصی چون سید جمال الدین افغانی که با ارنست رنان فرانسوی، بحث فلسفی می کند، نمی پذیرم. در این مورد حتی خسروشاهی، پی نوشتی هم ننوشتند، تا استوار بر روایات دینی آن را تصحیح می نمودند.

در این کتاب از سلسله کیان، اشکانیان، ساسانیان، سلطنت بنی امیه، سلسله بنی عباس، سلسله سامانی و صفاری، آل زیار و شمشگیر، آل بویه، غزنوی ها، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، اتابکان، استیلای مغول، آل مظفر، تیموریان، صفویه، افغانه، نادر افشار، زندیه، و قاجاریه با تفصیل نام هر پادشاه، مدت سلطنت پادشاهی هر کدام با تاریخ هریک از آن سلسله ها و تعداد شاهان شان، ذکر شده است. .. سرگذشت سید جمال الدین که او به عمر شصت و یک در سال (۱۳۱۶) درگذشت. «به صفحه ۳۷ تاریخ اجمالی ایران مراجعه شود».....

« شاید در این کتاب مساله فتح اصفهان بدست افغانها خیلی مهم باشد.. این مساله را به خاطر اهمیت آن مهمتر از آن برای مقارنه و مقایسه تاریخ « تتمه البیان فی تاریخ الافغان » که اثر نگاشته شده سید جمال الدین افغانی است و این مساله فتح اصفهان را توسط افغانان بیان کرده است. ....»

و اما در اینجا افسانه سازی فرصت دوله را با کلمات نامناسب از زبان فیلسوف بزرگ سید جمال الدین افغانی نوشته است. اندکی یادآوری میدارم تا برای خوانندگان هر دو نظر را که یکی آن منسوب به سید جمال است و دیگری به قلم خود او نگاشته شده است با هم مقایسه نمایند.

خلاصه این که فرصت دوله شیرازی در مورد شاه سلطان حسین صفوی از زبان سید بزرگوار جمال الدین افغانی ذکر شده است: « شاه سلطان حسین پسر ارشد شاه سلیمان

بود، در سفاهت این پادشاه محل تردید نیست. جلوس این شاه ابله (۱۱۰۶) و مدت سلطنت او (۲۹) و قتل او (۱۲۴۰) - صفحه ۸۷ کتابش.

میرویس افغان، در زمان او به اصفهان آمد، وضع او را دید که آبله هانه حرکت میکند به این طور که رجال دولت، او را به صحبت علما و فقها بی که از کار ملک بی خبر بودند، مشغول داشتند که به فراغت هرچه می خواهند، ببرد و بکند. عجب این بود که پادشاه به مصاحبت صلحا می پرداخت و به نسوان هم معاشرتی و مباشرتی تام داشت. با لجمه میرویس سفاهت او را دید، از حال او به کسان خود اطلاع داد. پسر میرویس « محمود افغان» به اصفهان آمد او را مغلوب ساخت. سلطان حسین به ادعیه تعویذ خواست دفع آن شر عظیم را بنماید، خدا نخواست . . . . . از این گذشته منجمین را گفته بود ساعت تعیین بنمایند برای حرکت لشکر! جلوگیری از افغان! از این دست بدست کردن سفیهانه نیز اسباب بدبختی او شد. باری، آخر الامر کار به جایی کشید که شاه خود از اصفهان بیرون آمد و نزد محمود رفت و تاج خود را بدست خود به او تسلیم نمود این واقعه در سنه (۱۱۳۵) هجری بود، آخر او را کشتند. صفحه کتاب \*۸۸\*

سپس آقای فرصت الدوله از زبان سید جمال الدین افغانی می نگارد که آخر مستی از افغان ها گرفتار شدند و میگویند که افغان ها یک میلیون نفوس را تلف کردند و این دوره را دوره استبداد خوانده اند « صفحه \*۸۸\*

فرصت الدوله شیرازی تحت عنوان افغانیه مطالب تاریخ را تحریف شده بیان کرده است و تسلیم کردن تاج و تخت شاهنشاهی ایران را به شاه محمود هوتکی، فتنه افغانیه می خواند، نمیدانم در روزگاری که « ایران تاریخی » زیر سلطه صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، و دیگران بود، چرا آن سلسله را فتنه نمی خواند زیرا آن سلسله ها همه برخاسته از « ایران سیاسی » امروز نبودند. . . . . سلسله فرمانروایی هوتکیان در اصفهان « فتنه افغانیه » می خواند که همان روزگار اصفهان پایتخت کشور بود. . . . . آقای فرصت الدوله شیرازی، از زبان سید جمال الدین افغان می نگارد، کاملاً عقل تاریخ آن را قبول ندارد، نوشته و مقالات و اندیشه اخوت و افکار سیاسی فیلسوف بزرگ افغانی برای تمام ممالک اروپا و، آسیا و آفریقا ثابت شده بود.»

به هر ترتیب جناب دانشمند محترم آقای فاضل سرتا پای کتاب را مطالعه نموده و می نویسد که برای من سوال برانگیز است: « سید جمال الدین افغانی چه نیازی داشته است که این همه سال تولد و فات، مدت پادشاهی و شمار زیادی را به حافظه بسپارد... » کتاب فرصت الدوله شیرازی عمر سید جمال الدین افغانی بزرگوار را شصت و یک سال و در سنه « (۱۳۱۶) درگذشت صفحه \*۳۸\* سال (۱۳۱۶) قمری برابر است با هشت ماه آخر (۱۸۹۸) میلادی و چهارماه اول سال (۱۸۹۹) میلادی بناً آقای فرصت الدوله اشتباه کرده اند و سید جمال الدین الحسینی الافغانی ساعت (۷۹ و (۱۳) دقیقه بامداد روز سه شنبه (۵) شوال المکرم (۱۳۱۴) هجری قمری برابر با نهم مارچ (۱۸۹۷) میلادی داعی اجل را لبیک گفته است. ( انا لله و انا الیه راجعون)

آقای فرصت شیرازی در نبشته بالا کابل را جدا از افغانستان دانسته است در حالی که کابل در همان زمانی که موصوف یادآوری میکند پایتخت افغانستان بوده است. همچنان بسیار از تاریخی را که آقای فرصت شیرازی در آثارش راجع به سفرهای سید بزرگوار « افغانی» تحریر داشته است کاملاً غلط است که با آثار دیگر نویسندگان ارجمند هیچ مطابقت ندارد. از شیوه نوشتاری وی معلوم میگردد که وی از جمله شاگردان سید هادی خسروشاهی و یا خود خسروشاهی این جعلیات را بنابر همان تکنیک های غربی بنام فرصت دوله چاپ نموده تا افسانه های خیالیش استحکام حقیقتی پیدا نماید.

## دوم: تتمه البیان فی تاریخ الافغان:

کتاب دوم این بخش « تتمه البیان فی تاریخ الافغان » نام دارد که مولفش اینگونه معرفی شده است « السید جمال الدین الحسینی الافغانی » این کتاب را جناب محترم فاضل بخاطر یادآوری کرده است که در سال ( ۱۹۹۷ ) میلادی از قاهره متن عربی آن را خریداری کرده و گمان می رود که چاپ نخست هم است. ... کتاب با مقدمه مولف آغاز و فصل اول آن وجه تسمیه « افغان» می پردازد که در آن آمده است فارسی ها، ایشان را افغان می گویند. عوام فارس آنها را اوغان خطاب می کنند.

بنده « نویسنده حاضر» تبصره بیشتر را لازم ندیدم زیرا جناب فاضل تمام کتابها را مطالعه و تاریخها و غلطی های دو نویسنده محترم ایرانی را مقایسه کرده است.

فصل سوم این کتاب « فی ابتداء سلطنتهم » در مورد آغاز سلطنت ایشان، ملتی معرفی شده است که بیگانه را نمی پذیرند. سید جمال الدین الافغانی در همین فصل از شاه حسین صفوی آخرین پادشاه سلسله صفوی یاد اوری میکند. که در سال (۱۱۰۶) قمری بر تخت نشست « صفحه ۱۱۵ »

خوانندگان محترم در صفحات قبلی درباره تاریخ اجمالی ایران آن که بقلم آقای فرصت الدوله شیرازی از زبان شخصیت بزرگوار سید جمال الدین افغانی نگاشته شده بود، مطالعه کردید و آن چه سید جمال الدین الافغانی خود در کتاب « تمت البیان فی تاریخ الافغان » ذکر کرده است، جناب محترم فاضل آن هر دو را مقایسه کرده، نوشته میکند « اگر بخواهم حرف های سید جمال الدین افغانی را درباره فتح اصفهان و کا روایی های میرویس خان در نجات قندهار موبمو ترجمه و بنویسم بیشتر از بیست صفحه را فرا می گیرد بهتر است فشرده و شماره وار ذکر کنم.

۱- سید جمال الدین افغانی، جنبش غلجایی های ساکن در قندهار را عصیان ی می خواند در برابر حرکت سرکوبگرانه شاه ایران.

۲- شاه ایران، آخرین وسیله سرکوبی گری را در اعزام گرگین که معروف به حسن تدبیر و حزم شجاعت بود، تعیین او به حیث حاکم قندهار تعیین می کند و ۲۵ هزار عسکر ایرانی که احتمالاً از اهالی گرجستان، به خدمت گرگین می گمارد.

۳ - خشم و ستم گرگین به حدی رسید که میرویس خان مشهور به جلالت نسب و مکانت حسب و معروف میان مردم دارای اخلاق پسندیده دارای زبان فصیح و قریحه ء خوب بود او را زنجیر پیچ به اصفهان بفرستد.

۴- میرویس خان به اثر دانایی و منطق جذاب که داشت توجه شاه ایران را جلب میکند و در سلک اولیای امور در دولت شاه ایران قرار می گیرد. « ص - ۱۱۷ »

۵- میرویس خان از ضعف دولت شاه ایران آگاهی پیدا می کند و با خود می اندیشد که او میتواند کشور افغان ها را از حکومت شاه ایران به صورت کامل جدا نماید ... اما به عجله به رهسپار مکه مکرمه می شود و از علمای مکه مکرمه یا حجاز فتوای و جواب نبرد با شاه ایران را بدست میاورد. صفحه « ۱۱۷ »

۶- بعد از برگشت میرویس خان از مکه مکرمه به قندهار، گرگین خان می خواهد و بهانه ء برای قتل به دست می آورد. میرویس خان میخواهند دختر ش را به پسر گرگین بدهد و این موضوع را با افغان ها در میان می گذارد مگر افغان ها او را به مقاومت و دفاع

از شرف فرا می خوانند. میرویس خان به آنها میگوید ... آنچه وعده کردید، ثابت قدم باشید، و بر من اعتماد کنید من از دشمن انتقام خواهم گرفت. صفحه « ۱۱۸ »

۷-- میرویس خان یکتن از خادمه های زیبا صورت را که در خانه اش تربیت شده بود، به گرگین می فرستد تا او را به پسرش نکاح نماید و چنین می نماید که او دخترش است . صفحه « ۱۱۹ »

۸ -- میرویس خان گرگین و پیروانش را دعوت می کند، شراب همه در آن مهمانی از جام مرگ است ساقی آن میرویس خان. ص - ۱۱۹

۹-- گرگین به قتل می رسد . میرویس خان در جمع قبایل افغانی در باره فضایل و مزایای آزادی حرف می زند و از سختی ها و بلایای عبودیت، او می گوید هرگاه با او همکاری نماید و متفق باشید، به زودی گردن های خود را از زنجیر ذلت رهایی خواهند بخشید و درفش های عزت و آزادی را خواهند افراشت و از سلطه ایرانی های شیعه نجات خواهند یافت. ص - ۱۱۹

شاه ایران خسرو خان برادر زاده گرگین را به جنگ میرویس خان اعزام می دارد و از جمله (۲۵) هزارعسکر ایرانی ها تنها (۵۰۰) نفر جان سالم بدر می برد. ص - ۱۲۱

۱۰-- شاه ایران رستم خان را می فرستد او هم شکست می خورد و میرویس خان بدون مزاحم و بدون مخاصم به قندهار دست می یابد.

۱۱-- بعد از وفات میرویس خان دو پسر از وی باقی میماند که سن فرزند بزرگتر او از (۱۸) سال تجاوز نمی کند بناً افغان ها برادرش میر عبدالله را به جانشینی میرویس خان می بردارند. میر عبدالله خان میل صلح را با دولت ایران داشت مگر افغان ها با او هم نظر نیستند و می گویند که اگر روش برادرت را در مهاجرت اختیار نمیکنی حداقل از مصالحه با ایران دم مزن. ص - ۱۲۱

۱۲ -- سرانجام هیأت صلح به دربار شاه ایران فرستاده میشود، به سه شرط !

الف -- قندهار از خراج سلطانی، معاف گردد.

ب -- ایران در قندهار عسکر نداشته باشد.

ج -- امارت به گونه میراثی به اولاده میر عبدالله خان باشد. ص - ۱۲۱

۱۳-- افغان ها از این عمل میر عبدالله خان خشمگین میشوند و پسر بزرگ میرویس خان هوتکی « محمود خان هوتکی » همراه با چهل تن، داخل خانه میرعبدالله خان

شده، او را به قتل میرساند. و مردم محمود هوتکی را بر حکومت قندهار بر می دارند و برایش لقب « شاه قندهار » را می دهند. ص «۱۲۱»

۱۴ -- در سال (۱۱۳۵) قمری، محمود بار دوم با فوج متشکل از (۲۵) هزار افغان و بلوچ به کرمان لشکر می کشد و آن را فتح می کند.

۱۵ - زرتشتی ها به آرزوی این که تسلط محمود، ایشان را از جور شیعه رهایی می بخشد به لشکر او می پیوندند. صفحه ۱۲۴

۱۶ -- والی عربستان یا « خان اهواز » به خاطر سنی بودنش با محمود همکاری میکند . و مشوره های او به زیان شاه ایران و به سود شاه محمود هوتکی تمام میشود.

۱۷ -- شاه محمود هوتکی، بر فرح آباد استیلا می یابد، اما هجومی از فراز برج های اصفهان بر عساکر او صورت می گیرد مجبور به عقب نشینی می شود و با شاه ایران مصالحت می کنید با این سه شرط :

الف -- حکومت قندهار، کرمان و خراسان در اولاده او میراثی باشد.

ب -- شاه ایران دخترش را به نکاح او در آورد.

ج -- پنجاه هزار تومان، به او پرداخته شود. اما شاه ایران شرط را نمی پذیرد .

صفحه «۱۲۶»

۱۹ -- شاه محمود هوتکی اصفهان را در محاصره می گیرد، قطعی در شهر بیداد می کند شاه ایران پسرش طهماسب را به سایر شهرهای ایران می فرستد تا با افغان ها به جنگ پردازد و تخت شاهی را نجات بدهند. اما ثمر بخش واقع نمیشود. عساکر عرب تحت فرماندهی « خان اهواز » قصداً عقب نشینی میکنند و احمد آغا یک تن از فرماندهان با وفای که از ریاست محافظه قلعه ء شاهی عزل شده است، زهر می خورد و می میرد، اضطراب همه شهر اصفهان را فرا می گیرد، شاه نماینده اش را نزد شاه محمود هوتکی می فرستد و مصالحه را با شروط قلبی شاه محمود هوتکی پذیرا می گردد . اما شاه محمود هوتکی در پاسخ می گوید: { شاه اکنون مالک چیزی نیست که آن را

بمن بدهد، بلکه هر چیز در اختیار داشت، اکنون در تصرف من قرار دارد. ص « ۱۲۸ »

۲۰ --- ملک محمود، حاکم سجستان با ده هزار سرباز برای نجات اصفهان می آید، اما شاه محمود هوتکی برای او وعده حکومت خراسان و سجستان را میدهد و او بر می

گردد. صفحه « ۱۲۸ »



۲۱ -- شاه سلطان حسین صفوی مجبور میشود که در (۲۱- اکتوبر ۱۷۲۲) میلادی برابر با (۱۱۳۵) قمری از تاج و تخت خویش به نفع افغان ها تنازل نماید. او به نزد شاه محمود هوتکی، به فرح آباد میرود و تاج شاهی را بر سر شاه محمود هوتکی گذاشته می گوید. « فرزندم خداوند نخواست که من بیش از این در تخت پادشاهی ایران باشم، تو سزاوار آن هستی » محمود هوتکی در پاسخ میگوید :

« خداوند پادشاهی هرکسی بخواهد، می دهد و از هرکسی بخواهد می ستاند » (۴۲)

صفحه « ۱۲۹ »

۲۲ -- شاه محمود هوتکی صاحبان مناصب را در جاهای شان ابقا نموده بر هر کدام یک تن افغان را می گمارد تا کار های کشوری را بیاموزند. و هر کسی که با شاه ایران خیانت ورزیده است، او را به قتل میرساند، همه دارای « خان اهواز » را گرفته، او را رسوا می سازد، اما نمی کشد. صفحه « ۱۲۹ »

۲۳ -- امان الله خان را با شش هزار عسکر به فتح قزوین، کاشان و قم می گمارد .

صفحه « ۱۲۹ »

سید جمال الدین افغانی سپس به اختلاف اشرف و شاه محمود، اشاره می کند و از قتل شاه محمود، وفات اشرف و پدیدار شدن نادر افشار و ظهور احمد شاه ابدالی حکایت می نماید. صفحه « ۱۳۵ »

سید جمال الدین افغانی سلسله سدوزایی ها را با تفصیل یاد آوری میکند و از جنگهای برادران وزیر فتح خان و ظهور محمد زایی ها، جنگ اول افغان و انگلیس، نقش وزیر اکبرخان، سلطنت دوست محمد خان و جنگ هایی میان فرزندان او به وقوع می پیوندد، یاد می کند و فصل سوم کتاب اش را با اشاره به مقدمات جنگ دوم افغان و انگلی پایان می دهد.

این است تفاوت نوشته جناب فرصت الدوله با نگارش سید جمال الدین افغانی در بخش مهم تاریخی دو کشور.

نکات جالب کتاب که سید بزرگوار الحسینی الافغانی درباره رسم و عادات مردم افغانستان، اقوام و قبایل، زبانها و شجاعت و رادمردی مردم افغانستان گفتنی های زیاد دارد ... وی می نویسد: « از اقوام موجود در افغانستان مردمی اند که تاجک گفته می شوند که ساکنان شهر هرات، حومه مردم کابل از روستاهای واقع میان آن، باشندگان بلخ، غزنی و برخی از روستاهای لغمان و برخی قریحه های قندهار اغلب ساکنان

شهرهای بلخ از همین جمله اند... یک تعداد ازبک ها؛ ترکمن ها و بلوچ ها و هزاره ها پشتون ها باشندگان این سرزمین می باشند. مذهب همه شان سنی و پیرو مذهب ابوحنیفه می باشد، اما از طایفه های موجود یکی هم در افغانستان سادات اند که از اولادهء علی بن ابوطالب «رضی الله عنه» اند که بنام سید یاد می شوند، در ولایت قندهار، ولایت کنر در نزدیکی جلال آباد سکونت دارند. همچنان یک تعداد هندو ها نیز در افغانستان زندگی دارند که پیرو بابا نانک میباشند.

مردم افغانستان با وجود شدت تعصب شان در دین، « پابندی شان در دین اسلام» با مذهب و نژاد و حقوق دیگران ممانعت ندارند، با شعیایان و مردم غیر مسلمان که مراسم مذهبی شان را برپا میکنند، مخالفت نداشته بلکه سزاوار اند که به مقامات عالیه حکومت شان دست بایند.

همه افغان ها به قبور اولیا، ازادت دارند و به زیارت آنان میروند ... به وحدانیت خداوندی و به پیروی از رسول خدا پابند میباشند. سید جمال الدین افغانی در مورد طرز حکومت افغان ها می گوید: حکومت استبدادی مطلقه است. با شباهتی که حکومت شورایی دارد و امور مهم را به مشوره رؤسای قبایل حل و فصل می شود. «صفحه ۱۸۵» سپس کتاب را با پیداوار و معادن افغانستان که شرح خوبیست خاتمه می دهد. صفحه «۱۸۹».

### فصل چهارم کتاب «تتمة البیان فی تاریخ الافغان»:

کتاب دوم این بخش تتمه البیان فی تاریخ الافغان نام دارد که مؤلفش اینگونه معرفی شده است. «السید جمال الدین الحسینی افغانی» سید جمال الدین افغانی به اقوام ساکن در افغانستان اختصاص دارد.

بنده « نویسنده » از تفصیل آن صرف نظر میکنم زیرا در بالا تذکر داده شده است و می پردازم به نتیجه گیری تفصیلات فوق که تاریخ اجمالی ایران را با دروغ پراگنی های دانشمند ایرانی آقای « میرزا محمد نصیر شیرازی مشهور به فرصت الدوله » که مدعی است، که سید جمال الدین الحسینی را در بوشهر ملاقات کرده است، و آنچه از زبان سید جمال الدین در باره تاریخ اجمالی ایران نوشته است. بنده توجه مطالعین محترم را به پاورقی صفحه (۶۰) کتاب « بیدارگر عصر » جلب میکنم.

جناب فاضل گرامی در ایام پژوهش در مورد زندگی و افکار سید جمال الدین افغانی کتابهای زیادی را در پیوند به کتاب « بیدارگر عصر » مطالعه و غلط نویسی های فرصت الدوله واضح ساخته است.

جناب محترم فاضل می نویسد: « یکی از کتابهای مهم که در مورد تاریخ ایران مطالعه نمودم « تاریخ کامل ایران » نوشته سرجان ملکم ( Sir . john Malcolm ) انگلیسی ( ۱۷۶۹ - ۱۸۳۳ م) بود. این کتاب را در (۱۸۱۵) میلادی نگاشته شده است و در لندن به چاپ رسیده است . سپس میرزا اسماعیل حیرت در سال ( ۱۸۳۶ - ۱۸۹۸ ) میلادی به درخواست حاکم بمبئی، آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرده است. میرزا اسماعیل خان حیرت قبلا به حیث مترجم زبان فارسی در خدمت حکومت انگلیسی بمبئی بود . از سال (۱۸۷۲م به بعد به حیث آموزگار زبان فارسی در کالج بمبئی ایفای وظیفه کرده و (۲۶) سال در مسند قرار داشت و ترجمه فارسی کتاب تاریخ کامل ایران نخستین بار در سال (۱۸۷۶م) به چاپ رسیده است و از کتب درسی مدارس هند بوده است. مطالعه این کتاب و مقایسه با بخش های از « تتمه البیان فی تاریخ الافغان» مرا به این باور رسانده است که سید جمال الدین افغانی از این کتاب استفاده شایان برده است و فراوان نقل قول نموده است، بویژه در مساله فتح اصفهان، حتی عبارت سید جمال الدین با ترجمه کتاب آقای میرزا اسماعیل حیرت شیرازی شباهات زیادی دارد..

### سوم: تتمه البیان فی الانجلیز الافغان:

تتمه البیان فی الانجلیز الافغان که به حیث سومین اثر و یا رساله در بخش پنجم مجموعه آثار الکامله به نشر رسیده است. مولف آن سید جمال الدین الحسینی افغانی می باشد.

در حقیقت مانند یک مقاله خیلی بلند است که در (۱۸) صفحه راجع به تاریخ گذشته انگریزان و آوانی که رومیان بر انگریز تسلط داشتند. و از مخالفت های انگلیس با دیگر ملل اروپایی به خصوص از نقش انگلیس در وحدت بخشیدن اروپا بر ضد ناپلئون حرف میزند. از حرف های سید بزرگوار افغانی هویدا می گردد که او به این باور بود که انگلیس

همیشه منافع خویش را در دوستی ها و دشمنی هایش، مدنظر داشته است و از وسایل دست داشته اش هموار درهجوم بر ملت ها و کشورهای دیگر بهره برده است.

سید جمال الدین افغانی، میگوید که انگلیس به این مبداء خویش همیشه ثابت قدم ماند. مثلاً انگلیس ها زمانی که خواست قبرس را به استعمار بکشاند و آن را از امپراطوری عثمانی برهاند، به درباره مرحوم عباس پادشاه ایران نماینده فرستاده، او را به مخالفت با عثمانی ها تشویق کرد.

وقتی که انگلیس ها بر سواحل هند پا گذاشتند - هند را که گهواره تمدن بشری و سرچشمه قوانین است - همراه با نوابان و راجا ها تماس برقرار کردند و ضد فرمانروای شان، آنها را برانگیختند و به استقلال یافتن از فرمانروایان شان ایشان را تشویق نمودند. تا اینکه خود بر راجا های هند سلطه یافتند .

وقتی انگلیس ها اطلاع حاصل کردند تیمورشاه درانی به هند لشکر می کشد، فتح علی شاه، پادشاه ایران را واداشت تا نیروهایش را به خراسان فرستاد و مانع لشکرکشی تیمورشاه درانی در هند گردد.

انگلیس ها وقتی شیندند روس ها نماینده خویش را نزد امیردوست محمد خان فرستاده اند، تا وی را بر عقد معاهده یی با شاه فارس تشویق نمایند، انگلیسیها شاه مخلوع، « شاه شجاع » را همکاری کردند و عساکر خود را به قیادت شاه شجاع، به افغانستان اعزام داشتند که نتیجه آن خلع امیر دوست محمد خان و پادشاهی مجدد شاه شجاع بود. انگلیسیها با فرانسوی ها تماس گرفتند تا در نبرد شان بر ضد روسیه یاری برسانند، وقتی که اطلاع حاصل کردند، روسها قصد دارند که قسطنطنیه « آستانه » را اشغال کنند تا از آن طریق به هند دست یابند، در برابر این تصمیم انگلیسیها امیر دوست محمد خان را به فتح هرات تشویق کردند که در تصرف ایران بود و به این وسیله قصد داشتند از معاهده میان روس و فارس جلوگیری نمایند. سید جمال الدین افغانی، بعد از این نمونه ها چنین نتیجه میگیرد، کسی که به تاریخ گذشته مراجعه نماید، به این قناعت می رسد که انگلیس به اندازه سر موی هم از پیروی سیاستهای ثابتش جهت رسیدن به اهدافش، در شرق و غرب جهان قدیم و جدید، تخطی نه کرده است. «۳۷»

سید الافغان در عنوان جانبی دیگر از این خود خواهی انگلیس حرف زده و حتی می نگارد که هیچ هندویی وجود ندارد که بخاطر لشکرکشی روسها به هندوستان، دعا نکند تا ایشان از سیطره انگریز «انگلیس» رهایی یابند.

سید جمال الدین افغان در عنوان کوچک دیگر میان انگلیس و ملت های دیگر مقارنه نموده است او میگوید میان سیاست انگلیس و سیاست روس چقدر مسافت وجود دارد. روس هایی که انگلیسها آنان را گروه عقب ماند و وحشی می دانند، اما حکومت روس تاکنون هیچ کشور اسلامی را اشغال نکرده است.

هم چنان میان استعمار انگلیسی در هند و فرانسوی در الجزایر مقایسه می کند و حتی میگوید، نماینده های الجزایری های در پارلمان فرانسه هم حضور دارند .

سید جمال الدین افغانی فرانسه را ستایش نموده می گوید که از زمان مرحوم محمد علی پاشا فرمانروای مصر، هر مؤسسه آموزشی را که بینی اساسگذار آن فرانسوی ها بوده اند و انگلیس هیچ چیزی سودمند برای مردم مصر تاسیس نکرده است.

سید جمال الدین افغان در این مقاله اش راجع به کنفرانس برلین که به اساس طرح بسمارک در سال ( ۱۸۷۸ ) میلادی تشکیل شد، از روش انگلیسیها انتقاد می کند که می خواستند برخی اقلیم ترکیه را در معرض فروش قرار دهند.

سید جمال الدین افغانی در این مقاله اش می نگارد وقتی که امیر محمد اعظم خان به قدرت رسید، انگلیسها احساس کردند که امیر دوست محمد خان به روس میلان «علاقه» دارد، مراسلات را با امیرشیرعلی خان آغاز کردند و در صورت کامیابی و سلطه بر سراسر افغانستان، او را به از سرگیری عطیة مالی ای که قبلا به او می پرداختند، وعده دادند، وی را به انباله (محلّی در هند) دعوت کردند و از وی استقبال باشکوهی نمودند .

آنچه را که به او وعده سپرده بودند، پرداختند. «صفحه ۲۰۷»

سید جمال الدین افغان سپس از جنگ دوم افغان وانگلیس حرف می زند و نتایج احتمالی آن را چنین بیان می کند و می گوید:

۱ -- افغان ها نژاد قوی اند، شجاع و حازم و غیور بر شرف شان متدیین به حد حماسه، افغان تا زمانیکه دستان شاش توان شمشیر را داشته باشد، خاضع « غلام » بیگانه نمی گردد و دشوار است که انگلیس ها طعم نیزه های افغان ها را در آوانی که ایشان کاملترین نوع تفنگها و تفنگچه ها مسلح بودند، فراموش نمایند. «صفحه ۲۰۸»

۲ -- حمله بر افغانستان، آتش انقلاب در هند شعله ور می گردد، به گونه دورانی که شاه ایران به خراسان نزدیک گردید، به خصوص اگر پیر کوهستان « آخوند سوات » آن را جنگ دینی اعلان نماید و مردم را به جهاد فراخواند . «صفحه ۲۰۹»

۳ -- پس از مسابقه ای که در پیش کردن دست دوستی میان روس و انگلیس با امیر افغانستان شروع شده است .

از امکان دور نیست که روسیه با شروع نبرد ها، از فرصت استفاده نماید و با امیر افغانستان پیمان سری هجومی و دفاعی که شاه ایران هم یک طرف قضیه باشد و یکی دیگر را در ریشه کن ساختن انگلیس، از هند کمک کند و هندوستان را میان خود تقسیم نمایند « صفحه ۲۰۹ »

۴ - با وجود این همه از امکان دور نیست، افغان ها به اساس کراهت و عقده ئی که با انگلیسها دارند، اگر نیاز پیدا کنند کشور خود را به روس ها تسلیم نمایند و در آن حالت انگلیسها با هم پیمان نه، بلکه با شیطان روبرو خواهد شد. « صفحه ۲۱۰ »

۵ -- اگر فرض کنیم که انگلیس ها در دخول افغانستان موفق شوند، مگر روس ها، کوه های اکسوس را عبور نموده، بلخ را به دلیل اینکه از جمله اقلیم بخارا است و افغان ها بدون حق، آن را جزء کشور خویش ساخته اند اشغال نخواهند کرد ؟ . صفحه « ۲۱۰ » -

۶ -- هرگاه انگلیس به افغانستان استیلا یابد، در آن صورت با روسها هم مرز خواهند شد. ...سید جمال الدین افغان می افزاید، اگر چنین شد، افغان ها ملت جنگجو که مصمم به قصاص و انتقام است، وسیله آماده یی در دست روس ها خواهند شد، به هرگونه که خواست آنان را به کار خواهد گرفت. در نتیجه انگلیس ها با وضع بدتر از آنچه روبرو شده اند، روبرو خواهند گردید. «صفحه ۲۱۱»

۷ -- انگلیس ها با اعلان جنگ بر ضد افغانستان دوستی حکومت عثمانی و مسلمانان را از دست خواهند داد. « صفحه ۲۱۱ »

سید جمال الدین افغان با ذکاوت که در سیاست جهان و به خصوص سیاست استعماری انگلیس داشت در پایان مقاله اش چنین می گوید:

« بلی ! انگلیس ها، به حمایت مسلمانان دست می یابند به گونه ای که قصاب، گوسفند را از گرگان نجات دهد، تا او خودش گوسفند را ذبح و سلخ نماید و شگفت انگیز است که مسلمانان این همه را فراموش میکنند و گمان میبرند که روس ها دشمن اصلی شان هستند ... درحالیکه اگر روس ها سرزمین های مسلمانان را، صد سال هم اشغال کنند، باز هم این همه غنایم ای که انگلیس ها آن را بر خود حلال می پندارند، حلال نخواهند پنداشت. آنکه تا اکنون نوشته ایم از تعصب و کینه مایه نمی گیرد، بلکه

توضیحی است، بدون آرایش و شرح حقیقت قضیه و نیت داریم که پس از این مقاله، مقاله دیگری بگذاریم که در آن شخصیت افغان ها با عادات و روش زندگی شان و شکل حکومت شان طوری که این موضوعات تقاضا دارد، شرح نماییم. صفحه «۲۱۲»

..... آقای خسروشاهی بازهم نظریات مختلف درباره این رساله ها و یا مقاله سید جمال الدین افغان دارد درحالی که همه میدانند که انگلیس در کشور های آسیا حکمرانی می کردند و از نظر پوشیده نیست که در ممالک همجوار هند نیز تسلط داشتند. بناً در جواب خسروشاهی صرفاً این جمله سید جمال الدین افغانی را بخوانیم :

« مشکل خواهد بود چشم کسی را باز نمایند که او از روشنی هراس داشته باشد.»

خودپسندی انگلیس به قلم « خود بزرگ بینی » و رنگ غرور رقم زده اند، بناً لاجرم از حق حکایت نمی کند و نه از واقعیت ها خبر می دهد. انگلیسیها چگونه حاضر خواهند شد تا حقیقت حال خود را بیان بدارند در حالی که آن ها باور دارند که خوشبختی در فریفتن دیگران و تلبیس است و نصب کردن دام فریب خیانت و دورویی. مقاله « البیان فی الانجلیز و الافغان » که به تاریخ (۱۷) اکتوبر (۱۸۷۸) میلادی در جریده « مصر » اسکندریه، نشر شده است. جورج پیری پادجر آن را به زبان انگلیسی ترجمه نموده و در جریده

**The Homeward Mail** ) ( به تاریخ (۳۰) نوامبر (۱۸۷۸) میلادی یعنی شش هفته بعد از نشر آن به زبان عربی به چاپ رسانید و دکتور علی شلش دانشمند مصری، تدوین کننده کتاب مهم ( سلسله الأعمال المجهولة - سید جمال الدین افغانی ) به زبان عربی چاپ نموده است، میباشد. مقاله ممتازی راجع به انگلیس و افغان که سید جمال الدین که یک افغان مرموق است، نگاشته است و کشیش جورج پیرسی پادجر آن را از متن عربی ترجمه نموده است. و می نویسد سید جمال الدین افغانی در آنچه به سیاست بریتانیا کبیر در برابر روابط گذشته اش به وطن او ارتباط می گیرد، پیدار است.

یقیناً استاد خسروشاهی این مقاله را از کتاب دکتور علی شلش، اقتباس نموده است، اما حرف مهم را که دکتور علی شلش در مقدمه مقاله اش آورده است، ذکر نکرده است و من نکات مهم آن را در اینجا درج می کنم:

ترجمه مقاله سید جمال الدین افغانی در مطبوعات انگلیس تحت عنوان « افغانی یکتب عن الانجلیز » یعنی « یک تن افغان » راجع به انگلیس می نویسد، به چاپ رسیده است و سپس آمده است: «مقاله ممتاز زیر را راجع به انگلیس و افغان در ماه گذشته آقای

جمال الدین که یک تن افغان مرموق است، نگاشته است و کشیش جورج پیرسی آن را از متن عربی ترجمه نموده است.

مترجم انگلیسی همچنان افزوده است: « مترجم آرزو دارد این مسئله به صورت روشن مفهوم باشد ... با درنظر داشت همه اختلافات حزبی که راجع به مساله افغانستان وجود دارد، و یگانه هدفش این است تا در برابر مردم آرای یک نفر افغان وطن دوست را ارائه نماید و اگر چه به غلو و مبالغه این شخص « سید جمال الدین افغانی » در آنچه به سیاست بریتانیا کبیر در برابر رابطه گذشته اش به وطن او ارتباط میگیرند، پدیدار است.»

هزاران درود بر روح پاک سید جمال الدین افغانی، مبارز وطن دوست و با شهامت که در زمان اقتدار انگلیسها قلمش چون نیش خنجر به قلب استعمار می خلید.

### بخش ششم: « خاطرات الافغانی »:

این بخش که « الاثار الکاه، خاطرات الافغانی - « آراء و افکار » نام دارد. نام مبارک سید مانند جلد های پیشین (سید جمال الدین الحسینی الافغانی) آمده است. بعد از عنوان، تقریظ: محمد پاشا المخزومی و اعدا و تقدیم یعنی تهیه کننده و نگارنده، نگارنده آن استاد هادی خسروشاهی معرفی شده است. آبه شمول آنچه بر روی جلد آمده بود. این کتاب همراه با مقدمه و فهرست، شامل (۳۷۲) صفحه است.

استا خسروشاهی با استفاده از عبارات اهدای کتاب و مقدمه آن که به قلم نویسنده اش « محمد مخزومی پاشا » نگاشته شده است، می نگارد: « خاطرات سید جمال الدین حسینی، در استانبول در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی، در سال های (۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴) قمری برابر با (۱۸۹۲ تا ۱۸۹۷) میلادی یعنی در زمان حیات سید جمال الدین حسینی افغانی ترتیب گردیده است.

محمد پاشا المخزومی هنگام اقامت سید جمال الدین افغان در استانبول نزد او رفته و موضوعاتی را که سید افغانی بیان داشته بدون افزایش و کاهش تدوین می نموده است. مخزومی چنین می گوید:

به سید جمال الدین افغانی پیشنهاد کردم تا تاریخ زندگی و خاطرات او را بنگارم،



سید بزرگوار در پاسخ گفت: ... و چه سودی می رساند برای کسی یادآوری شوید که من در سال ( ۱۲۵۴ هجری تولد شدم و بیش از نیم قرن عمر نموده ام و به ترک کشورم « افغانستان » مجبور شدم در حالی که آن پریشان است و بازیچه هوا و اغراض و.. داشته شدم تا هند را ترک کنم به دوری از مصر مجبور شدم و یا اگر می خواهی بگو که از آن تبعید شدم و از آستانه « قسطنطنیه » و از اکثر پایتخت های روی زمین . این همه احوال و خاطراتی است که مرا خورسند نمی سازد و نه برای مردم اندکترین سودی دارد.

من که گفتم مرا خورسند نمی سازد به این معنی نیست که چون من از کشورم تبعید گردیدم و یا زندانی شدم نه ... هرگز نه ! . زیرا من باور دارم که زندان در راه خواستن حق از سوی ستمگران « ریاضت » است و تبعید در این راه « سیاحت » است و کشته شدن در این راه « شهادت » است که آن عالی ترین مراتب است .

از خویشتن راضی نیستم که تنبلی و سستی مرا از کار انداخته و مرا به مرتبه عالی ترین که « مرتبت شهیدان » است نرسانده، بلکه مرا در صف تبعیدان گذاشته است. محمد مخزومی در مقدمه کتابش این را از زبان سید جمال الدین الافغانی در ( ۲۶ ) صفحه ترجمه و درج متن کرده است . اما همین کتاب به همت استاد هادی خسروشاهی در یمن به چاپ میرسد، متأسفانه خسروشاهی واژه « الافغان » را از آن حذف میکند. محمد مخزومی یاد آوری میکند ... تمام حرف های سید جمال الدین الافغانی را در مورد رویدادهای آن زمان نظر به پرسش و پاسخ او، بنابر گفت و شنودی انجام پذیرفته و آن را همه مو به مو ثبت کتاب کرده ام....

در این جا باید یاد آوری نمایم که محمد مخزومی در مقدمه کتابش در (۲۶) صفحه می گوید، آنچه من ترجمه نموده ام از زبان سید افغانی جملهء «... واضطرب لترك امده است درج میکند. و اما طوری که در جملات بالا تذکر داده شد، استاد خسروشاهی در یمن این کتاب چاپ می کند و در مقدمه خویش همین متن را آورده، اما با تأسف کلمه افغان را از آن حذف کرده که حتماً تعمدی در کار بوده است.

یعنی استاد خسروشاهی ان عبارت را چنین می آورد: «و اضطرت لترك بلادی مضطربة تتلاعب بها الأهواء و الاغراض ..» و اینجانب « فاضل » که سالها است « پروف » خوانی دارم و .. و خواستم که مقاله دقیقتر و تصحیح گردد، انجمن نویسندگان و

سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان، آن را برای من سپردند « امید می‌رود خودستایی شمرده نشود» مجبور شدم با قلم سرخ آن را تصحیح کنم و کلمه « الافغان» را در متن استاد خسروشاهی حذف شده بود، مطابق اصل متن محمد مخزومی، اضافه کنم.

محمد مخزومی می گوید برخی از حصص این کتاب « خاطرات جمال الدین افغانی » را در عهد سلطان عبدالحمید، با مواظبت بسیار، در میان سنوات (۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ هجری مطابق ۱۸۹۲ الی ۱۸۹۷ میلادی) در آن سالهای که ترس از شدت تعقیب و وفرت جاسوسان و کثرت افترا در آن زمان بر بی گناهان، مخصوصاً بر آقای جمال الدین الافغان و بر کسانی که با او اجتماع می نمودند و یا بخانه او می رفتند، نگاشته ام.

محمد مخزومی هم چنان در تمهید خود یادآور می شود که مطالعه کننده در برخی مواضع با عدم تسلل در این کتاب، بر می خورند و علت آن این است که حرف های آقای جمال الدین افغانی در مورد رویداد های آن زمان و یا در پاسخ به پرسشی و یا بر سبیل گفت و شنودی انجام پذیرفته است که همه را همان چنان ثبت کرده ام.

محمد مخزومی می افزاید: نامه های زیاد از مصر و هند و کسانی که من با ایشان آشنایی قبلی نداشتم، برایم فرستاده می شد تا کتاب را به زودی بدست نشر برسد. سال ها سپری شد، در سال های (۱۳۲۹ قمری - ۱۹۱۲ میلادی) برخی از دوستان که در پیشاپیش، صاحبان روزنامه ها بودند، از من تقاضا چاپ کتاب را کردند و من مهم ترین بخش های کتاب را به شکل یک فهرست در سال (۱۹۱۲) میلادی همراه با یک مقدمه و تصویر از سید جمال الدین افغانی و زندگینامه اش تا سفر آخرین او به آستانه و سپس وفاتش به نشر رساندم.

محمد مخزومی در پیوست (۲۶) صفحه کتابش می افزاید: زمانی که من به نوشتن کتاب آغاز کردم نامش را « جمال الدین الافغانی فی البلاط الساطانی » یعنی « جمال الدین افغانی در دربار پادشاهی » گذاشتم .

آقای جمال الدین الافغانی از این عنوان خوشش نیامد و گفت این عنوان به متن همخوانی ندارد و افزود « خاطرات » بگو و بران چیزی میفزای!

گفتم چنین خواهیم کرد. اما یک تن از دوستان که در مطالعه قاموس های لغت منهمک است، برایم گفت گذاشتن همچو عنوانی بر این اثر، مفید و مناسب نیست و اهل زبان بر آن عیب میگیرند. زیرا « خاطرات » با آن مفهومی که از جمع و ترتیب افکار و آرای که آقای جمال الدین افغانی منظوری دارد، در زبان عربی نیامده است. و

نزدیکترین صواب همین باشد که آن را ( خواطر) بگذارید زیرا خاطرات ( وساوس ) را افاده می کند.

وقتی که این را به آقای جمال الدین الافغانی گفتم، تبسم نمود و گفت، « رحم الله الفیروز آبادی حیث قال: خذوالغتكم من ! عجمی ! ... یعنی خداوند فیروز آبادی را ببخشاید که می گفت زبان خود را از اعجمی بگیری !

سپس به پیشگامان عربی اشاره نموده، میگوید « خاطرات» بگو و پروای آنان که زبان شان فاسد شده، نکن. آن ها فقط برای « اجوف » و «مهموز» ساخته شده اند و توان ساختن جمله ای را که بر قلب بنشیند و گوش را بنوازد، ندارند.

پس از آن محمد مخزومی کتاب بنام «سیرت جمال الدین» که در آن زندگی نامه سید جمال الدین الافغانی را آورده است که شیخ محمد عبده آن را در مقدمه « رعد علی الدهریین» نگاشته است و شیخ محمد رشید رضا در کتابش « تاریخ الاستاذ الامام» نیز آن را درج کرده است ولی، استاد خسروشاهی آن را در « الآثار الكامله» درج نفرموده است در حالی از همین زندگینامه، تمام کسانی که بعداً راجع به سید الافغانی نگاشته اند، از آن استفاده نموده اند.

محمد مخزومی در صفحه (۳۹) کتابش درباره پیوستن سید جمال الدین به تشکیلات فراماسونی اشاره دارد که در زبان عربی آن را «الجمعیة الماسونیة» می گویند و سید جمال الدین افغانی عضویت «انجمن اسکاتلندی» آن سازمان را حاصل کرد.

تشکیلات فراماسونی ادعا دارند که در سیاست مداخله نمی کنند. و اما چون که سید جمال الدین افغانی فطرتاً به سیاست میلان دارد، اختلاف نظرهای زیاد در موردش نوشته شده است. اولین اختلافش با فراماسونی از همین جا مایه می گیرد و برای سید جمال الدین افغانی در اجتماع فراماسونی گفته شده است که فراماسونی درسیاست از بیم حکومت ها مداخله نمی کند. سید جمال الدین افغانی در جواب می گوید:

آن ها در سیاست از حکومت ها بیم دارند، و مداخله نمی کنند، من انتظار داشتم در مصر هر چیز عجیب و غریبی بشنوم و ببینم، اما گمان نداشتم که جبن نیز در میان محافل فراماسونی رونما شده باشد.

اگر فراماسونیت در سیاست دنیا که در آن بنای آزادی وجود دارد مداخله نمی کند، از وسایل بنایی که در دست دارد برای ویران ساختن قدیم و پی افگندن معالم آزادی

راستین، برادری و برابر کار نگیرد و کاخ های ظلم و ستم نابود نگردد، دیگر دست آزادگان چکشی را حمل نخواهد کرد و نه زاویه قائمه ای بنا خواهد شد. سید جمال الدین افغانی سرانجام از انجمن فراماسونی جدا شد و انجمن دیگری را اساس گذاشت.

جناب محترم فاضل در صفحه (۹۱) «بیدارگر عصر» خود می نویسد: ... سید جمال الدین که به سیاحت در سرزمین عربی مثل نجد، حجاز و عراق مشغول بود، ناصرالدین قاجار به وسیله تلگراف او را به تهران فراخواند. وزارت حربیه را رسماً و مستشاریت خاص شاه را نیز به او تفویض نمود و شاه هیچ کاری را بدون نظر سید جمال الدین اجرا نمی کرد. اما استاد هادی خسروشاهی در «هذا لم يحدث علی الاطلاق» نگاشته است به این معنی که «همچو چیزی هیچ گاه به وقوع نه پیوسته است» سید جمال الدین افغانی نه وزیر حربیه بوده و نه مشاور شاه و نه شاه به مشوره او کار می کرد «صفحه ۵۳» کتاب خسروشاهی «»

محمد مخزومی از روزگار مصاحبتش با سید جمال الدین افغانی گفته های جالب دارد:

محمد مخزومی که در کتابش صفات سید جمال الدین نام دارد، از کتاب «بیدارگر عصر» مختصر بشما نقل میکنم.

محمد مخزومی می نویسد: «شمایلش به نظر عربی محض می آمد، از اهالی حرمین، گویی سیمای اجدادش را که ساکن حجاز بودند تاکنون حفظ کرده است. مذهبش حنفی بود، اگر چه در عقیده اش مقلد نبود، اما هرگز از سنت صحیح عدول نمی کرد. تمایل صوفیانه هم داشت، به ادای فرایض مطابق مذهبش حریص بود، به همه اصول و فروغ آن پابند، در حمیت دینی اش کسی با او برابری نمی کرد. واز آرزوهایش، قوی ساختن شوکت کشورهای اسلامی بود تا با کشور های نیرومند همدوش گردد و بر استعمار انگلیس، که در کشور های شرقی می تاخت، ازدواج نکرده بود و پول و مالی نیندوخت... مجالس او از فواید علمی خالی نبود و از غلو پرهیز داشت.

خطیبی بود که در شرق نمونه اش نگذشته است، به عربی فصیح صحبت میکرد، چای زیاد می نوشید و از بهترین نوع سیگار فرنگی استفاده می کرد و جهت گزینش بهترین نوع سیگار، خودش آن را تهیه میکرد و کسی برای خریداری آن نمی فرستاد.

جمال الدین الافغانی دارای وجدان بیدار، صادق اللهجه، عقیف، نرم خوی و حلیم بود، سخی و گشاده دست و بر خداوند اتکای قوی داشت، او به نسبتش به سید المرسلین فخر می نمود و از اینکه از آن خانواده مطهر بود، برای خود مزینتی بالاتر از آن نمی خواست. حافظه قوی داشت و زبان فرانسوی را به کمترین از سه ماه به حد فراگرفت که می توانست از آن زبان ترجمه نماید و مقصد خود را بیان دارد.

در علوم عقلی و نقلی به ویژه فلسفه قدیم و جدید، تاریخ اسلام و تمدن اسلامی، معلومات کافی داشت و زبان پشتو، فارسی، عربی، ترکی و فرانسوی خوب میدانست و به زبان انگلیسی و روسی نیز آشنایی داشت.

محمد مخزومی این زندگی نامه را در سال (۱۳۱۴) قمری مطابق (۱۸۹۷) میلادی، سال وفات سید جمال الدین افغان در آستانه به پایان رسانیده است. محمد مخزومی بعد از این بخش دوم کتابش را که آراء و افکار سید جمال الدین افغانی نام دارد، با عناوین مختلف تحت (۲۹) عنوان به چاپ رسانیده است.

بنده از معرفی لیست کتابهای محمد مخزومی در این بخش صرف نظر کردم و میپردازم به معرفی بخش هفتم.

## بخش هفتم

### التعليقات علی شرح العقائد العزديّة:

بخش هفتم این مجموعه « التعليقات علی شرح العقائد » نام دارد در روی جلد نام سید جمال الدین و شیخ محمد عبده مثل جلد نخست آمده است همراه با فهرست (۵۱۷) صفحه را احتوا میکند.

در آغاز مقدمه کوتاه بقلم سید هادی خسروشاهی آمده است که در آن مولف کتاب العقائد العزديّة را به گونه مختصر چنین معرفی کرده است: عبدالرحمن بن احمد بن غفار، عضالدین ایچی که در سال (۵۷۶) هجری قمری وفات یافته است و از دانشمندان بزرگ علم کلام بود و کتاب «المواقف» نیز از تالیفات اوست.

جلال الدین دورانی از علمای مشهور در فلسفه و کلام این کتاب را شرح نموده است که از جمله مهمترین کتابها در علوم ربانی و در نزد برادران مان اهل سنت به شمار میرود.

کتاب تعلیقات، یک یا دوباره به نام شیخ محمد عبده در مصر به چاپ رسیده است. در کتاب ذکر شده است سال (۱۲۹۲) قمری است که سید جمال الدین در مصر اقامت داشت و به تدریس فلسفه مشغول بود شیخ محمد عبده در آن زمان هنوز بسیار جوان بود و در از هر درس می خواند. ممکن نیست که شاگردی در ۲۲ بیست و دو سالگی، چنین کتاب مهمی را با این سطح علمی تالیف تواند کرد. آنچه استاد خسروشاهی نوشته است همان نتیجه یی است که دکتور محمد عماره در مقدمه که به نام بررسی کتاب «التعلیقات علی شرح العقائد العزیدیة» در بیست و دو صفحه بر این کتاب نگاشته و قبل از شروع متن به چاپ رسیده است.

انتساب آن را به شیخ محمد عبده نفی نموده و بر آن انتساب آن به سید جمال الدین افغانی، صحه می گذارد. خود استاد محمد عماره با بهره گیری از متن کتاب، ذکر میکند و در صحت انتساب، به سید جمال الدین افغانی جای شکی نمی گذارد و با دلایل زیادی در مورد اشاره می کند. و سید را از جمله بزرگترین علمای مشهور در فلسفه و کلام در این کتاب معرفی شده است. جناب محترم فاضل تبصره و دلیل استاد خسرو شاهی را نمی پذیرد و دلایلی در رد آن دارد که تحت عنوان «مذهب و عقَدی» سید جمال الدین در صفحات بعدی مطالعه فرمایید..

بخش هشتم و نهم: در این بخش تمام مراسلات و نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی نام دارد. هر این دو بخش دارای شماره های مختلف بود و به تفصیل نگاشته شده است.

۱ -- نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی

۲-- مجموعهء رسائل و مقالات هر دو بخش دارای مطالب زیاد دیگری میباشد.

### دوستان گرانقدر!

جناب محترم فاضل در صفحه (۳۲۲) کتابش تحت عنوان «بیدارگر عصر» مو به مو تمام حقایق را زمانی که سفیر افغانستان در مصر بودند از اخبار، مجلات، نوشتههای دانشمندان عربی زبان، از کتابهای که درمورد سید جمال الدین الافغانی بقلم دانشمندان

بزرگ همان عصر، در کشورهای مختلف اسلامی و شرقی و غربی نگاشته شده است همه را خواننده و تمام دروغ پراگنی های استاد هادی خسروشاهی را با ایجاد تخیلات ذهن او و با حذف کلمه افغانی، سید و شیخ، ابهامات که در متن آمد و تاریخ های چاپ و نگارش، همه را صفحه وار مقایسه کرده و مانند مثال فوق نگاشته است. در (۱۲۶) کتاب « بیدارگر عصر » چنین می خوانیم:

« نامه یی به ریاض پاشا درباره فراماسون های مصر، سید الافغانی در این نامه، انگیزه مخالفت خدیو مصر و نقش محفل فراماسونی مخالفتش را بیان داشته است و به مساله تبعیدش از مصر می پردازد » در اینجا در میان دو قوس به اصطلاح « ملایی » در یک جمله « معترضه » یادآور شوم که سید از کشور های بیگانه یعنی مصر، ایران، ترکیه، و هند مستعمره انگلیس اخراج و تبعید گردیده است اما از افغانستان اجازه گرفته، برون شده است و در این امر رشته نیرومندی وطن و غیر وطن معلوم میشود که سید جمال ما از کجاست؟

سید جمال الدین افغانی در نامه ء مفصلش به ریاض پاشا در (۱۸۳۵-۱۹۱۱-م) طبعاً به زبان عربی، نگاشته است، داستان تبعید از مصر را از لحظه آغاز مخالفت ها با خدیو و دیگران و رسیدن به بندر کراچی بیان می دارد و متذکر می شود که در کراچی از کشته شدن « کیوناری » نماینده انگلیس در کابل اطلاع می یابد .

کیوناری در تاریخ (۱۸۷۹) میلادی که سید جمال الدین افغانی نیز در ماه آگوست (۱۸۷۹) میلادی از مصر تبعید گردید و به وسیله کشتی به بندر کراچی آمد. در آن زمان پاکستانی وجود نداشت و جز قاره هند به شمار می رفت و انگلیس به سراسر شبه قاره هند فرمان می راند.

سید افغانی میگوید، در کراچی زیر استنطاق قرار گرفت ... تا اینکه سردار ایوب خان فاتح میوند که حتمی در کراچی بود، عازم ایران شد و انگلیسها او را تنها نگذاشتند ... سید جمال الدین افغانی، حینی که در هند بزرگ زیر نظر قرار داشت، حیران است که به کجا برود . در این وقت هوای وطن بر سر او میزند و می خواهد به افغانستان برود، اما نمی رود به ریاض پاشا چنین یاد آوری می کند: « ... ترویت فی امری و علمت آنی او اذهب الی بلدی، وفی العین ... اما آقای خسروشاهی این عبارت بالا را در صفحه (۱۳۳) کتابش چنین ترجمه میکند:

«... ولی این قدر می دانستم که اگر به وطن خود برگردم- با چشمانی اشک آلود و صدای پر از شکایت و قلب سوزان - زیرا در اینجا یک نفر مسلمان را هم نخواهم یافت که نسبت به من ابراز همدردی بکند و بتوانم همه این داستان را برای او بازگو کنم که آن وقت حتی بدون داشتن پول، تصمیم گرفتم به سرزمین های مسافرت کنم که در مردم آن افکار سالم و گوش شنوا و دلهای پر از آرزو و محبت دارند. تا من با آنها داستان خود را بازگو نمایم ... تا با آنها بگویم در شرق چگونه با انسانها رفتار می شود و حقوق بشر چگونه پایمال می شود ...» در این جا شاهد من همین عبارت « در آنجا حتی یک نفر مسلمان را هم نخواهم یافت، است. در حالی که سید جمال الدین الحسینی افغانی با قاطعیت در نامه خود نگاشته است « وکلهم مسلمون » یعنی در حالی که همه آنها مسلمان اند.

بدون شک در این جا هدف سید جمال الدین افغانستان وطن اصلی است. اگر باز هم ایران می بود جناب خسروشاهی باید ترجمه دقیق می نمود. یعنی که جناب شان توهین را در قلم شان روا داشتند و میدانند که افغانستان یک کشور اسلامی است، واما خسروشاهی همیشه مطالب را تحریف شده، نگاشته اند واصل امانت داری را در نویسندگی رعایت نکرده است.

« نامه سید جمال الدین افغانی به شیخ محمد عبده که در چند کتاب دیگر دانشمندان به عین عبارت و بدون تغییر مفهوم چاپ گردیده است. مانند شیخ محمد رشید رضا در معرفی « عارف » در کتابش نوشته است:

« هو عارف ابوتراب خادم السید الذی جاء معه من بلاد افغان وکان بقی فی مصر بعد نفیه منها و کان السید یحبه حباً جمعاً ولقبه بالفیلسوف الامی » اما جناب خسروشاهی در پاورقی بالا « افغان » را به گونه که در متن اصلی، در سال (۱۹۳۱) میلادی در کتاب شیخ محمد رشید رضا چاپ شده بود هفتاد و یک سال بعد آن را در (۲۰۰۲) میلادی مجدداً در قاهر چاپ نموده است و اما کلمه « افغان » از آن حذف کرده است. در چند پا ورق دیگر نیز خسروشاهی واژه افغان را دلیرانه و آگاهانه حذف نموده است. این گونه تصرف را خجالت آور می دانم که امانت نوشتاری را زیر پا می گذارد. حرف های زیاد درباره تحریف و تصرف در نوشته های خسروشاهی در مورد مرحوم علامه سید جمال الدین افغانی فیلسوف زمانه و سیاست دان مبتکر وجود دارد.



زمانی که خسرو شاهی نماینده ایران در واتیکان بود و زمانی هم نماینده ایران در سفارت مقیم مصر بود و همچنان زمانی که در وزارت خارجه ایران کار میکردند، تمام نوشته‌ها مقالات و رساله‌های سید جمال الدین افغانی را در هر زمانی مطابق میل خود دوباره و سه باره چاپ و کلمات افغان و شیخ در کتاب‌ها و مقالات خود حذف کرده است. حتی بعض عبارت و جملات را به خواسته خود از نوشته‌های سید جمال الدین افغانی کشیده است.

از نویسنده دیگری بنام محیط طباطبایی در صفحه (۱۵۷) کتاب بیدارگر عصر خواندم که خیلی عجیب است. ادعای استاد طباطبایی، سید جمال الدین به سید مستان مراغه ای نگاشته است، اما سوال اینجاست که سید جمال الدین چرا در نامه «گونسل» نبسته می‌کند و در این نامه «قنصل» فرق میان هر دو نامه این است که نامه به سید مستان در سال (۱۳۲۶) خورشید در مجله محیط به چاپ رسیده است، بدون این که اصل نامه به چاپ برسد، اما نامه دومی به قلم سید جمال الدین است و کاپی آن را استاد خسروشاهی ... در کتابش چاپ کرده است.

من گمان می‌برم نامه به سید مستان مراغه ای، مقارون همان ایامی جعل شده است که می‌گفتند سید جمال از «ترک» های همدان بود و دلیلش این که «قونسل» را «گونسل» نگاشته است. اما از سبک نگارش نامه به سید مستان مراغه ای برمی‌آید که بعداً به نام سید جمال الدین ساخته شده باشد و جز همان سند سازی‌ها است تا با این نوع جعلیات بتوانند، هویت سید جمال الدین افغانی را تغییر بدهند. زیرا سید جمال الدین در همه نبشته‌ها و آثارش جای جای نشان افغانی بودنش را حک کرده است.

از اینکه در این رساله کوچک تمام تحریف و تصرف ایشان نمی‌گنجد، از آن صرف نظر می‌کنم. زیرا به اصطلاح ما افغان‌ها که می‌گویند «عاقلان پی نقطه نروند» یعنی سید جمال الدین از افغانستان و یک نابغه افغان است. ما میتوانیم در صفحات بعدی نوشته‌های خود سید جمال الدین افغان را مشاهده کنیم که به قلم خود «جمال الدین الحسینی الافغانی» امضا نموده است.

در صفحه (۱۶۸) بیدارگر عصر به تاریخچه سید جمال «همدانی» با نام سید جمال الدین افغانی برخوردیم، جناب فاضل بازهم مو به مو تمام نوشته‌ها و ترجمه‌ها، یادداشت‌های آقای خسروشاهی را در مورد زادگاه و نسب و عقیده سید جمال الدین

الافغانی تحریر و دروغ پراگنی ها و تحریفات او را افشا نموده است. مثلاً خسروشاهی می نویسد:

« ... این مرد سیدجمال الدین، ایرانی و اسدآبادی همدانی است نه افغانی و نه کابلی و نه کنری، بلکه او در تمام عمر خود افغانستان و کابل را ندیده است. (۱۰۶) کتابش و یا میگوید: دانشمند جلیل شیعه، آقای بزرگ تهرانی در کتاب ارزشمندش «اعلام الشیعة» می نگارد: «روی هم رفته سید هیچ علاقه و ارتباطی در افغانستان ندارد، زیرا او نه درکنر متولد شده و نه پدرش با او در کابل منتقل گشته او و پدرش را دوست محمد خان امیر افغانستان تبعید کرده است، نه هم پسرعموهای سید را بر قسمتی از اراضی افغانستان تسلط و سیادتی بوده و نه هم افغان ها از سید و خاندانش چیزی می دانند (۱۰۷) کتابش .

میرزا لطف الله خان یک تن از محققان ایرانی خودش می نویسد که به نام آقای سید حسن تقی زاده در مجله مشهور «کاوه» در سال (۱۳۳۹) قمری مطابق (۱۹۲۱) میلادی که در آلمان منتشر می یافت که توسط یک ایرانی تهیه شده و آن را از نخستین زندگینامه سید جمال الدین الافغانی که به قلم شیخ محمد عبده نوشته شده است. شرح حال سید جمال الدین همان شرح حال است که میرزا لطف الله خان هم از آن بهره برده است .

زیرا دانشمند دیگر ایرانی به نام حسین کاظم زاده ایرانشهر که مجله «ایرانشهر» را در برلین به چاپ می رساند و زندگی نامه سید جمال الدین که توسط میرزا لطف الله نگاشته شده بود، آنرا در سال (۱۳۰۴) خورشید می نویسد: «... مرحوم میرزا لطف الله در سال (۱۳۳۹) خورشیدی یعنی موقع چاپ مجله کاوه زنده بوده، از شرح حال مندرج کاوه استفاده کرده است.»

همچنان یک «جمله معترضه» را با الهام از نوشته آقای ایرانشهر من هم درج کنم و آن اینکه، میرزا لطف الله خان از زندگینامه سید جمال الدین افغانی که به قلم شیخ محمد مخزومی که در سال (۱۳۳۰) قمری مطابق (۱۹۱۲) میلادی به چاپ رسیده است، نیز استفاده نموده و در برخی جاها طبق میل خود تصرف نموده است.»

حالا می آیم به سرنوشت نبشته میرزا لطف الله خان که موصوف بعد از تکمیل زندگینامه سید جمال الدین، به رحمت حق پیوسته است پسرش آقای صفات خان اسدآبادی، آن را استنساخ (ریشه یابی) می کند و برای چاپ به اداره ایرانشهر می

فرستد .. او درباره پدر و کتاب پدرش می نویسد: « تاریخچه زندگی سید جمال الدین در اوایل عمرش روشن نیست. دو روایت مختلف هر دو دلایل قوی دارد، در وطن، مولد و منشاء اوست. یکی روایت افغانی بودن و در « هند » بودنش و ناصب بزرگ « افغانستان » را طی کردن و بودن او از اهل « اسدآباد » همدان و تحصیل او در همدان اصفهان و مشهد ... این روایت ها مردد، بوده اند...» .... « در تحریر عربی زیر دست بوده و واقعاً نوشته های او، خطب صدر اسلام را بخاطر می آورد. در فارسی چه در نوشتن و چه در حرف زدن، لهجه و شیوه عربی و شاید هم افغانی داشت و مخصوصاً در نوشته فارسی ...» صفات الله خود نوشته پدرش را در مورد سید جمال الدین افغانی رد میکند. نویسندگان نامور عرب تا امروز سید جمال الدین را افغانی می دانند.

جناب محترم فاضل در صفحه (۱۷۶) کتاب « بیدارگر عصر » خود از قول محقق و دانشمند آگاه کشور علامه عبدالحی حبیبی که اصل کتاب میرزا لطف الله را هم را مطالعه نموده اند، در کتاب ارزشمندش « نسب و زادگاه سید جمال الدین افغانی » می نویسد:

« در تبصره ۲ برای شجره نامه که من آن را از روی سایت اطلاعاتی استاد خسروشاهی باز نگاری نموده ام، متوجه این جعل کاری شده و در (۳۰) سال قبل نگاشته شده است: « در شجره اول میررضی پسر میر زین العابدین است، در حالیکه در شجره مادری، او برادر میر رضی و میرشرف الدین هر دو پسران میر اصیل اند «!» و این دو تضاد و دو گونه گی، خود صحت شجره را مورد شباهت و تعامل و عدم سلامت می گرداند...»

باز هم درباره میرزا لطف الله که در مورد شجره خاندان سید جمال الدین افغانی، بخط میرزا لطف الله خان که خود را همشیره زاده او « سید جمال الدین » معرفی میدارد. دروغ پراگنی از قلم این آقا آغاز میشود. «

از نوشته های لطف الله به دلیل این که جناب محترم فاضل با تمام اغلاط تاریخ و املائی آن درج کتاب بیدارگر عصر نموده است صرف نظر میدارم . اما این نکته را باید برای تان بنویسم که جناب فاضل در صفحه (۱۲۲) کتاب « بیدارگر عصر » که قبلاً مطالعه کردید، چنین می نویسد: { ... شاید به خاطر شریف تان سوال خطور کند که سید جمال الدین الافغانی در نزد میرزا ملکم خان، سفیر ایران در لندن، چه می کرد؟ } پرسش بجا و معقولی است. ... « مختصراً باید بگویم که میرزا ملکم خان، قبلاً سفیر ایران در انگلیس بود. ناصرالدین پاشاه او را از سفارت ایران عزل کرد و ملکم خان مذکور در لندن ماندگار شد. و سید جمال الدین افغانی نیز از طرف ناصرالدین شاه و برخی از

درباریانش در ایران، توهین و اذیت بیشمار شده بود که با درد و دریغ از جمله « برهنه کردن سید جمال الدین افغانی است » تا ببینند که « ختنه شده است یا خیر ؟ »  
 بناً سید جمال الدین افغان سیاسی آگاه و مطلع از اوضاع ایران و دشمنان زمامدار اش، با کسی که مخالف ناصرالدین شاه بود و قبلاً سفیر او در لندن همدست میشود . همدستی سید جمال الدین افغان با او، یکی از راه های انتقام از شاه قاجاری ایران است.  
 میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب کسی بود پدر که بنیاد فراماسون را به نام « فراموشخانه » در ایران گذاشت . وی که «جریده قانون» در لندن به نیت حاکمیت قانون در ایران، به نشر می رساند، سید جمال الدین افغانی او را همکاری می کرد. {  
 جناب محترم فاضل خلاصه همه افتوات و افترا درباره سفرها، مقالات و افغانی بدون سید جمال الدین از قلم استاد هادی خسروشاهی، طباطبائی، میرزا لطف الله و صاف الله پسر میرزا لطف الله در (۱۹۸) کتاب بیدارگر عصر چنین خلاصه می نماید:  
 « اولاً - صفحه ۵۷ تا صفحه ۶۴ » افغانی بودن سید جمال الدین را از قول خودش تصریح کرده است.

ثانیاً شیخ محمد عبده دانشمند بزرگ مصری و دوست و همکار سید جمال الدین که در پاریس روزنامه « عروۃ الوثقی » را به کمک یکدیگر به زبان عربی و فرانسوی انتشار میداند، در مقدمه رساله عربی به زبان خود بنام « رد علی الدهرین » که ترجمه از رساله « نیچریه » سید جمال الدین میباشد نیز افغانی بودن او را از قول خود « سید جمال الدین افغانی » تایید نموده است.

ثالثاً طبق نوشته جرجی زیدان و به حکایت عکسها موجود خود سید جمال الدین افغانی و وضع ظاهر و قیافه و لباس او با افغانها شباهت داشته و حتی لهجه و نوشتجات فارسی وی بیشتر مایه و سبک افغانی داشته و در بسیار مکتوب های خود « سید جمال الدین الحسینی الافغانی » امضا می کرده است،

رابعاً مجله « ثریا » چاپ مصر شماره (۱۳) سال چهارم در صفحه (۳۲۶) الی (۴۳۳) مورخ (۱۸۹۶) میلادی و پلیس پاریس در گزارش ژوئیه (۱۸۸۳) به وزارت خارجه انگلیس نیز سید را افغانی الاصل دانسته است .

خامساً شماره ( ۱۷۶۶ ) روزنامه الاهرام چاپ مصر مورخ (۲۴) حمل (۱۳۱۲) قمری نیز سید جمال الدین را با افغانستان منسوب داشته است. علاوه بر اینها شخص سید

جمال الدین افغانی در تهران «طهران» از نسبت آسد آبادی بودن تبرا جسته و گفته است:

« شنیدم آسد آباد در نزدیکی همدان است که اهالی آن بسیار جاهل و عامی اند»  
دوستان گرانقدر تفاوت این دو کلمه را باید دانشمندان ایرانی میفهمیدند که اسعدآباد و اسدآباد هر دو کلمه عربی بوده و دو معنی مختلف دارد. اسعد آباد به معنی مسعود و مسعود ترین بوده و سعدآباد در ولایت کنرافغانستان است و آسد به معنی شیر است، نامیست در همدان .

در صفحه (۱۹۹) کتاب بیدارگر عصر جناب محترم فاضل عنوان جالب توجه ام را جلب نمود { ایران و «ایرانی» از دیدگاه سید جمال الدین افغانی }

## تاریخچهء پیوند «همدانی» با نام سید جمال الدین افغانی ایران و «ایرانی» از دیدگاه سید جمال الدین افغانی

« از مطالعه آثار باقیمانده از سید جمال الدین افغانی برمی آید که در مورد « ایران و ایرانی » نظری خوب نداشته است . شاید وصلت پدرش با سادات همدانی، از اوان کودکی بر او خوش آیند نبوده است، اما بطور قطع و یقین اخراج اهانت بارش از حضرت شاه عبدالعظیم، تاثیر عمده یی در افزایش این سوء ظن سید جمال الدین افغانی، درباره ایران و ایرانی داشته است ... توجه خوانندگان را به نبشته هایی که قضاوت سید جمال الدین افغانی و دیگران را در پیوند عنوان بالا به نمایش میگذارد و همه در منابع ایرانی درج گردیده است، جلب میکنم.

۱ -- میرزا لطف الله خان آسد آبادی که خود را خواهرزاده سید جمال الدین می خواند « شرح حال و آثار سید جمال الدین آسد آبادی معروف به افغانی » تحت عنوان « حرکت سید به سوی مکه از راه هند و رفتنش به کابل از راه طهران » تهران» و مشهد می نگارد: « ...سید جمال الدین به عزم زیارت خراسان و مسافرت از طریق اسدآباد عازم می شود در سال (۱۲۷۷) به هزار اصرار سه شب در اسدآباد، یک شب در خانه پدر، و دو شب دیگر در خانه یکی از همشیره هایش می ماند و روز چهارم به طرف تهران حرکت می کند (۱۲۶) کتاب وی.

اگر ادعای میرزا لطف الله خان، که سید در سال (۱۲۶۴) قمری اسدآباد را ترک گفته است، دقیق باشد، بناً او (۱۳) سال از اسدآباد دور بوده است از آنجایی که پدر و خواهرانش و همه خویشاوندانش هم در آنجا سکونت دارند، اما سید جمال الدین افغانی به گونه غیر طبیعی، بیش از سه شب درنگ نمی کند و آهنگ افغانستان می نماید؟.

۲ --- سید جمال الدین در کتابچه یادداشت خود، در یکی از غزل ها و یا سروده هایش را به « خط خودش نگاشته است که برخی از ایرانیان بر آن غزل « دیو و دد ایرانی » را گزیده اند، زیرا سید جمال الدین افغانی د یکی از ابیات آن سرودهء خویش « ایرانی» را « دیو و دد » خوانده است .

. این سروده در صفحه (۱۴) کتابچه یادداشت اش درج و بدست آمده است، این همان کتابچه ئی است که در صفحه (۱۳) آن، سواد مکتوبش (۱۲۸) را عنوانی امیر محمد اعظم خان پادشاه افغانستان، در شب یکشنبه جمادی الاخر (۱۲۸۴) قمری اواخر ماه سپتمبر یا اوایل ماه اکتبر (۱۸۶۷) میلادی در کابل نگاشته است .

سید جمال الدین افغانی آن غزل را در شهر « بسطام » ایران سروده است و متن کامل آن چنین است:

عهد کردم گر از این ورطهء غم جان ببرم  
 یکسره سر به در درگهء جانان ببرم  
 پای کوبان (و) غزل خوان به دوصد جد و طرب  
 خویشان را بدر دوست به قربان ببرم  
 سینهء خویش کنم چاک، گریزان ودوان  
 عرض خود را بدر آصف دوران ببرم  
 گر بخارا بروم کی رهم از بیم و هلاک  
 نیم جانبیست خدا را که به آسان ببرم  
 گرچه راه پرُ خطر و منزل مقصود بعید  
 جان از این بادیه با همت نیکان ببرم  
 سوخت جان و نیم از دیو و دد ایرانی

رخت بر بندم از « این » ملک و بتوران ببرم  
بروم خسته و رنجور و فگار غمگین  
داد با تختگه حضرت سلطان ببرم  
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم  
شکوه ء این دل صد پاره بیزدان ببرم

سید جمال الدین افغانی در سروده بالا به صراحت « دیو و دد ایرانی » گفته است .  
در کتابچه یادداشت سید افغانی در بالای آن غزل آمده است، غزل گفته شد، در  
منزل شاهرود بسطام و سید جمال الدین آن را امضا نموده است.

۳ --- سید جمال الدین در نامهء که به علمای ایران « تهران » را « کانون فتنه و ستم  
می خواند و در همان نامه شعار می دهد که « نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این  
سلطنت » (۱۳۱) و در مقابل زادگاهش افغانستان را در نامه دیگری به سلطان عبدالحمید  
خلیفه عثمانی اینگونه می ستاید: « ..... می خواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه »  
دارالامان افغان « شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه، از خونریزی اندیشه ندارند و  
از آهنگ جنگ، خصوصاً جنگ دینی، درنگ را روا نمی شمارند، به محاربه دینه و  
مجاهده ملی دعوت کنم ... »

۴ -- سید جمال الدین الافغانی در مورد ایران و ایرانیان و زمامدارانش چنین نظر  
دارد:..

در مقابل، شاه ایران و برخی از ایرانیان نیز در مورد سید جمال الدین نظر خوبی  
ندارند. از جمله ابراهیم صفائی محقق و پژوهشگر مشهور ایرانی، در کتابش « اسناد  
سیاسی - دوران قاجاریه » می نگارد :

« ... جمال الدین سه بار ایران آمده و بار سوم به جرم تحریکات بر ضد شاه و دولت،  
در برج دوم سال (۱۳۰۸) قمری به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و  
با دیپلمات های انگلیسی طرح دوستی ریخته است. در پناه آنان بر فتنه جوئی و ناسزا  
گویی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است... » صفحه (۱۳۴) کتاب.

۵ -- میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه قاجار، در گزارشی به  
نقل قول از خالد بیگ، سفیر عثمانی، عنوانی ناصرالدین شاه راجع به سید جمال الدین

می نگارد: «... و این بدبخت شقی هم لدی الورود بنای مرا وده با «بابی ها» گذارد وبا «نصرت پاشا» که می دانست قدری از دولت رنجیده است، طرح الفت ریخت...» صفحه (۱۳۵). قوام الدوله، در پایان گزارش خود افزوده است: «..این مسأله را سفیر «خالد بیگ» بطور حکایت نقل کرد و گفت، در باب سید جمال الدین، با بندگان اعلیحضرت همایونی اگر میلی و فرمایشی باشد، حاضر - محض اطلاع خاطر همایونی جسارت شد.» ناصرالدین شاه در پشت گزارش قوام الدوله چنین نوشته است:

«جناب امین السلطان - نفی سید جمال الدین در بصره خوب نیست، چون بصره وصل به حدود ایران است، مراودات آن شقی به عربستان (خوزستان) و فارس خیلی نزدیک است، او را اگر نفی به یمن و یا شامات و بیت المقدس یا به جزیره (کرید) بکنند، خیلی بهتر است، اگر نوشته جات از او ضبط شده است، آن چه از طرف ایران باشد به ما بدهند، بسیار از دوستی و اولیای دولت عثمانی مشعوف خواهیم شد.» از ص - ۱۳۶ الی ۱۳۸ «گزارشنامه».

۶- - روزنامه «اختر» چاپ استانبول، به تحریک زمامداران ایرانی، مقالاتی تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» در ذم سید جمال الدین افغانی به نشر رسانده، او را فتنه انگیز، بیگانه از دین، آلوده به لوث و معاصی، زندقه و اتحاد پست فطرت، و... وصف می کند و در آخر می نگارد:

«... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سالک علما و فضلا اسلام بود، هر آینه با ارامنه مفسد و یاغی هم دست نمی شد که در ممالک اسلام فتنه برانگیزانند. عجب تر اینکه شیخ جمال الدین افغان با همه سوء افعال، عنوان سیادت «سید» نیز بر خود بسته است. غافل از این که: {شی بچه همی ماند بدو - تو به پیغمبر چه می مانی بگو} (۱۳۷)

۷ -- سیاست گذاران ایرانی بعد ها جهت ساکت کردن سید جمال الدین افغان و جلوگیری از بیانات آتشین و منطق استوار و نوشته های روشنگرانه اش ظاهراً و ریاکارانه، از این برچسب های ناروا، به سید جمال الدین افغان، پیشمان شدند.

طوری که میرزا علیخان امین الدوله از خواص ناصرالدین شاه و یکی از وزرای او، در نامهء به ناصرالدین شاه می نگارد: «...در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روزنامه اطلاع و اختر و کوکب ناصر، بشرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف او را دراز می کند و باید گفت مهملات ملکم و سید



جمال الدین در ایران و عراق عرب بعضی تاثیرات کرد. در فرهنگستان هم زبان مسموم ملکم، یقین اثر دارد.»

امین الدوله در نامهء استشاری اش به شاه می گوید: «... چه ضرورت دارد در کار ملکم و سید جمال الدین افغانی و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها گفتگوی بشود. تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم.»

شاه در بالای کاغذ امین الدوله چنین هدایت صادر می کند: «... اما در فقره اول این دو نفر نجس «۱۳۸» هم البته در مجلس با جناب امین الدوله حرف بزنید، ببینید چه مصلحت می داند؟.»

ابن امین السلطان که شاه گفته است، تا امین الدوله باوی حرف بزند. امین الدوله چه «مصلحت» می داند، همان میرزا علی اصغرخان مشهور است که صدراعظم ناصرالدین شاه قاجار بود و هم صدراعظم پسرش مظفرالدین شاه قاجار، نامبرده در تلگرافی عنوانی ناظم الدوله، سفیر ایران در امپراتور عثمانی، در ارتباط سید جمال الدین، او قبلاً چنین هدایت داده بود: «... از حالات فساد و شیطنت این مرد کاملاً اطلاع دارید، خود اختر هم او را خوب میشناسد، شرح مبسوطی در معرفی حالات رذیله و کفر خباثت او در اولین نسخهء اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذ های فساد انگیز او، معلومات اختر هم به مردم برسد، دانند (که مردم بدانند) نویسنده نه مجتهد است و نه آدم، بلکه شیطان و کفر محض است.»

۸ -- دشمنی با سید جمال الدین، تنها کار نظام قاجاری در ایران نبود، «بابی ها» نیز او را بیگانه و دشمن می پنداشتند. زیرا سید در نیشته های روشنگرانه اش، قبلاً به معرفی این طایفه پرداخته بود.

بعلاوه اشارتی که در اثرش «نیچریه» نموده و با بیان را کچکول برداران «باطنیه» خوانده است، مقاله مهم «بابیت» را برای دائرة المعارف «بستانی» چاپ بیروت نیز نگاشته است.

سران فرقه بابیه در نامه یی که در عاشورای (۱۳۰۸) قمری به ناصرالدین شاه نگاشته اند، گفته اند: «... شهریار عالم، قسم به آفتاب حقیقت که جمع این وقایع و فساد، اساسش از دسایس و خداع بیگانگان جمال الدین افغان (۱۴۱) و هم افکار و تابعان اوست.»

این شخص گمراه از قدیم و جدید بدخواه آوارگان بود و دشمن آزادگان و برهان اعظم بر وضوح این مطلب سید جمال الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد، در اکثر روزنامه ها بدگویی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلان نمود... حال معاذالله نه تصور نمود که او طرح آمیزش ریزیم واز بلاهت و حماقت او نگریزیم این شخص چون در جمیع ممالک عالم ایقاد نائره فساد نمود و بینان بی دینی نهاد نزد کل مردود شد و از جمیع ممالک مطرود، ناچار به کشور ایران شتافت و طرح تازه بینداخت... این شخص فتنه جو چگونه با ایران راه یافت. «۱۴۲» ..

۹ -- حالا قضاوت رجال نامدار ایران، حتی شاه و صدراعظم آن کشور را در مورد سید جمال الدین افغانی، مطالعه نمودید، بناً مطالعه نظر سید جمال الدین افغانی و سوء ظن متقابل او هم، در مورد ایرانی ها شگفت انگیز نیست. در زبان عربی می گوید « اذاتبین السبب بطل العجب » و یا « معما چو حل گشت آسان شود. »

از اینرو پس از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، به دست میرزا رضای کرمانی، زمان که خبرنگاران روزنامه « تان » چاپ فرانسه، از سید جمال الدین افغانی در مورد نقشش در کشته شدن شاه ایران پرسید، سید جمال الدین افغانی در پاسخ گفت: « من هنوز چنان تنزل نکرده ام که دست به کار چنین پست و فرومایه ( به عبارت خود سیدجمال الدین چیکان یعنی چنگانه) بیالایم. تف بر چنین قومی و پادشاهانش. «۱۴۳» .

در کتاب « هشت بهشت » نوشته دوتن از شاگردان سید جمال الدین افغانی، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که هردو بعد از ترور ناصرالدین شاه قاجار اعدام شدند، عدم خوشبینی سید جمال الدین افغانی را با ایرانیان چنین تذکر میدهند: « سید می گفت من از جنس ایرانی ابدأ اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شب در منزل خود نمی خوابانم »

۱۰ -- شبیه این نقل وقول ها، در همن جا پایان نمی یابد و در سرچشمه های گوناگون، نمونه های دیگری هم میتوان یافت، بناً بهتر است بحث را به عنوان حسن اختتام به نامه امیر اعظم خان پادشاه افغانستان به پایان برم که خطاب به سید جمال- الدین افغانی و در پاسخ به نامه او با احترام عزت فراوان چنین می نگارد:

« هو

سید سندان امجد !

رفعه که به عبارت شیرین و فقرات رنگین در خصوص استر خاص سمت پشاور انشا نموده بودید بنظر فیض منظر عطوفت بنیاد بندگان ما در آمد و حقایق مندرجه موضع شد. این معنی را داشته باشند که چو بندگان ما مفارقت شما را بر خود دشوار می داند، البته نمی خواهد تا حیات مستعار باشد فیما بین صورت مابینت و مباحثت اتفاق افتد و اولاً بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمی دهد و ثانیاً در صورتی که خود شما به طوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نماید بملاحظه اینکه هرگاه حرف ممانعت در میان آید، نه شود موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد، هر آن چه باب اضطراری و نا چاری خواهد بود، زیاده چه نگارد . فقط .»

نامه امیر محمد اعظم خان به سید جمال الدین

۱۰

سید احمد

ص

رقعه که بعبار است شیرین قنات رنگین در صورت  
 سمش و زشاد نمود بود بند بر فرض عطف  
 بندگان ما در آمد و حقان مندرجه موصی این معنی ادا  
 که چون بندگان ما مفاخرت ما را بر خود و او  
 البته میخواهد که تاحیات تعاربا فیما بین  
 و مباحثه اتفاق افتد اولاً بند بر طوطی که شایع  
 رضامند و نایاب در صورتیکه خود شایع و غریب  
 موهبتت ما نماید بجز این که هر گاه حرف همان  
 در میان آید نشود که موجب ملاخاطر محبت هر که در  
 از آن جزئی در ده هر آنکه سران اضطراب و ناچار  
 زیاده چه نگار و نقطه





۶۹۹


الذکر

جمهورية مصر العربية - المجلس الاعلى لشئون الاسلاميه

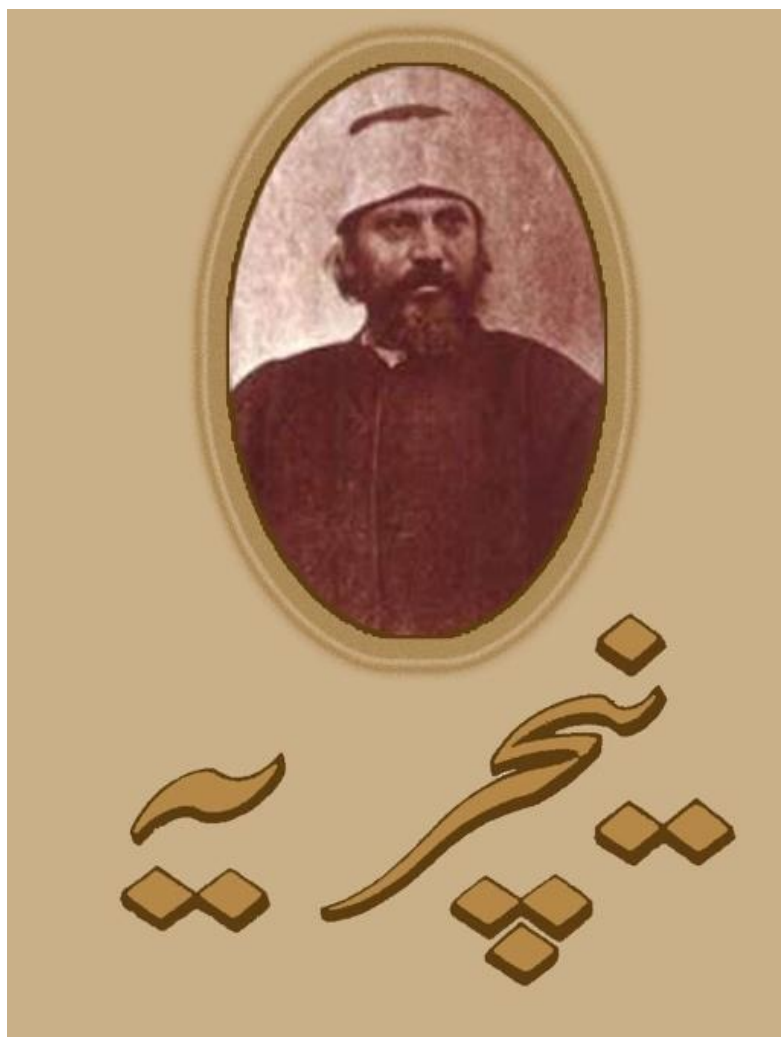
في ذكرى

الامام السيد جمال الدين الافغانى

بمناسبة مرور مائة عام هجرية على حضوره في مصر




رساله چاپ شده از طرف مجلس اعلاى شئون اسلامى مصر به مناسبت  
صدمين سال ورود سيد جمال الدين افغانى به مصر ۱۹۷۶ م.



جمال الدين الافغاني

٥٦١

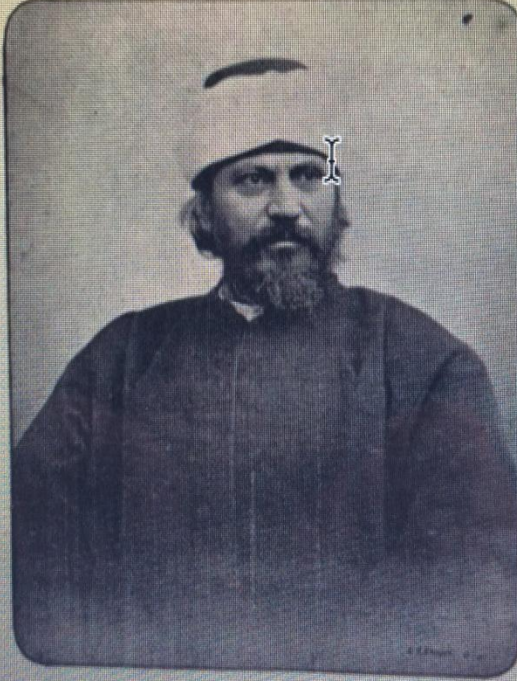


الجزء الخامس عشر

السنة الخامسة

(ابريل (نيسان) سنة ١٨٩٧) (٣٩ شوال سنة ١٣١٤) (٢٤ ربهات سنة ١٦١٣)

باب اشهر الاحداث واعظم الرجال



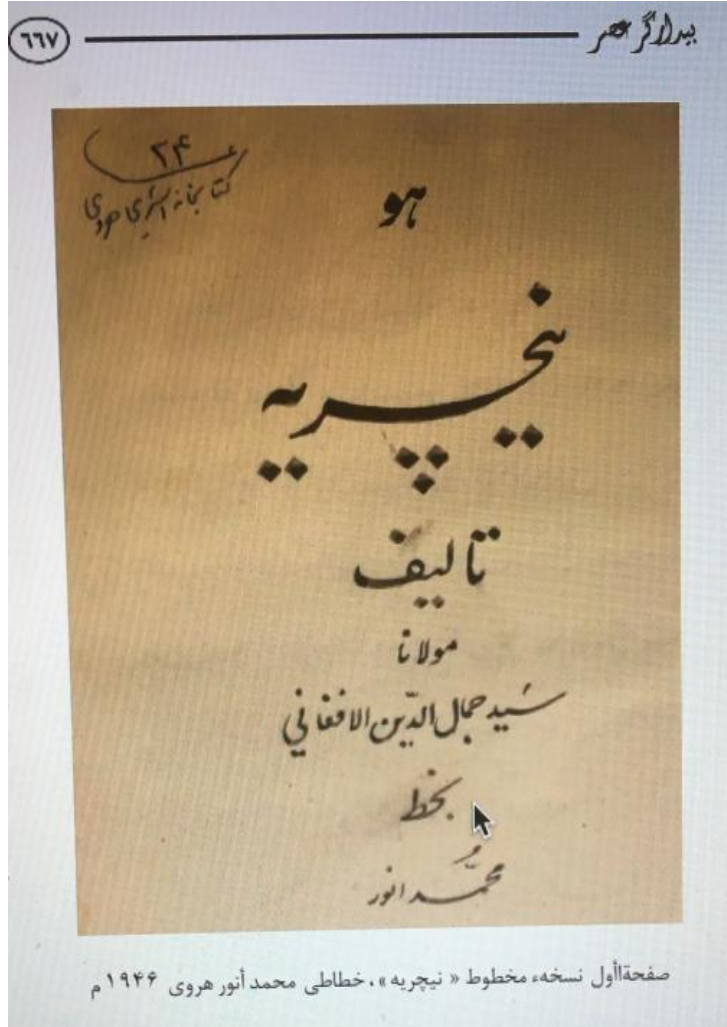
السيد جمال الدين الحسيني الافغاني

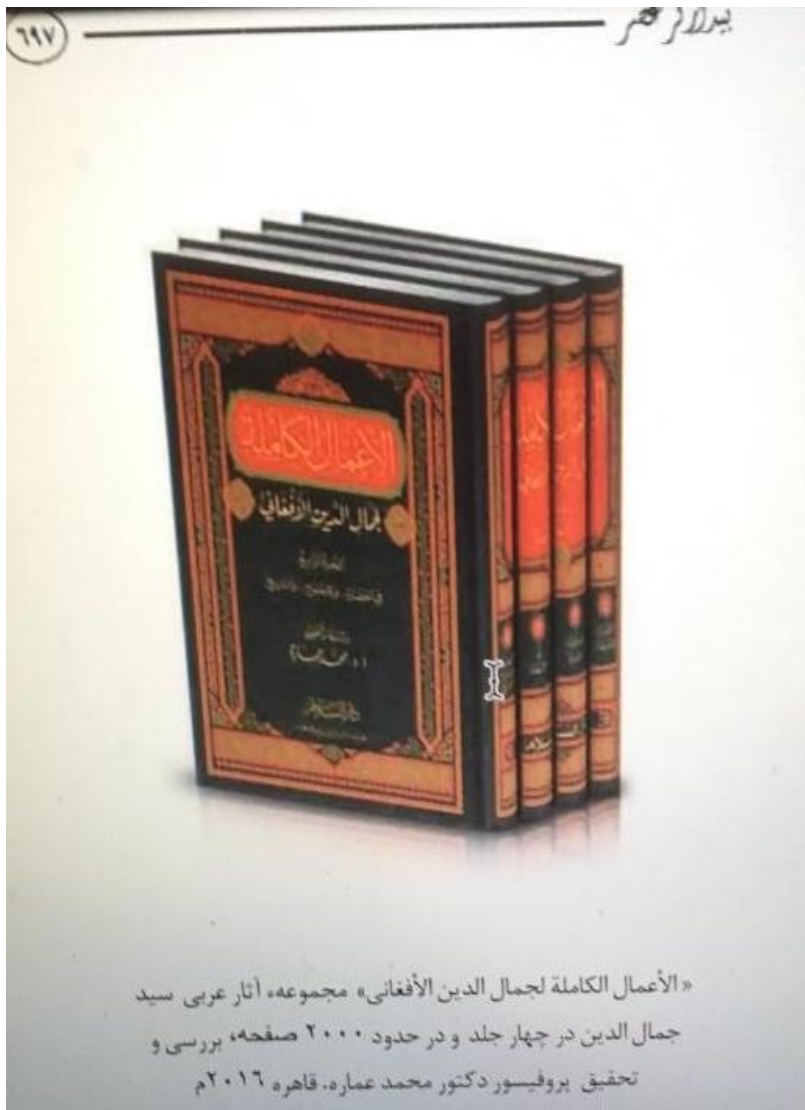
الجزء الخامس عشر من المجلد

(٧١)

السنة الخامسة



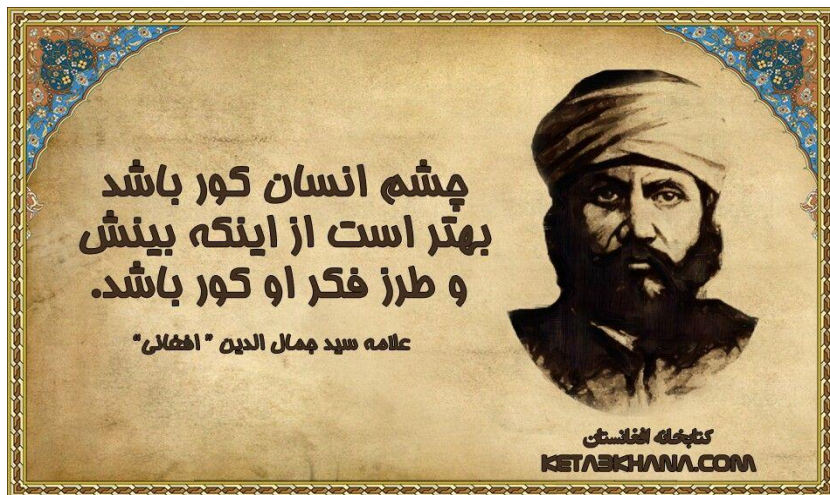




نامهء حاجی امین الضرب:

«وقتی که سید جمال الدین در روسیه به سر میبرد، یکی از دوستان او بنام حاجی امین الضرب «از ایران» برایش نوشت: شما که یک مرد روحانی هستید و اکنون در درالکفر رحل اقامت افکنده اید، آیا نمی ترسید که جامه «لباس» و غذای تان در آنجا آلوده به حرام گردد؟

سید جمال الدین در پاسخ او نوشت: در کشور که من اکنون زندگی میکنم، احتمال آلوده شدن غذا و جامه وجود دارد، ولی در آنجای که شما هستید، مغزها، اندیشه ها، و وجدان ها به کثافت آلوده اند. از این رو درد من آسانتر از درد شما می باشد.»





مقبره سید جمال الدین الکابلی الافغانی در ساحه دانشگاه - پوهنتون کابل افغانستان



مقبره حضرت سيد جمال الدين الكابلي الافغانى در ساحه علمى افغانستان  
« دانشگاه - پوهنتون کابل »

### پیوستن سید جمال الدین افغانی به تشکیلات فراماسونی:

آنچه تا حال تذکر داده شد نمایان گردید که جناب هادی خسروشاهی مانند حکومت انگلیس علامه سید جمال الدین افغانی را سایه وار از روی رسالات و مقالات و روزنامه و محل بود و باش او تعقیب می نمود و به سند سازی مبالغه آمیز به نفع ارتجاع و استبداد می پرداخت و به تعقیب خسروشاهی افراد و اشخاص دیگر به استناد نوشته های افسانوی خسروشاهی راه کج کردند و سید جمال الدین افغانی را اسدآبادی همدانی تعریف کرده اند.

از این همین جا وظایف خسروشاهی در واتیکان معلوم می گردد چون او سفیر ایران در واتیکان ایتالیا بود، آن زمان امپریالیزم انگلیس تمام کشورهای آسیا و آفریقا و بعضی کشور های اروپایی را تحت کنترل داشت و سید جمال الدین آن انقلابی پر شور و فیلسوف و نابغه زمان را یگانه دشمن خویش می دانست و او را کشور به کشور تعقیب و تبعید می کرد تا ملت های خاموش را بیداری سیاسی نه بخشد. و انگلیس دامنه تعرض و استعمار خویش را در هر کشور هموار ساخته و بعد از استعمار مستقیم، افراد دست نشانده خود را به قدرت بنشانند. و از مستعمرات شان دستشان کوتاه نگردد.

مثلا در کشور خود ما، همینکه سید جمال الدین که پلان انکشافی را به « امیر شیرعلی خان » سپرده و او را مشوره داده بود، تا عملی شود. و تا اندازه هم عملی شد، ایجاد جریده شمس النهار، ساختن عمارت شیرپور و ایجاد داکتی خانه « پست » و اردو منظم با یونیفرم و غیره ... چه واقع گردید، انگلیس ها بر افغانستان تجاوز کردند و در عوض شیرعلی خان، غلام و نوکر خود را به قدرت نصب نمودند.

سید جمال الدین افغانی یگانه شخصیت انقلابی بود که نهضت مشروطیت و نهضت آزادی از یوغ ستمگران را در ملت ها بیدار می ساخت و پلان استعمار را برای ملتها افشا مینمود.

کتاب « بیدارگر عصر » اثر گرانهای جناب محترم فضل الرحمن فاضل تمام اسناد مدارک کشور های مختلف را جمع آوری و با نوشته های دانشمندان ایرانی که یکی پی دیگر که راه استاد خسروشاهی را تعقیب کرده بودند، مقایسه و دروغ های آنها را تاریخ وار در کتاب ذبقیمت « بیدارگر عصر » تحریر کرده است. قلم شان رسا باد.

اگر سید جمال الدین افغانی را به اساس سند سازی های یک عهده دانشمندان همسایه ما همدانی حساب نماییم، پس چرا زمانی که کشور ترکیه جسد مبارک سید جمال الدین افغانی را به کشور زادگاه اش « افغانستان » انتقال داد، کشور ایران خاموشی اختیار نمود؟.

ویا زمانی که سید جمال الدین جهت بیداری سیاسی مردم نجیب ایران نشرات می نمود تا جنبش مشروطیت میان ملت شریف ایران بیدار گردد و از استبداد ناصرالدین قاجار رهایی یابد، او را توهین و توبیخ می نمودند و اما بعداً که چهره سیاسی و انقلابی بین المللی پیدا کرد، به منسوب کردن سید جمال الدین افغانی به همدانی اقدام کردند و یک جمال الدین تخیلی را بنام نویسنده معرفی نمودند که گویا تمام انتشارات روشنگرانه سید جمال افغان را به آن جمال دیگر تعلق بدهند و نسل آینده شان را به کج راه بکشانند.

سید جمال الدین افغانی یک انسان هوشمند، ذکی و با استعداد بود که در کشور خودش « افغانستان » متوجه استعمار جهانی انگلیس بود و بعد از ختم جنگهای داخلی و استقرار یک دولت مرکزی تمام پلان انکشاف کشور را به پادشاه افغانستان « امیر شیر علی خان » تسلیم و خود راهی هندوستان گردید تا بر ضد استعمار انگلیس مردم آزادی خواه هند را بیدار بسازد و همکاری نماید.

« دانشمند محترم فاضل » افکار و نظریات علامه سید جمال الدین افغانی را که واقعاً در شرایط امروزی برای بیدار ساختن ممالک اسلامی آسیا و آفریقا خیلی با اهمیت میباشد، در کتاب بیدارگر عصر بیان کرده است. با زحمات خستگی ناپذیر، نکات خیلی عمده را تحریر کرده است. «...وی درباره مسئله خیلی مهم که محمد مخزومی در صفحه (۲۹) کتابش در آن مورد اشاره دارد:» که در صفحات گذشته نیز تذکر مختصر بدان نموده ایم. که در زبان عربی « الجمعیه الماسونیة » میگویند. و سید جمال الدین کابلی افغانی عضویت انجمن اسکاتلندی آن سازمان را حاصل کرد.

استاد سید جمال الدین افغانی در زمانی که در مصر به سر میبرد، شعار « آزادی و برادری و برابر » فراماسون او را نیز جلب کرد. وی در سن (۳۷) سالگی هنوز خیلی جوان بود، تقاضای عضویت آن فراماسون را نمود. و حتی به استادی یکی از لژ های « گروپ » آن رسید که بعداً از آن استعفا داد و یا به قولی اخراج گردید.

در جهان اسلامی به ویژه در نزد مسلمان، سازمان فراماسونی یک تشکیلات صهیونیستی و در خدمت صهونیزم شناخته می شود. و مجمع فقهی رابطه العالم الاسلامی طی یک قطعنامه در مورد آن چنین حکم صادر کرده است.

درباره مسئله خیلی مهم که محمد مخزومی در کتابش در آن مورد اشاره دارد:

« پیوستن سید جمال الدین افغانی به تشکیلات فراماسونی است. » .

استاد سید جمال الدین کابلی علوم فلسفی در مصر محروسه که از سن وی سی وهفت سال گذشته است، از برادران صفا « پاک و بی آرایش » و دوستان وفادار یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که از هر بدی و اشتباه منزّه مضمون می باشد تنها دارد، عنایت فرمایند اینجانب را در آن گروه پاک و مسلک رهروان آن باشگاه، با افتخار بپذیرند، برتری برای شماست . ربیع الثانی سنه (۱۲۸۲) روز پنجشنبه ۲۲ - امضای ( جمال الدین الکابلی)

( فراماسونی یا فرامیشن که در زبان فرانسوی ( Franc - Maconnerie ) و ( Freemasonry ) در زبان انگلیسی و عرب ها آن را « الماسونیه » می خوانند یکی از سازمان های پیچیده با تشکیلات رازآلود و پنهان کارانه که خاستگاه آن انگلیس و فرانسه است، می باشد.

در انگلیسی به معنی سنگ تراش آزاد ویا بنای سنگ تراشی آزاد و ( FREEStone mason ) واژه فراماسونری در فرانسوی به معنی سنگ تراش در درستکاری گرفته شده است.

بصورت ( Mason ) نوشته می شود و عضویت فراماسونری، فراماسون یا ماسون می گویند.

تاسیس تشکیلات فراماسونی در ایران به دوران ناصرالدین قاجار برمیگردد که میرزا یعقوب خان پدر میرزا ملکم آن را بنیاد نهاده و اسمش را « فراموش خانه » گذاشته بود. ریاست افتخاری آن را ناصرالدین قاجار برعهده داشت و شماری زیادی از نخبگان ایران عضویت آن را گرفتند. تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران انجمن فراماسونی با نام های گوناگون در سراسر ایران فعال بوده است و در مورد اعضا و تشکیلات آن آقای اسماعیل راین پژوهشگر ایرانی کتاب معلوماتی قطوری نوشته است.



در جهان اسلام به ویژه نزد مسلمانان سازمان فراماسونری یک تشکیلات صهیونیستی و در خدمت صهیونیسم شناخته می شود. و مجموع فقهی رابطه العالم الاسلامی طی یک قطعنامه آی در مورد آن چنین حکم صادر کرده است :

« ان الما سونیة فی اصلها و اساس تنظیمها بهودیة الجذور و یهودیة اداره .... صهیونیة انشاط » یعنی فراماسونی در بنیاد و یا یک سازمان دارای ریشه یهودی و اداره آن هم یهود است.... و دارای فعالیت های صهیونیستی است « جامعه عرب هم در مصوبه شماره ۲۳۰۹ (جلسه سال ۱۹۱۷) خویش تصویب به عمل آورد که فراماسونی یک جریان صهیونیستی است که در راه تمویل مالی اسرائیل تلاش دارد و اسرائیل را در برابر جهان عرب یاری می رساند.

دانشگاه ازهر در (۲۸ نوامبر سال ۱۹۸۴) میلادی صریحاً فتوا داده است. که « آن المسلم لا یمکن ان یکون ماسونیا » مسلمانان ممکن نیست که فراماسونی باشند دلیلش هم اینکه ارتباط با ماسونیت به دوری تدریجی مسلمانان، از شعار های دینی انجامیده و شخص را به ارتداد کامل از دین خدا می کشاند. قابل یادآوری میدانم که پرگار و گونیا دو ابزار هندسی و وسیله مهم بنایان و معماران، دوسنبول مشهور این سازمان معرفی شده است. اما چون سید جمال الدین افغانی فطرتاً به سیاست میلان «علاقه» داشت، اولین اختلافش از همینجا مایه می گیرد.

برای سید جمال الدین افغانی در اجتماعه فراماسون ها گفته شده است که فراماسونی در سیاست از بیم حکومت ها مداخله نمی کند.

سید جمال الدین در پاسخ می گوید: « من انتظار داشتم در مصر هر چیز عجیب و غریبی را بشنوم و ببینم که جبن نیز در میان محافل ماسونی رونما شده است. هرگاه ماسونیت در سیاست دنیا که در آن بنای آزادی وجود دارد، مداخله نکند. از وسایل بنائی که دست دارد. برای ویران ساختن قدیم و پی افگندن معالم آزادی راستین، برابری و برادری کار نگیرد و کاخ ظلم و ستم نابود نگردد، دیگر دست آزادگان چکشی را حمل نخواهد کرد و نه زاویه قائمه ای بنا خواهد شد.

سید جمال الدین افغانی سرانجام از انجمن فراماسون اسکاتلندی جدا می شود و انجمن دیگری را خودش اساس می نهد. «انجمن که سید جمال الدین افغانی موسس آن بشمار میرفت و اعضای آن را مسلمانان، عیسویان و یهودیان تشکیل میداد. اما اکثریت اعضای آن مسلمانان بودند.

« برخی بخاطر اینکه ماسونیت را وسیله ای در دست استعمار می دانند و یا طوری که اکنون هویدا گردیده است که در عقب آن صهیونیزم قرار دارد...»

« آن انجمن های تشکیل شده بدست سید جمال الدین را با آنکه اعضای آن متشکل از مسلمانان - عیسویان و یهودیان بودند، آن را یک حزب و یا سازمان اسلامی معرفی می دارند... فرماسونی سید جمال الدین ابزاری بود برای ترویج اندیشه های انقلابی و شعار های « آزادی، برابر و برادری » که آن را وسیله مهم مقاومت در برابر استعمار گران می دانست. در آن دوران فراماسونی یک جنبش ملی به شمار می رفت که به اثر زعامت سید جمال الدین افغانی عناصر آگاه ملت مصر زیر لوای آن گرد آمده بودند. مثال، محمد عبده مسلمان بود، و ادیب اسحاق عیسوی و یعقوب صنوع هم یهودی بودند که همه برای یک هدف واحد مبارزه برای عدالت و شکست استبداد و استعمار و نجاب ملت کیبر مصر با هم جمع شده بودند.»

در حال حاضر ما شاهد فعالیت های فراماسونی ها هستیم که شدیداً در کشور تحت استعمار فعالیت می کنند. گرچه اکنون از فراماسون نام برده نمیشود و انجمن های بنامهای انجمن های مختلف زیر نام، حقوق بشر و کمک به مصیبت زدگان و برای کار های بشری فعالیت می کنند اما در نهاد شان ویرانی کشور های اسلامی آسیا و آفریقا مشاهده میگردد، از طریق همین انجمن ها ایجت گذاری میکنند.

اگر نظری مختصر به اعمال کشور های استعماری بیندازیم، ما شاهد ویرانی افغانستان، عراق، لیبیا، یمن، لبنان، سودان، مالی و فلسطین و غیره کشور ها هستیم . دقیقاً عملکرد کشور های استعمار امروز در ممالک اسلامی توسط مزدوران و ایجت های شان فعالیت های خلاف دین و خلاف خواسته های مردم مسلمان را انجام میدهند تا مردم بدبین عقاید اسلامی شوند.

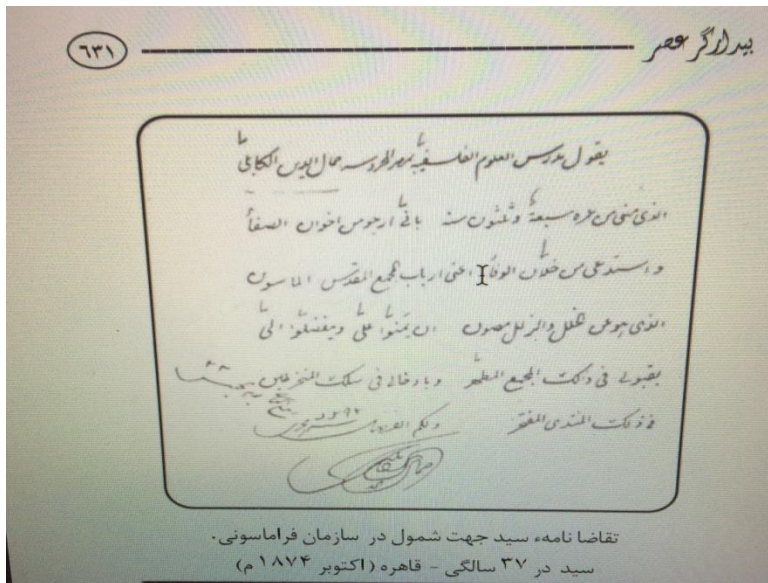
یقیناً سید جمال الدین افغانی پلان های کشور های استعماری را خوب می دانست و به ایجاد فراماسونی های اسلامی اقدام نمود و کشور های اسلامی را به اتحاد اسلامی دعوت میکرد.

جناب خسروشاهی در مورد عضویت سید جمال الدین افغانی در فراماسون انتقاد داشتند، مگر بخش عمده اعمال فراماسونی را مدنظر نگرفته است و یا نه نگاشته، صرفاً انگشت بلند کردند.

زمانی که سید جمال الدین افغانی از عمیق سیاست استعمارگرانه انگلیس آگاهی پیدا کرد، و کشور های اسلامی را نظر کرد که با آن همه شکوفایی و علم و دانش و فرهنگ غنی، چطور تحت ستم استعمارگران غرب نفس می کشند، کشور به کشور سفر کرد و شعار آزادی، وحدت و همبستگی سر داد تا مسلمانان جهان برای یک خواست واحد تحت بیرق و شعار اسلام باهم وحدت نمایند و دست استعمارگران را از کشور های شان قطع نمایند.

شعار اسلامیزم سید جمال الدین بخاطر آن بود که مسلمانان به عقاید دیگران اعتراض ندارند و سیاه و سفید را همه یکسان احترام می دارند و تبعیض و تعصیب را نمی پذیرند. لذا با هر کس مطابق اعمالش محاسبه می‌گردد.

این است درخواست شمولیت سید جمال الدین بقلم خودش



یک تعداد از نویسندگان سند ساز در ایران تنها به همدانی بودن سید جمال الدین افغان اکتفا نکرده اند- بلکه مولانا جلال الدین محمد بلخی، رابعه بلخی، زرتشت بلخی، ابن سینای بلخی، خواجه عبدالله انصاری هروی، کمال الدین بهزاد هروی و حتی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی و دیگران را نیز از کشور خویش معرفی میکنند . اما باید متذکر شوم که ملت افغان نخبگان ادیبان، فرهنگیان و دانشمندان خویش را خوب می شناسند.

## زرتشت فرزندی از بلخ



زرتشت در بلخ متولد گردید و در بلخ وفات کرد ایام تاریخی خود را پسری کرد و کتاب اوستا در بلخ نوشته شد و بعداً مذهب زردشتی از بلخ مرکز آریانای باستان به هند و فارس انتشار یافت. ایرانیان زرتشت را نیز ایرانی می پندارند.

برای این منظور مروری به تاریخچه مختصر افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم میرغلام محمد غبار نمودم، در این کتاب درباره زرتشت چنین می خوانیم:

« از کتاب های اوستاء در افغانستان و ویدی در هند، کهن ترین یادگار های علمی این دو ملت معلوم میشود که شباهت های زبانی، مذهبی و رسوم بین این دو ملت موجود بوده است.

مثلاً شباهت بین ( هرمزد ) معبود اوستائی و ( ورونه ) معبود ویدی و ( مسئره ) افغانستان و ( مسئره ) هندوستان و امثال آن شروع شرب مقدس نزد اهالی افغانستان و هندوستان نیز با کلمهء شویه بعمل میرسد.

بطور مثال ( Yina or Yama ) یمه یمه ..

آرین ها زمانی که در افغانستان امروزی ساکن شدند، برادران اسکائی آنها هم بعد از یک مدتی وارد افغانستان گردیدند و در بعضی وادی ها

سکونت اختیار کردند. مانند ولایات ( فراه، بشت، رود چخانسور، بقایای سیستان ) این ها طایفه مشهور شجاع افغانستان به شمار می رفتند. که تا هنوز داستان ( افسانه های) رستم زابلی از آن حکایت میکند. به مرور زمان و مقتضیات اوضاع جغرافیائی افغانستان، زبانهای جدیدی در افغانستان و هند ایجاد گردید.

زند یا اوستا در افغانستان و ویدی در هندوستان مروج گردید و پسان ها در فارس نیز رایج یافت. زند ویا اوستا در افغانستان و سانسکریت در هند از جمله زبانهای مروج بود.

یکی از پادشاهان آنها بنام ( ویشناسب) شاه باختر (بلخ) و ملکه او بنام ( حرتاوس ) را می توان نام برد . این پادشاه ملت زارع ومالدار داشت. در آن وقت هندی ها زندگی قبیلوی داشتند و فارس هم محکوم به استبداد و آشوب ها بود.

در این عهد افغانستان مناسبات تجارتي با ( آثوریها) داشتند و عصر بود که زرتشت مشهور در افغانستان در خانواده یکی از امرای بلخ در منزل بنام « ونگهویی داریتا » قدم به عرصه وجود گذاشت. وی در سن سی سالگی بعد از فراغت تحصیل، یگانه پرستی را اعلام کرد و کتاب اوستا را ظاهر ساخت.

زرتشت ها که از ( ۲۵۰۰ الی ۶۹۰۰ ) سال قبل از میلادی مسیح سخن می گویند، از آن منصرف گردیده و به ذکر قناعت آخرین محققان اکتفا نموده ایم .

الحال ظهور زرتشت افغانستان را در بین برادران آریایی همجوار خود در طریقه دیانت خدا پرستی افتخار سبقت بخشید. دیانت زرتشتی بین رود بار های افغانستان محصور نماند به سرعت وارد مملکت فارس نیز گردید. مادیها و فارس ها اوستا را با آغوش باز پذیرفتند. و هندی ها گاتها یعنی ترانه های زرتشتی را در زبان سانسکریت بسرودند .

آنچه از اوستا معلوم میگردد بهترین ممثل علوم و فنون فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و ادبیات و حتی اشعار منظوم، علوم طب، و نجوم، حفظ الصحه، شعر و موسیقی افغانستان قدیم به حساب میرود. از زرتشت ( ۲۱ ) کتاب بیست و یک مبنی بر علوم مختلفه باقی مانده که بر چندین هزار پوست گاو نوشته شده بود. و متأسفانه در هجوم یونان بر باد فنا رفت.

## ابن سینا بلخی پدر طب جهانی



ابن سینا بلخی در بلخ تولد گردید و در اصفهان دفن می‌باشد او را نیز ایرانی می‌شمارند .

بخشی از زندگی نامه این فیلسوف بزرگ و ( پدر طب جهان ) را از زبان خودش که برای شاگرد ابوعبید جوزجانی گفته است، از کتاب تحت عنوان ( ابن سینا نابغه جهان ) اثر دیپلوم انجنیر سید اکرم سینایی می‌خوانیم:

« پدرم عبدالله از مردم بلخ بود در زمان نوح پسر منصور به بخارا آمد کار های دیوانی داشت وعهده دار شهر های بزرگ گردید. در روستای افشنه مادرم را به همسری برگزیده و به عقد خویش درآورد. نام مادرم ستاره و نام پدرم عبدالله بود.

من در ماه صفر سال (۳۷۰) در بلخ زاده شدم. چندی بعد پدرم به بخارا نقل و مکان کرد . او مرا نزد آموزگاران سپرد تا قرآن و ادب بیاموزم . یک روز عصر از بازار کتابفروشان می گذشتم، کتاب « مابعدالطبیعه » ابونصر فارابی را خریدم، از توفیق بزرگی که نصیبم شده بود شادمان گشتم.

در سال ( ۳۸۷ ) سن (۱۷) را پشت سر نهاده وارد سن (۱۸) سالگی خود میشدم که پسر نوح منصور سخت بیمار شد و اطباء از درمان وی عاجز ماندند. چون من در پزشکی آوازه و نام یافته بودم... پسر نوح را درمان کردم. و اجازه یافتم تا از کتابخانه او استفاده کنم که حتی مردم نام آن را نمی دانست، سود بسیار جستم. در همین روزگار پدرم درگذشت و احوالم را دگرگون ساخت. بعد من از بخارا به { گرگان } خوارزم رفتم و نزد فرمانروای آنجا نزدیکی پیدا کردم و به تالیف چند کتابی پرداختم و اما در بخارا نیز کتابهای نوشته بودم. در این زمان اوضاع جهان دگرگون گردید و به جوزجان بازگشتم، ابو عبیده نزد آمد، تا پایان عمر با او بودم.

ابو عبیده چنین می گوید: مدتی استادم به تهران رفت و در همین شهر بود که شمس الدوله فرمانروای همدان شد و در همین زمان استادم کتاب قانون را نوشت. چون شمس الدوله از جهان برفت و پسرش جانشین او شد، استادم وزارت او را نپذیرفت، بروی اتهام بستند و به زندانش افگندند.

در زندان سه جلد کتاب نوشت. بعد از رهایی زندان با درویشان خود پنهانی به اصفهان رفت. من و برادرش و دو تن از درویشان دیگر همرايش بودم. استادم در همین شهر کتاب شفاء را تکمیل کرد و در سال (۴۲۸) هجری قمری در سفری همراهی علاوالدین دوباره به همدان رفت، و بیمار شد و در آن شهر درگذشت و به خاک سپرده شد. بعداً در عصر قاجاریه جسد مبارکش از همدان به اصفهان انتقال داده شد.

ابن سینا پدر طب جهان بیشتر از ( ۴۵۰ ) کتاب نوشته کرد و شاگردان بسیار تربیه نمود. در تمام جهان شرق و غرب از کتاب قانون در طب اثر گرانبهائ ابن سینا بلخی استفاده میشود و در کشورهای غربی چندین مرتبه تجدید چاپ یافته است.

برگرفته از صفحه (۲۷ الی ۳۰) و صفحات دیگر این کتاب.

ابن سینا طبیب بی همتای و نابغه جهان - اثر دیپلوم انجنیر اکرم سینایی.

### دوستان گرانقدر !!!

حرف های جالب و افسانه سازی های شیرین از بعضی دانشمندان و نویسندگان ایرانی درباره نخبگان افغانستان خیلی زیاد است و جالبتر از همه در بی بی فارسی در برنامه پرکار یک برادر دانشمند دیگر ایرانی چنان با هیجان تعریف میکند که: « من از افغانستان

دیدن کردم و در ولایت بلخ دوستان افغانی مقبره ای را بمن نشان دادند که مربوط به شاعر زن بزرگ بود، ما نمی دانستیم که حافظ شیرازی ما خواهری بنام رابعه داشت»  
تمام دوستان شعر و ادب می دانند، رابعه بنت کعب پادشاه بلخ - شاعر زن که در نیمه اول قرن چهارم هجری می زیست و هم دوره شاعر بزرگ رودکی سمرقندی بود. از داستان عاشقی رابعه و بکتاش تمام ادیبان مطلع می باشند.  
{ فوتو از صفحه فیسبوک لیسه رابعه بلخی کابل گرفته شده است }



الا ای باد شبگیری گذر کن -- زمن آن ترک یغما را خبر کن  
بگو از تشنگی آبم ببردی -- ببردی آبم و خونم بخوردی  
« رابعه بلخی »



## راجع به تجلیل از نوروز باستانی ما:

تجلیل از نوروز باستانی که از زمان یما اولین پادشاه افغانستان در بلخ آغاز شد و تمام مردم سرزمین های آسیای میانه و فارس برای اشتراک در این تجلیل می آمدند. به مرور زمان در سر زمین های یاد شده نیز تجلیل گردید.

در برابر فرهنگ و تمدن آریانای باستان - خراسان « طلوع آفتاب » و افغانستان امروز، یک کشوری که در سال (۱۹۳۵) میلادی - بنام ایران مسما گردیده است، این عمل به کودکی می ماند که هر چیز را مال خود بداند. در حالی که سروده های زمان آریانای باستان تا امروز در محافل نو روزی و سایر محافل خوشی توسط هنرمندان سروده میشود. این هم نمونه از آن سروده های نوروزی زمان آریانا باستان .

گلچهره بیا، بیا که نوروز آمد --- رقصیده بیا، بیا که نوروز آمد  
 نانی به من از روغن جمشیدی --- مالیده بیا، بیا که نوروز آمد  
 نوروز ز خون آریانای من است --- وارث از من کرات، دنیای من است (کرات حمله در جنگ را گویند)

گر بسته کنند زبان، نوروز کنند --- ای بسته زبان، زبان گویای من است  
 ای، لشکر خورشید خراسان کهن -- یکبار دیگر، از کار دیگر، از کاخ زمین، از راق  
 زمان، از جنگ سیاه، ذال پیروز آمد بیا که نوروز آمد بیا، بیا نوروز آمد  
 این پیک یگانه از دیار جمشید -- از شهر یما، از خرمن ذال - از کورهء کاوه، از  
 طلسم رستم، از سوز کی ها، مرد دل افروز آمد -- بیا، بیا که نوروز آمد، هله نوروز آمد  
 بیا، بیا نوروز آمد.

شعر فوق که از سروده های مردمی آن زمان می باشد از تمام نام های تاریخی بلخ-  
 یما و جمشید کوره کاوه آهنگر و جنگ های « جنگ سیاه » با پادشاه ماران، آن زمان  
 یادآوری شده است. تا امروز سینه به سینه مردم افغانستان حفظ است و همیشه سروده  
 میشود.

### در مورد موسیقی افغانستان:

همچنان در قسمت سامان و آلات موسیقی افغانستان در صفحه فیسبوک استاد محترم وحید قاسمی که خود یکتن از موسیقی دانان معروف و اهل یک خانواده هنری و نواسه استاد قاسم افغان میباشد، خواندم .

محترم قاسمی درباره لهجه ها و آهنگ های فولکلور و آلات موسیقی افغانستان تحقیق و پژوهش بزرگ انجام داده و در این باره کتاب بزرگ و بسیار سودمند بچاپ رسانیده است، ایشان به دفاع از آلات موسیقی هرات افغانستان، اعتراض فرهنگیان محترم ولایت هرات را کاملا بجا خوانده است.

## مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

{ بلخی ام من بلخی ام من بلخی ام -- شور دارد عالمی از تلخی ام }



در باره جلال‌الدین محمد بلخی نیز یک عده نویسندگان ایران ادعای اهل ایرانی دارند در حالی که در دو فرد شعر بالا خود مولانای بزرگ بلخ فریاد میزند که من بلخی هستم. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی پدرش بهاء‌الدین ولد خطیب بزرگ و معروف بود. جلال‌الدین در سن سیزده سالگی به همراهی پدرش از بلخ بطرف قونیه حرکت کرد و در قونیه تا آخر زندگی آنجا مقیم بود و در شهر قونیه دفن گردید. در این اواخر جناب محترم استاد پرتو نادری شاعر معروف کشور ما یک کتاب صوتی بنام ( از بلخ تا قونیه ) تمام شرح حال مولانای بلخ را با اشعارش در چندین بخش ضبط و در آنلاین به دسترس همگان قرار داده است. این کار فوق‌العاده استاد پرتو نادری قابل تقدیر است. دوستان می‌توانند در یوتیوب آن را تحت نام از بلخ تا قونیه جستجو نموده، پیدا می‌شود، استماع بدارند.

### استاد کمال الدین بهزاد هروی :

در باره مینیاتورپرست بزرگ افغانستان مرحوم استاد کمال الدین بهزاد که در هرات تولد و در ولایت هرات مدفون میباشد، نیز ادعای باطلی را زمزمه می کنند. سلطنت سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمند داشت، او امیر علیشیر نوایی شاعر و یک مرد سیاستمدار برجسته ای دربار بود، گروه بزرگ از دانشمندان، شعرا و نقاشان را به گرد خویش جمع کرده بود.

کمال الدین بهزاد هروی در کتابخانه سلطان حسین بایقر به خلق آثار بزرگ هنری مصروف بود. بهزاد بعد از میرک به ریاست کتابخانه رسید. کمال الدین بهزاد در هرات تولد و وفات کرده و مقبره اش در شهر باستانی هرات میباشد. این مینیاتورپرست هروی در کودکی از نعمت و لطف پدر محروم گردید و سرپرستی او را خواجه میرک نقاش هروی الاصل و سادات کمانگیر بود، به عهده گرفت. بهزاد هروی فن نقاشی را از خواجه میرک آموخت و شهرت جهانی پیدا کرد. .

آثار بی شمار از او بجا مانده است. وی یک مدتی بحیث آموزگاری روانه تبریز گردید و شاگردان زیاد تربیه کرد. یک تعداد نویسندگان محترم ایرانی کمال الدین بهزاد هروی را نیز اهل ایران و ایرانی میدانند.

تا زمانیکه مرزهای سیاسی بین کشورهای همسایه وجود دارد، افغانستان و کشورهای هم سرحد ما یک کشور جداگانه محسوب می گردد.

مگر ادیبان و دانشمندان افغانستان هیچگاه نگفته است که فردوسی از افغانستان است، درحالیکه فردوسی در دامان پر فیض سلطان محمود غزنوی استعداد شعری فردوسی شگوفان شد.

نظر به پژوهش و تحقیق دانشمندان افغانستان، ( شادروان محمد حیدر ژوبل مولف تاریخ ادبیات افغانستان و جناب محترم داکتر لطیف ناظمی نویسنده، محقق و شاعر معاصر افغانستان و محمد عثمان نویسنده ) در باره شاهنامه چنین نظر دارد:.

« دقیقی گویا به فرمان نوح دوم سامانی به سرودن شاهنامه دست یازیده است، شاهنامه فردوسی در تاریخ ادبیات ما نخستین کتاب نیست که در حوزه ادبیات حماسی پدید آمده باشد.

ما شاهنامه ابوالمؤید بلخی را می شناسیم که به شرح تاریخ و افسانه های قدیم پرداخته است.

شاهنامه ابوعلی محمد ابن احمد بلخی را می شناسیم و شاهنامه منثور ابومنصور معمری را که فردوسی از این کتاب بهره فراوان برده است. « داشتیم » کتاب‌هایی که تذکر داده شد و اشعاری که دقیقی از آن استفاده کرده، این‌ها اند: در شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، شرح قصیده ابوالهیثم، چهار مقاله نظامی عروضی، حدائق السحر رشید وطواط، ترجمان البلاغه، لباب الباب عوفی، مونس الاحرار محمد جاجرمی و ... اما "دقیقی نامه" یا گشتاسپ نامه کتابی است که دقیقی بلخی مقتول ۳۶۷ تا ۳۶۹ آن را سروده است و فردوسی آن بیت‌ها را در شاهنامه خود آورده است. شمار بیت‌هایی را که دقیقی سروده است و فردوسی در شاهنامه اش آورده، بیشتر از سه هزار تا بیست هزار گفته‌اند. اما فردوسی گویا دقیقی را در خوابی دیده است از قول او سروده‌های دقیقی را هزار بیت می‌داند.

در صفحه (۱۳۹) کتاب سلطان محمود غزنوی اثر پروفیسور دوکتور عنایت‌الله شهرانی چنین می‌خوانیم: «به هر صورتی که هست شاهنامه فردوسی یکی از شاهکارهای جهان است و یکی از نسخه قلمی آن در زمان تیموریان هرات تهیه شده به نام «شاهنامه بایسنقرای» یاد می‌گردد... فردوسی گرچه از جهان چشم پوشید، ولی نام او جاودان ماند و تا اکنون دیوان او بار بار به چاپ رسیده است... ولی دوستان و دشمنان در حق او ظلم‌ها کردند، و دوستانش از نگاه خود‌ها بر او خدمت نموده، گویا عوض دوستی دشمنی نمودند، چون الفاظ و کلمات اصلی او را تغییر داده، و بعضی ادبیات او را از جای اصلی بی‌جا ساختند و در جای دیگر به مفهوم‌های ناصواب گذاشتند.

دشمن دانا بلندت میکند -- برزمینت میزند نادان دوست

شهنامه فردوسی:

با تاسف یک تعداد نویسندگان و دانشمندان ایرانی از بعضی حقایق چشم‌پوشی می‌دارند و اصل امانت‌داری را در طاق‌نسیان گذاشته‌اند که این نوع طرز برخورد به مسائل تاریخی، جفا به حق گذشتگان و گمراهی به آیندگان می‌باشد. چون در سطور بالا حرفی از ابوالقاسم فردوسی بمیان آمد، کتاب شاهنامه فردوسی چاپ تهران: پیمان، (۱۳۷۹) کتابخانه ملی ایران - تهران میدان انقلاب « که نزد نویسندگان « این سطور » موجود است، آن را ورق زدم، ناشر مذکور در پیشگفتار خویش چنین می‌نویسد:

«.. آنگونه که از قراین بر می‌آید فردوسی پیوسته در شهر خویش «طوس» اقامت داشته و جز یکی و دوبار به سفر نرفته است. بر این نکته که می‌گویند شاهنامه را پس از


اتمام به غزنین و نزد سلطان محمود غزنوی برده است هر چند مدرک قطعی وجود ندارد و اما دلیلی هم برای رد آن در دست نیست. فردوسی در شاهنامه اشاره‌ء بر بردن شاهنامه به غزنین نکرده است.... اینکه می‌گویند شاهنامه به دستور سلطان محمود نوشته شده، قول خلاف واقعیت است. زیرا هنگام که فردوسی شروع به سرودن شاهنامه کرد، هنوز سلطان محمود به سلطنت نرسیده بود. از سوی دیگر خوی و منش فردوسی حمایت خواستن از چون اوبی «امر» را بر نمی‌تابد اما هنگام اتمام شاهنامه و زمان تهیدستی عرصه را بر حکیم طوس تنگ می‌کند، احتمال آن است که شاعر پر آوازه‌ء دربار محمود غزنوی شنیده و برای تامین آسایش خود تصمیم به اهدای شاهکار خود به پادشاه غزنوی گرفته باشد تا در این راستا سروده هایش نیز حامی قدرتمندی بیابند. هر چند سلطان محمود را توان درک چنین اثر عظیمی نبود و با رفتار نا بیخرد دانه خویش روح پُر غرور و با صلابت حماسه سرای بزرگ جهان را آزد، احتمالاً گرایش فردوسی به مذهب شیعه در این بی توجهی بی تاثیر نبوده است.» و اما در کتاب سلطان محمود غزنوی اثر جناب پروفیسور داکتر عنایت الله شهرانی صفحه (۱۶۴) چنین می‌خوانیم: « .. سلطان محمود غزنوی اولین پادشاه مستقل و بزرگترین خاندان غزنوی است که به دلیری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ بسیار مشهور است. ... اجتماع علما و شعراً در دستگاه او و اشعار کتبی که به نام او ترتیب یافته، و نام سلطان محمود را در اطراف عالم معروف کرده است.

افرادی همانند عنُصری بلخی، فرخی سیستانی، عَسَجَدی مروزی، کسایی مروزی، و غضایری رازی و نیز فردوسی طوسی از شاعران دربار او بودند. هم چنان از علمای دستگاه سلطان محمود غزنوی، هیچ کسی جلیل القدر تر از ابوریحان بیرونی نیست. فردوسی طوسی زمانی کتابش را به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد، چشمداشت صله و کمک از او داشت. گفته اند با این که او یک دهقان زاده و ثروتمند بود، اما آنگونه که خود میگوید در این اواخر به درویشی و فقر افتاده بود .

همی چشم دارم بدین روزگار - که دینار یابم من از شهریار  
تا روز پیری مرا بر دهد - بزرگی و دینار و افسر دهد  
که باشد به پیری مرا دستگیر - خداوند شمشیر و تاج و سریر  
سی و پنج سال از سرای سپنج - بسی رنج بردم به امید گنج  
چون بر باد داند رنج مرا - نبد حاصلی سی و پنج مرا

کنون عمر نزدیک هشتاد شد - امیدم به یکباره بر باد شد.»  
 بناً شعر فوق خود حرف های نادرست ناشر محترم ایرانی را که با جملات خیلی هرزه،  
 در باره سلطان معروف افغانستان « محمود غزنوی » و از عدم حضور شاعر نامور فردوسی  
 به دربار سلطان محمود غزنوی تحریر کرده است، خط بطلان میکشد.


در زمانی که کتاب بیدارگر عصر را مطالعه نمودم، من حیث یک افغان وظیفه خود  
 دانستم که درباره سید جمال الدین افغانی تحقیقات بیشتر انجام بدهم. کتابها و نوشته  
 های دانشمندان دیگر افغانستان را نیز مطالعه و نظریات ایشان را درباره فیلسوف بزرگ  
 علامه سید جمال الدین افغانی به شما مختصراً در فصل دوم این کتاب نگاشته ایم .



بیدارگر عصر  
سید جمال الدین افغانی


مخزنه: جناب الحاج میرزا خاکنواز

90



سایر آثار و ترجمه های چاپ شده نگارنده این کتاب

- 1- سمر مراد مهر
- 2- جغرافیای افغانستان
- 3- دو چهره (میاننامه)
- 4- روزه (میاننامه)
- 5- امریکایی که من دیدم
- 6- مثل هر کفایت
- 7- اسلام و جاهلیت
- 8- افغانی
- 9- سوسه
- 10- دیوگر نامور استاد احمد زوی شهید
- 11- روزنه ماه مبارک رمضان
- 12- جبهه های انسانی افغانان
- 13- مصلحتان بیادار شویدا
- 14- روی بر سرپشته جانشینان اسلام
- 15- امر چو ای به سوی مرگ
- 16- امنیهای بهشت
- 17- اسلام و آینده بریت
- 18- فرس من هالی از صورت پیاپی افروزه و عبودیت راز داری
- 19- دوشنبه، مالکارت
- 20- میانه بین امر مسکوک افغانستان
- 21- روان سباز
- 22- شهید پرویز استاد فیض الرحمن طایفی (ژانگنده)
- 23- تبار مستن این
- 24- دیوگر و سبیل او
- 25- فرس فی قلب المهرکه (ترجمه از فارسی به عربی)
- 26- سرخاں سوز
- 27- سیمت انبوه از سرچها و اندر ها
- 28- گمانت چو سینه دیوگر نامور پیرامون حکومت اسلامی
- 29- ملائکه و وحشی، اثر و افکار ترجمه از زبان اردو
- 30- بزلت و دهاندا از گزیده مقالات
- 31- نگارنده هالی سلسله فر ترجمه از سینه را سینه را
- 32- افغانستان از سلسله امیر حبیب الله خان نصارت سرباز هاشم خان ترجمه از زبان اردو



مجلس فرهنگی سقزات جمهوری اسلامی افغانستان - قاهره

تصویر تندیس، برگرفته شده از سایت: خبری هندوکش پایگاهی سریع و دقیق .



تندیس نابغه افغان سید جمال الدین افغانی:

تندیس نابغه افغان سید جمال الدین افغانی در پارک آزادی کشور مصر به تاریخ هفتم اگست (۲۰۱۸) میلادی بمناسبت (۱۸۰) مین سالگرد شخصیت علمی وی از طرف کمیته فرهنگی سفارت افغانستان و مصر ساخته شد . سید جمال الدین افغانی که بیشتر اوقات خود را در مصر سپری نموده بود وزیر دفاع و داخله آن کشور افتخار شاگردی وی را داشتند. فلسفه سید جمال الدین افغانی پان اسلامیک بوده که خواهان احیای خلافت واحد اسلامی میباشد.



## فصل دوم

با عرض پوزش بر می‌گردم به اصل موضوع :

### سید جمال‌الدین افغانی از قول نخبگان و نویسندگان افغانستان



علامه محمود طرزی

در صفحه (۲۱۳) کتاب بیدارگر عصر از قول شادروان محمود طرزی درباره علامه بزرگ سید جمال‌الدین افغان: تبصرهء شادروان محمود طرزی بر مقاله ترجمه شده به وسیله سلطان محمد کابلی است که در شماره پنجم سراج الاخبار به چاپ رسیده است. شادروان طرزی می‌نگارد: «... در شماره (۳) سال (۶) سراج الاخبار افغانیه، سوانح عمری علامه مشهور شرق «سید جمال‌الدین افغانی» را از قلم هموطن عزیز خود درج صحیفه افتخار نموده، در آخر وعده کرده بودم که در شماره آینده چیزی که خود سراج الاخبار افغانیه هم در این خصوص خبر دارد آنرا عرض انظار قارئین کرام خواهد نمود این است که به وعده خود مسارعت ورزیده می‌گویم که خود این مدیر و سر محرر عاجز با

جناب مشارالیه به دو واسطه معارفه شناسائی دارم . یکی شینده گی و دیگری دیده گی. «شینده گی کی بود مانند دیده ...» اگر بگویم که این عاجز، نام جناب علامه سید جمال الدین افغانی را، از هنگامی که خواندن و نوشتن فارسی را آموخته ام ورد زبان کرده ام، هیچ مبالغه نخواهد بود ... و آن از این است که والد ماجد مغفورم « حضرت طرزی » ( غلام محمد طرزی ) یک قصیده مدحیه غرائی، در حق سید مشارالیه انشا فرموده در کلیات اشعار چون آب حیات شان مسطور است ...» سید جمال الدین افغانی که در علوم نقلیه و عقلیه، صاحب ید طولا، و در حکمت و فلسفه بی همتا بود!!!

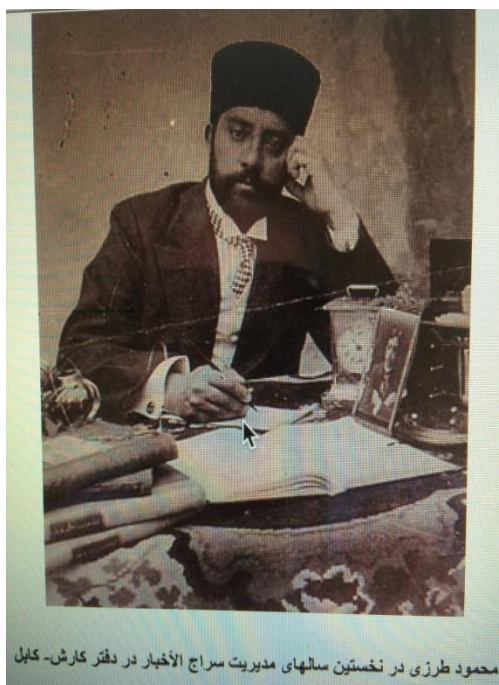
منحیث یک خدمتکار و یا شاگرد بگویم که یک عرب مصری بود و بسیار با تربیه و آداب بود . و علامه سید جمال الدین با او به عربی سخن میگفت هرچی میگفت از خوبی ها و عظمت و شوکت دولت روم بود، بیان میکرد. و از بسی ادیان با خبر، و از علوم و فنون یک دفینه توانگری بود. آشنائی و رفاقت بسیار صمیمی در بین حضرت طرزی پدرم و سید جمال الدین بهم رسیده بود.

امیر محمد اعظم خان نیز گرویده ء فضل و کمالات علامه سید جمال الدین گردیده بود، مقامش را خیلی گرامی می داشت، بعد از انقراض حکومت محمد اعظم خان و استقرار امیر شیر علی خان، از کابل برآمد براه پشاور عازم هندوستان گردیده علاوه معلومات شیندگی ما در حق علامه سید جمال الدین افغانی همین بوده که از زبان والد مرحوم بزرگوار خود، در کابل پیش از سنه (۱۳۰۰) شنیده و حفظ کرده ام، ... اما چیزی که شایان دقت و جالب نظر و اهمیت است، این است که جناب علامه مرحوم، در افغانستان بنام سید جمال الدین افغانی میباشد ...عجیب تر از اینکه ایرانیان سید جمال الدین افغانی را بنام سید جمال الدین اسد آبادی همدانی می شناسند!!!

اما من از زبان مبارک حضرت پدرم طرزی صاحب مرحوم در خصوص احوال سید شنیده ام، از روایات موثقه افغانیه شمرده می شود. زیرا برای العین دیده و بگوش خود شنیده و بمن حکایت فرموده است....حالا بیاییم بر معلومات قسمی دیدنی خویش که اهمیت و موقعیت آن خیلی افزونتر است و آن عبارت از ملاقات و صحبت و استفاده و استفاضه ایست که مدت شش الی هفت ماهه، یک عمر بسیار با فیض را در استانبول بحضور آن بحر و ذخار علم و عرفان، به سر آورده ام... غالباً سنه (۱۳۱۴) هجری بود که در اوراق، حوادث تشریف آوری سید جمال الدین افغانی به استانبول دیده شد و در آن اوقات، در شام سکونت داشتم، حضرت پدرم، به تحقیقات ابتداء کردند، علامه

همان علامه بود که در افغانستان دیده بود، ... از آنرو این فرزند حقیر خودشان را، با تنبیهات و سفارشات لازمه و نصایح و وصایای واجبیه به همراه یک مکتوب بسیار ادیبانه و حکیمانه، محض بنیت استفاده از فیوضات علمی آن حکیم فرزانه، از شام به سوی استانبول اعزام فرمودند.

مدت هفت ماه در مسافرخانه « عقارات همایونی » در محله « بشکطاش » اقامت نمودم. علی الاکثر هر روزه در محل عرفان منزل حضرت سید جمال الدین افغانی که ( نشان طاش ) نام داشت، موقع قرب اقامتگاه بود اثبات وجود می نمودم. علامه سید جمال الدین افغانی، یک معدن عرفان بود، هرکس به قدر استعداد آلات، ادوات حواس دماغیه خود از آن معدن به استخراج فضایل کامیاب می آمد. این هفت ماه مصاحبت، به قدر هفتاد سال سیاحت را در بردارد. مباحث علمیه، حکمیه، فلسفه، سیاسیه، اجتماعیه و غیره که هر روز در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می یافت، هر جمله و هر عبارۀ آن، کتابها، رسالهها، تحریر بکار دارد. در این جاه خارج از حوصله اخبار سراج الاخبار ماست. تنها در خصوص سوانح عمری شان، که در اواخر عمرشان در استانبول در پیش چشم خود من جریان یافته است.



محمود طرزی در نخستین سالهای مدیریت سراج الاخبار در دفتر کارش- کابل

علاوة معلومات در باب اصل و نسب علامه سيد جمال الدين خاندان جليل الشان سادات كتر، كه نسب مباركشان به صحت مسبوقيت، بالفعل در كتر و دار السلطنة معزز و محترم معروف مي باشد. ... البته سلسله مباركه « سيد صفدر » و پسر شان « سيد جمال الدين » در اخبار شماره هاي قلمي سراج الاخبار موجود مي باشد. ... چيزي كه من از زبان مبارك علامه شنیده ام، از قرار ذيل است:

علاوة معلومات در باب اصل و نسب علامه سيد جمال الدين خاندان جليل الشان سادات كتر، كه نسب مباركشان به صحت مسبوقيت، بالفعل در كتر و دار السلطنة معزز و محترم معروف مي باشد. ... البته سلسله مباركه « سيد صفدر » و پسر شان « سيد جمال الدين » در اخبار شماره هاي قلمي سراج الاخبار موجود مي باشد. ... چيزي كه من از زبان مبارك علامه شنیده ام، از اين قرار است:

{ روزي بود كه بسيار از ارباب دانش، در دالان خانه اقامتگاه علامه جمع بودند ... شخصي از حاضرين از بعضي اختلافاتي كه ارباب جرايد و روزنامه نگاران، كه در باب از كجا بودن علامه در ميان آورده بودند، باب مباحثه را باز نمود، به راستي كه از باز شدن اين بحث خيلي مسرور شدم شايد علامه چيزي بگويند، تا شبهه كه دل را نيز هميشه در خلجان مي داشت، رفع و زایل شود... جناب علامه مسأله را سراسر در اغلاق و اشكال انداخت، چونكه فرمود: « خوبست افغاني ها مرا افغاني نگويند، ايراني ها مرا ايراني نداند، تركي ها مرا تركي و اروپايي ها مرا اروپايي نشاسند، اما كدام كسي در دنيا خواهد بود كه جرأت كرده بگويد: جمال الدين از نسل آدم و حوا نيست؟ ... » اين جمله را با شدت بيان نمود... بلي علامه سيد جمال الدين را نه تنها از نسل آدم بلکه در ملت ها يكه ملل شرقية را از نسل بنی ادم تشكيل داده است و وجود نادر الوجود سيد جمال الدين از سيد صحيح النسب الافغاني الاصلی بوده كه افغانستان مي بايست به خود مي باليد كه چنين موجود نادر الوجودی از اين ملت به ظهور رسیده است، كه همه دولت ها و ملت های دنيا آن را بشناسد و احترام و قدردانی كند و بعضی از او چون بيدی بر خود بلرزد.

در صفحه (۲۲۴) كتاب بيدارگر عصر جناب محترم فاضل، گفتنی های مرحوم محمود طرزی می نویسد: « ... سيد جمال الدين افغاني در سال (۱۲۸۳) قمری در پايان رساله «مرأه العارفين» نگاشته است كه «كتبه عبدالله جمال الدين الافغاني الكابلي..» ... مرحوم محمود طرزی باز هم ميگويد: « از سندی كه به قلم سيد نگاشته شده، خود را « من سادات كتر » گفته است.

نامهء سلطان محمد کابلی  
عنوانی محمود طرزی سرمحرر سراج الأخبار

مکتوب

عالیجاها!

شما بهتر از من می‌دانید که برای ترقی و بیداری قومی که در قعر ورطهء تغافل فرو رفته باشد، از واقعات تواریخ و سامعات سیری که قوای مضمحل ایشان را مشتعل و جذبات و احساسات ایشان را مکمل گرداند، بهتر و اولی علاج و تدبیری نیست. بناء علیه من این را مناسب دیدم که یک عنوان تاریخی که از برای قوم ما خصوصا و دیگران مفید باشد به ذریعهء سراج الأخبار افغانیه در خطهء مبارکهء افغانستان تشهیر و توزیع داده شود، چنانچه من از همه پیشتر سلسلهء مشاهیر خود افغانستان را زیاده پسند کردم و قسط اولش را از مختصرسوانح عمری «سید جمال الدین» افغانی که در مشرق و مغرب یک سان عزت و شهرت یافته و مصلح دانسته شده، از یک رسالهء بسیار مشهور «الهلل» که به زبان عربی در مصر شایع می شود و مدیر و سرمحررش یک شخص عیسایی آزاد خیال بی تعصب است، به زبان فارسی ترجمه کردم تا که قوم عزیزما بیند و داند. که از قطعهء مقدسهء افغانستان چگونه دُرهای شهوار ولعل های آبدار برآمده که تمام دنیا را بلااستثنا خریدار خود گردانیده است. ای کاش که همچو سید جمال الدین صدها و لک ها سید جمال الدین پیدا شود و از خود جناب این التماس است که اگرعوایق و موانع دامنگیر نگردد این مضمون مرسله را در اخبار گوهربار خود جا داده، کمترین را که یک فرد قوم افغانستان هستم، اگرچه دور و مهجورم، رهین منت گردانند. من یک کتاب دیگر علامه را که در تاریخ افغانستان نوشته است و نامش «تتمه البیان فی تاریخ الافغان» است نیز از زبان عربی به زبان اردو ترجمه کرده ام، حالا به زبان فارسی نیز ترجمه کرده خواهم فرستاد. فقط و السلام.

«برگرفته شده از رساله سده سید اثر محترم فاضل»

## پوهاند دكتور عبدالاحمد جاويد



شادروان پوهاند عبدالاحمد جاويد نيز در مورد سيد جمال الدين افغانى نوشته اند: «  
گويند سردار غلام محمد طرزي قصيده ء در وصف سيد جمال الدين افغانى سروده است  
که آن سروده در ديوانش (بخط زيبای خودش) بنام سيد جمال الدين درج و ضبط است.  
مطلع قصيده اين است

نسيم صبح در گلشن وزيد از جانب صحرا

عبير آميز و روح انگيز و جان افزا

در اين مورد جاى ديگر مى گويد:

تو نور افغانستان اخگر، تو عود افغانستان مجمر

تو روح افغانستان پيکر، تو روح افغانستان اعضا

نه ماه مصر و شام هستى که خورشيد تمام هستى

تو افغان را نظام هستى ز راى روشن والا

کتب و اسناد مربوط به سيد جمال الدين افغانى، اشعار سردار غلام محمد خان طرزي  
(به خط زيباى خودش) موجود ميباشد که متاسفانه هم کيشان ايرانى ما، آن سرودهها

را در «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی» به نشر نه رسانده‌اند. کلیات دیوان طرزی، صفحه (۶۷۶)

پوهاند جاوید درباره ترک سید جمال‌الدین وعودت او به هند و سخنرانی او در «آلبرت هال» کلکته گفتنی تازه ای دارد: «زمانی که سید جمال‌الدین افغان سخنرانی میکرد و رشته کلامش با اشاره پولیس قطع گردید، در این حین مولانا ابوالکلام آزاد از محصلان جوانی بود که به خطابه سید جمال‌الدین افغانی گوش میداد، در نوشته های خود تاثیر افکار سید جمال‌الدین افغان را در بیداری مردم هند تکرار نام می برد.»

در این شک نیست که سید جمال‌الدین افغانی در سال (۱۸۷۶) میلادی مصر را ترک و یا دقیق تر بگویم از مصر اخراج گردید و دوباره به هند آمد و آن هم از طریق بندر کراچی و مقارن ایامی بود که «کیوناری» در کابل کشته شده و طوری که شادروان جاوید تذکر داده است، «سید جمال‌الدین افغان در کلکته در آلبرت هال نطق کرده و آثار موجود باقی مانده از سید افغانی ثابت می سازد که سخنرانی سید جمال‌الدین افغانی در مورد «تعلیم و تعلم» بوده است...»

مولانا ابوالکلام آزاد در مجلات که مسؤلیت آن را به عهده داشت، مثل الهلال و البلاغ، آثار و افکار سید جمال‌الدین را به نشر می سپرد و پوهاند جاوید از همین آثار در بخش دو مقاله اش استفاده نموده است. و تحت عنوان فرعی «یاد آوری» و می نگارد: «پنجاه و اند سال در دوران تحصیل به اتفاق ادیب نامور سرور گویا اعتمادی خدمت استاد محیط طباطبایی بودم، تا آن جای که به یادم مانده، استاد طباطبایی - گذرنامه سید جمال‌الدین افغانی را که بنا به امر ناصرالدین قاجار شاه ایران برای انجام ماموریتی صادر و تازه بدست مرحوم طباطبایی رسیده بود، به حاضرین نشان داد. شادروان گویا اعتمادی آن را ملاحظه بر اصالت آن تصدیق فرمود، عکس این پاسپورت در مطبوعات هم نشر شده است...» در صورتیکه سید جمال‌الدین هم افغانی است، بنا به امر ناصرالدین شاه قاجار برایش پاسپورت داده میشود و آن هم به گمان من در ارتباط سفری است که سید جمال‌الدین افغان جهت مذاکره به با روس ها به «سن پترزبورگ» با حاجی حسن امین الضراب، اعزام گردید و این سفر بخاطر مبارزه با انگلیس ها را پذیرفت و برای وحدت نظر روس ها با شرق و مسلمانان، فعالیت های انجام داده است که در نامه هایش به الحاج محمد حسن امین الضراب، بعد از عودت اخیر الذکر به ایران، اشاراتی دارد و در مقاله از نگارنده به آن اشاره شده است، اگر چه یک نظر غیر خوشبینانه دیگر هم وجود دارد که

ایرانیان به خاطر اینکه بتوانند سید جمال الدین را از آستانه، (آستانه نام یکی از شهر های ترکیه بود) به ایران احضار کنند، برایش گذرنامه صادر کردند تا حکومت ترکیه یقین کند که سید جمال الدین تبعه ایران است و موصوف را به ایران تسلیم بدارند.

اما خوشبختانه ترکیه آن را نمی پذیرد و سه تن ایرانی دیگر را در ترکیه که در تابعیت ایرانی شان شکی ندارد، ایشان را به ایران تسلیم می دارد الله اعلم .

مترجم در اینجا از نویسنده نام نبرده تنها به ذکر اینکه یک عیسایی آزاد خیال است اکتفا می کند، «آزاد خیال» تعبیری از واژه «روشنفکر» به زبان اردو است که هنوز در شبه قاره هند در میان اردو زبانان کار برد دارد و این عیسایی آزاد خیال همانا جرجی زیدان است که د سال ۱۸۶۱ در بیروت لبنان تولد شده است و سپس به آرزوی تحصیل طب رهسپار مصر شده و در آن دیار مقیم گردیده است . به گمان من ملاقاتی میان او و سید جمال الدین در قاهره رخ نداده است زیرا سید در سال ۱۸۷۹ م از مصر اخراج شده است و با در نظر داشت این قرینه که جرجی زیدان در لبنان یک بار شامل فاکولتهء دوا سازی شده و مدتی بعد، آن را ترک گفته و شامل فاکولته طب شده است و باز قصد سفر به مصر را کرده است. احتمال آن زیادتر این است که با سید دیداری در قاهره نداشته است، اما با شاگردان سید از نزدیک آشنا بوده، به ویژه با شیخ محمد عبده آشنایی ژرف داشته است . او که با زبان های عربی، عبری، انگلیسی و فرانسوی آشنا و همه را در لبنان فرا گرفته بود، با آمدن به مصر به صفت ترجمان با انگلستان همکاری داشت و در سفر جنرال گوردن در ۱۸۸۵ م جهت محاصره مهدی سودانی و جنگ با وی، نیروهای اشغالگر انگلیسی را به سودان همراهی کرده است، اما عشق و علاقه او نگارش و روزنامه نگاری بوده است . جرجی زیدان در آغاز کار با نشریه «المقطم» چاپ قاهره همکاری داشت و کتاب های زیادی به خصوص در تاریخ اسلام نگاشته است و از کارهای ماندگار او تأسیس ماهنامه «الهلال» است که آن را در ۱۸۹۲ م تأسیس کرد و تا وقت وفات یعنی ۱۹۱۴ م آن را ادامه داد و بعد از وفات پسرانش امیل زیدان و شکری زیدان راه پدر را ادامه دادند.

این ماهنامه هنوز هم بعد ۱۲۴ سال در قاهره نشرات دارد و الهلال به مؤسسه بزرگ نشراتی تبدیل شده است و دفاتر زیادی دارد. من گاه گاه به کتابخانه آن در قاهره سر زده از آثار موجود در آن استفاده می کنم. «الهلال» در پهلوی نشر منظم و ماهوار الهلال کتاب هایی را به نام «کتاب هلال» با داستان ها و ناول ها و کتابهایی را برای کودکان به

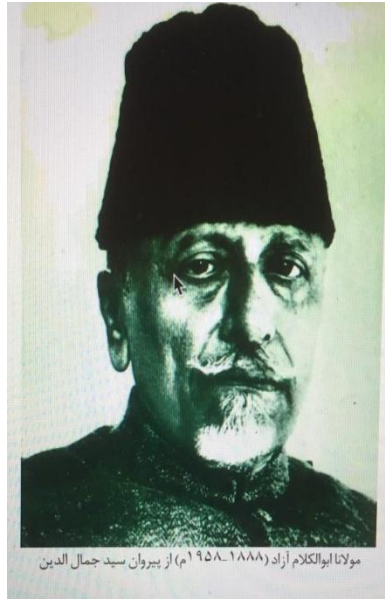


نشر می رساند که کتاب های چاپ شده از طرف این مؤسسه به صدها عنوان کتاب بالغ می گردد. هفته نامه « المصور » نیز یکی از مجلاتی است که از طرف این مؤسسه کهن به نشر می رسد.

نوت: آنچه در رابطه بیانیه مرحوم علامه سید جمال الدین افغانی در صفحات قبلی خواندید، جناب محترم فاضل در رساله خویش بنام سده سید چنین می نویسد: « به هر ترتیب با دلایل بالا، نظر اینجانب این است که سید جمال الدین افغانی بیانیه اش را در «آلبرت هال» کلکته در نوامبر سال ۱۸۸۲ م ایراد کرده است، نه آن طوری که استاد خسروشاهی و داکتر سید مخدوم رهین سال ۱۸۷۲ می گویند و نه آن گونه که پوهاند جاوید و مرحوم سیدقاسم رشتیاً ۱۸۷۹ م تسجیل می کنند و شاید هم نه آن گونه که علامه حبیبی سال ۱۸۸۳ م می نویسد.

اما درنبنشته شادروان پوهاند جاوید، نقطه قابل بحث حضور مولانا ابوالکلام آزاد، در میان شنوندگان سخنرانی سید جمال الدین افغانی در آلبرت هال کلکته است که با در نظر داشت هر چهار نظر ۱۸۷۲ م ( خسروشاهی و سید مخدوم رهین ) ۱۸۷۹ م (پروفیسور جاوید) ۱۸۸۳ م (علامه حبیبی) و نظر اینجانب ( ۱۸۸۲ م) دقیق نمی باشد. به این دلیل دقیق نمی باشد که ابوالکلام آزاد، به قلم خودش نگاشته است در صفحه بعد مطالعه بفرمایید:

## مولانا ابوالکلام آزاد



ابوالکلام آزاد که در ذوالحجه سال ۱۳۰۵ قمری یعنی ۱۸۸۸ میلادی تولد یافته است، بناء با در نظر داشت هر چهار روایت، ابو الکلام آزاد، اصلا در آن تاریخ، تولد نیافته است، چه جای که نوجوان باشد و محصل و به سخنرانی سید هم گوش فرا دهد. به خصوص اگر این معلومات را نیز بیفزاییم که ابوالکلام آزاد، در سال ۱۸۸۸ میلادی، در مکه مکرمه تولد شده است، نه در سرزمین هند و در سال ۱۸۹۸ میلادی یعنی یک سال بعد از وفات سید جمال الدین، همراه پدر دانشمندش مولوی خیر الدین، به هندوستان آمده است، فقط همین مسأله صحت دارد که ابوالکلام بعد از عودت از مکه مکرمه، در حالی که ده - یازده ساله بود، همراه با پدر در کلکته، رحل اقامت افکندند و سید جمال الدین افغانی هم یک سال قبل از آن رویی داد، در استانبول وفات یافته بود . اما یک نکته را نباید فراموش کرد که مولانا آزاد، در ماهنامه‌هایی که مسئولیت آن را برعهده داشت، مثل الهلال و البلاغ چاپ هند، آثار و افکار سید جمال الدین را به نشر،

می‌سپرد. شادروان پوهاند عبدالاحمد جاوید در بخش دوم مقاله اش که در زمستان سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی در شماره‌ی چهارم مجله آریانای برون‌مرزی، به مسئولیت پوهاند رسول رهین، در کشور سویدن، به چاپ رسیده است، در پایان مقاله‌اش و قبل از حسن ختام - که سروده‌ی استاد خلیلی در مورد سید جمال‌الدین است - تحت عنوان فرعی «یادآوری» می‌نگارد:

«پنج‌جاه و اندی سال پیش در دوران تحصیل با اتفاق ادیب نامور سرور گویا اعتمادی خدمت استاد محیط طباطبایی بودیم تا آنجا که به یادمانده، استاد گذرنامه‌ی سیدجمال‌الدین افغانی را که بنا بر امر ناصرالدین‌شاه برای انجام ماموریتی صادر و تازه به دست مرحوم طباطبایی رسیده بود، به حاضران نشان داد.

شادروان گویا اعتمادی آن را ملاحظه، بر اصالت آن پاسپورت تصدیق فرمود. عکس این پاسپورت در مطبوعات هم نشر شده است. مرحوم پوهاند جاوید، بر این یادآوری خود تبصره، نه نموده است و شاید برداشت از موضوع را، به خوانندگان واگذار نموده باشد، اما در این شکی نیست که استاد محیط طباطبایی، طوری که از سایر نبشته‌هایش برمی‌آید، همه «هم و غم» او، ایرانی ثابت نمودن سیدجمال‌الدین بود، از همین‌رو به کتاب «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین» اثر آن مرحوم که داستان پاسپورت سید را تذکر داده است، مراجعه می‌کنیم و سپس بر آن تبصره می‌نماییم. در کتاب یادشده، آمده است:

«در سال ۱۳۲۶ ش که موضوع انتقال استخوان‌های سید از اسلامبول به کابل پیش آمد و بی‌خبری یا غفلت برخی از رجال نامی علم و ادب تهران که دست دولت وقت را در اقدام اساسی و جدی برای تعیین سرنوشت استخوان‌های سید سست کرده بود، ناگزیر درصدد تحقیق موضوع برآمدم. از روی حدس صائب و تطفن و به کمک برخی قراین که از مرحوم وثیق حضور کارمند قدیمی دفتر نخست‌وزیری شنیده بودم، در جستجوی این گنجینه نامعلوم به جناب آقای مهدوی نماینده مجلس شورا و فرزند ارشد امین‌الضرب دوم مراجعه کردم و نتیجه‌ای به دست نیاوردم.

جناب دکتر یحیی مهدوی پسر دیگر آن مرحوم که همان روز در خانه برادر بزرگ حضور داشتند، حدس زدند که ممکن است منظور در میان صندوق‌های متعدد اسناد و دفاتر تجارتهی مرحوم جدشان که سال‌های دراز است در صندوق‌خانه‌های در بسته، مانده است، بتوان جست و یافت و شخصا قبول زحمت کردند. چون حسن نیت کامل در کار

بود، سر اولین صندوقی که گشوده شد، کیف و اوراق سید که منظور اینجانب بود و در پی آن، سایر اسناد و کتب او به دست آمد.

صورت آخرین تذکره او را که از «وینه» صادر شده بود و توی کیف دستی او بود در مجله تهران مصور بعداً انتشار یافت و عین آن در تهران به سال (۱۳۲۷) بر سرور گویا شاعر افغانی و جاوید ( پوهاند جاوید-) دانشجوی افغانی و در سال ۱۳۲۹ در علیگر بر دکتر هادی حسن و شیخ عبدالغفار که بزرگ‌ترین مسلمان هندی واقف بر سرگذشت سید جمال‌الدین بود».

به گفته بزرگان: که از اشتباه چکیده یک قلم، هزاران قلم دیگر همان اشتباه را مکرراً می نویسند، و خوانندگان را در کجراه میبرند. محترم فضل الرحمن فاضل که یقیناً شخصیت فاضل و ارجمندی هستند، و با زحمات زیاد تمام اسناد موثق را پیدا و اشتباهات نویسندگان قبلی را برملا کرده اند، قلم شان رسا و عمرشان پایا باد. که چشم مارا به واقعیت ها باز کرده است.

## علامه پوهاند عبدالحی حبیبی



دانشمند محترم جناب فضل‌الرحمن فاضل، نظریات شادروان پوهاند حبیبی را از کتاب «نسب و زادگاه سید جمال‌الدین افغان»، چنین نقل می‌کند. البته با اختصار در اینجا آورده ام.

علامه عبدالحی حبیبی کتاب ارزشمند به نام «نسب و زادگاه سید جمال‌الدین افغان» ... نگاشته اند: «سید علی پدر سید صفدر چندی گذرش به همدان افتاد و دوباره به محل اصلی اش کتر افغانستان عودت کرد و در همان جا «کتر» وفات نمود و در «دو نهی پشت» کتر مدفون است... همین قریه که بنام شیرگر نیز یاد شده مولد سید جمال‌الدین افغانی است... سید محمود پاچا از بنی اعمام سید صفدر که داماد وزیر اکبر خان غازی بود، حکمران مطلق کتر شد نظر به رقابت های فتودالی میان سید صفدر «پدر سید جمال‌الدین» و بنی اعمام پسر سید نظیف به میان آمد، سید صفدر و دودمان اش از کتر به کابل وارد شدند که سید جمال‌الدین در آن وقت عمر بیش از (۶- الی ۷) سال نداشت. سید صفدر برای نجات از دسایس درباری به نیت حج با اولاد و ال خود از راه قندهار و هرات به زیارت امام هشتم و مشهد شتافت و از آنجا در اسدآباد همدان با قاضی میر شرف‌الدین حسینی خویشی و سکونت و قرابت کرد. چونکه پدرش «سید علی» به

سادات همدانیان سابقه آشنایی داشت « صفحه ۴۳ » کتاب نسب زدگان سید جمال الدین افغان... هم چنان پوهاند حبیبی می افزاید « سید علی جد سید جمال الدین » پدر سید صفدر « در راه زیارت حرمین، راهش به همدان ایران افتاد. مدتی در آنجا بوده و با خانواده سادات همدانی آشنایی او شد.» صفحه « ۴۷ » کتاب نسب زدگان سید جمال الدین افغان.

استاد حبیبی از تمام آن قرابت سید جمال الدین افغان با این خاندان و وجود خواهران و برادر و « مادر ناسکه » مادراندر و پدرش استنباط می گردد... سید صفدر زمانی که به همدان می رود خانم اولش « مادر سید جمال الدین » وفات میکند و خانم دوم از اهالی سادات همدانی به همسری میگیرد. ... استاد حبیبی برای پیدا کردن نام اجداد و بنی اعمام سید جمال الدین به کتاب محاکم کمر که یکصد سال قبل ماکیت سادات کمر، در آن ضبط و « ثبت » است، مراجعه نموده و قبرهای نیاکان سید را در کمر معلوم نموده است.

۱-- اسعدآباد کمر که اغلب مورخان رسمی و غیر رسمی در افغانستان، آن را زادگاه سید جمال الدین افغانی میدانند... در نخستین زندگینامه سید جمال الدین افغان در مصر به قلم شیخ محمد عبده نگاشته شده است زادگاه سید جمال الدین « اسعد آباد کمر » ثبت گردیده است.

در افغانستان این نام مربوط ولایت کمر میباشد، نیاز به جعل کاری نیست.

۲- سید علی پدر کلان سید جمال الدین که گذری به همدان نمود و با سادات همدان آشنایی حاصل کرد. و بعد دوباره به افغانستان عودت کرد و در کمر مدفون است. یعنی که سید علی از افغانستان برای دیدن سادات ساکن در همدان رفته بود و برگشت.

۳-- سید صفدر، پدر سید جمال الدین که به اسدآباد همدان رفته در آنجا ازدواج مجدد نموده است.

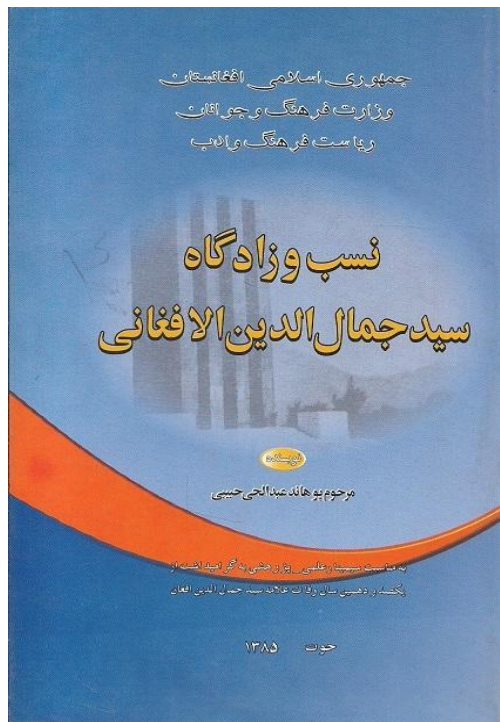
۴- خواهر زادگان سید جمال الدین افغانی، آیا از خانم افغانی سید صفدر می باشد و یا از خانم سادات دومی ساکن ایرانی او.

۵-- نوشته های پوهاند حبیبی شعار گونه نیست روی تحقیقات علمی، اسناد و دلایل استوار است. زمانی که سید صفدر پدر سید جمال الدین به نیت زیارت حرمین روانه

همدان می شود، سید جمال الدین افغان جهت فراگرفتن دروس در مدرسه ابوحنیفه در کابل ادامه داده است. پوهاند حبیبی در باره شجره سازی سید نظیف الله و الواح قبور نیکانان سید جمال الدین میگوید که دقیق نیست و اعتبار ندارد.

بلکه قبور اجداد سید جمال الدین در کُنر افغانستان است. و زمانی که سید صفدر به اسدآباد همدان رفته و مادر سید جمال الدین یعنی زوج افغانی اش، وفات و زوج دوم از سادات همدانی گرفته است و در همان جا وفات یافته است. مرحوم علامه عبدالحی حبیبی در همین می افزاید که سید صفدر پدر زمان سفرش به همدان سید جمال الدین وی را همراهی نکرده است زیرا وی نسبت فراگرفتن دروس در کابل بوده است و سید صفدر با بقیه خانواده به همدان رفته است و یا اگر سید جمال الدین هم رهسپار همدان شده باشد و نظر به ادعای ایرانیان شاگرد شیخ مرتضی انصاری می بود، با ان ذکاوت سرشار و تبحر علمی، بایست بر بالاترین مقام مرجعیت جهان تشیع، تکیه میزد. بنأ ادعای ایرانیان و نوشته میرزا لطف الله و الواح قبور نیاکان سید جمال الدین دقیق نیست و اعتبار ندارد، بلکه اجداد سید جمال الدین در کُنر افغانستان است و تنها سید صفدر بعد از وفات مادر سید جمال الدین؛ یعنی زوجه افغانیش به همدان رفت و همسری از سادات همدان گرفت و در همان جا وفات کرد.»

سلسله نسبش تا محدث شهیر ترمذی رسیده، در حضرت امام حسین ختم می گردد. خاندانش در مضافات کُنر افغانستان است، خیلی معتقد به و موثوق علیه افغانان می باشد.



تصویر کتاب نسب و زادگاه سید جمال الدین افغانی از فیسبوک سید جمال الدین افغانی کاپی شده است.

نوت: جناب محترم فاضل در ختم صفحه (۱۹۴) و همچنان در پاورقی آن صفحه « کتاب بیدارگر عصر » چاپ پنجم خویش می نگارد :

« در لابلای این رساله چاپ شده چند جای از تصرف استاد عبدالهادی خسروشاهی در متن و ترجمه، حرف زده ام که آن استوار بر متن کتاب نشر شده از طرف ایشان است. اگر ایشان، آن متن های تصرف شده را، از جای دیگر نقل کرده باشد که تذکر نداده است، پوزش می خواهم و تصرف شرمبار را خیانت در امانت، آن هم امانت « علم » می دانم و تصرف کننده نخستین را ملامت می نگارم.

این گونه تصرف را خجالت آور می دانم و خاموشی طرف مقابل را به تعبیر شادروان استاد خلیل الله خلیلی « سکوت شرم بار » می خوانم و بیشتر تبصره نمیکنم.

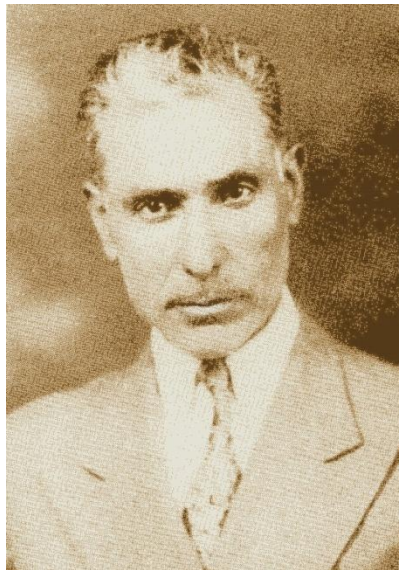
در صفحه (۲۵۹) کتاب « بیدارگر عصر » جناب محترم فاضل طی یک یادداشت، سه موضوع مهم را قابل بحث می داند این که:



« اول - سفر چهار ماهه سید جمال الدین به کابل در عهد پادشاهی عبدالرحمن خان  
دوم - دیدار سید جمال الدین با کارل مارکس، در لندن  
سوم - سفر سید جمال الدین به امریکا »  
منابع که روی آن بایست اعتماد کرد و تاریخ دقیق این سه بحث بیان بکند وجود  
ندارد، تا پژوهشگران بتوانند این روی دادها را ردیابی نمایند.  
از خواننده گرامی آرزو برده تا برای تکمیل این سه بحث مشوره ها و معلومات جدید  
شان را برای محترم فاضل دریغ نفرمایند.

## افغانستان در مسیر تاریخ

«اثر مرحوم میر غلام محمد غبار»



کتاب افغانستان در مسیر تاریخ اثر گران‌بهای تاریخ‌نویس شهیر مرحوم میر غلام محمد غبار را ورق زدم در صفحه (۵۹۲) کتابش چنین نوشته است: «... امیر شیرعلی خان بعد از فتح کندهار، به کابل سپاه کشید و امیر اعظم خان بمقابله شتافت. ولی در غیاب او محمد اسماعیل خان از چاریکار به کابل حمله کرد و مردم به نام امیر شیرعلی خان تسلیم شدند. در محل کیچه مرسل قشون امیر محمد اعظم خان نیز بر ضد او قیام کردند. امیر اعظم خان به تخارستان فرار کرد و با سردار عبدالرحمن خان یکجا شد. امیر شیرعلی خان هنوز در کابل نیامده بود که امیر اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان، با قشون تازه دم به خط غزنی در حرکت افتادند. امیر شیرعلی خان در سپتمبر (۱۸۶۷) میلادی در محل ششگاو به قشون مخالف رزم داد و، غالب شد. و سرداران هر دو فرار کردند و حکومت انگلیسی هند آنان را دعوت به اقامت هند نمود. اما ایشان از راه

سیستان به مشهد رفته و از آنجا سردار عبدالرحمن به بخارا و باز به سمرقند رفت. سردار محمد اعظم خان راه تهران برداشت و اما در عرض راه بیمار شد و بمرد و در بسطام دفن شد. سردار محمد اسحق خان پسر «اعظم خان از راه بلخ به ماوراءالنهر فرار کرد. در این صورت دست انگلیس از داشتن رقبای قوی در مقابل امیر شیرعلی خان خالی ماند. برعکس سلطنت امیر شیرعلی خان از این تاریخ ( ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۸ ) میلادی یعنی بعد از پنج سال خانه جنگی ها ده سال دیگر در افغانستان مستقر ماند و امیر شیرعلی خان فرصت اصلاحات در کشور یافت.

### دوره ریفورم :

«در قرن نهم در کشور های مستقل اسلامی یک قرن نهضت های اجتماعی و سیاسی بود که بیشتر به شکل عکس العمل در برابر تجاوزات استعماری اروپایی ها بوجود آمد. چنانکه در ترکیه از نصف اول این قرن اصلاحات نظامی و مدنی عثمانی عملی شد. و در نصف دوم آن پروگرام های اصلاحی ترتیب و تقویه گردید.

همچنان در نصف دوم قرن نهم در ایران نهضت اصلاحی بمیان آمد. گرچه این نهضت ها به جایی نرسید و رهبران نهضت در هر دو کشور چون رشید پاشا و مدحت پاشا و مرزا تقی خان ناکام از بین رفتند .

مهدا زمینه برای یک انقلاب اجتماعی آینده، هموار شده میرفت. هم زمان با نهضت این کشور ها در افغانستان نیز در نصف دوم قرن نهم راه اصلاحات گشاده گردد.

یکی از پیش قدمان این نهضت سید جمال الدین افغانی بود. که در سال (۱۸۵۷) میلادی به دربار امیر دوست محمد خان پیوست و پس از مرگ امیر دوست محمد خان در دربار امیر شیرعلی خان باقی ماند. البته در بار امیر دوست محمد خان استعداد استفاده از این مرد بزرگ انقلابی را نداشت، ولی امیر شیرعلی خان توانایی آن را داشت که از چنین شخصی به نفع کشور استفاده نماید. سید جمال الدین در سن نوزده (۱۹) سالگی بدریا آمد و یازده سال باقی ماند. در حالی که قبلا از (۱۸۵۵ الی ۱۸۵۷) میلادی تقریباً سه سال در هند و عراق و شام و حجاز سفر کرده و از علوم اروپائی و فلسفه جدید بهره ور گردیده بود.

اما اقامت سید جمال الدین افغانی در دربار افغانستان مصادف ایامی بود که امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان مشغول تامین ولایات داخلی و خانه جنگی ها بوده، مجال توجه به افکار و نظریات سید جمال الدین را نداشتند.

بعد از این که امیر شیرعلی خان بعد از پنج سال مجادله نوا تست مملکت را تامین کند، رقبا را براند و فرصت اصلاحات را بدست آرد. در اثر تحریک مغرضین سیاسی امثال محمد رفیق خان لودی و غیره بین امیر شیرعلی خان و سید جمال الدین افغانی روابط برهم خورد. زیرا سید جمال الدین درعهد امیر دوست محمد خان چندی معلم پسرش - سردار محمد اعظم خان، رقیب آینده امیر شیرعلی خان بود. پس همین که در سال (۱۸۶۸) امیر دوست محمد خان شکست آخرین را بخورد و به ایران پناهنده شد.

امیر شیرعلی خان چنین تلقی گردید که سید جمال الدین پناه گاهی طرفداران سردار محمد اعظم خان خواهد شد. در حالی که سید جمال الدین افغانی جداً طرفدار دولت مرکزی بوده و در مرگ امیر دوست محمد خان، سید جمال الدین افغانی، سردار محمد اعظم خان را در هرات واداشت که به برادر کوچک خود « امیرشیرعلی خان » بیعت کند.

زمانی که سید جمال الدین تمایل امیر شیرعلی خان را به خارج شدن خود از افغانستان احساس کرد، پذیرفت و طبق امر امیر شیرعلی خان قول داد که از راه ایران عبور و سردار محمد اعظم خان را ملاقات نکند.

سید جمال الدین در روز وداع در ارگ بالاحصار کابل، تمام نظریات و پروگرام های اصلاحی خود را که در یک طومار طولی نوشته بود به شاه تقدیم نمود. شاه به خوشی پذیرفت و وعده تطبیق آن را در مملکت داد.

سید جمال الدین افغانی از آن به بعد در هندوستان، مصر، شام، استانبول، ایران، روسیه، فرانسه، لندن و جرمنی به مسافرت های متعددی، فعالیت های متنوع نمود. او در طی این مسافرت ها فعالیت های تدریسی مینمود و کنفرانس ها میداد و گاهی مقالات و رسالات در جریده می نوشت. و گاهی هم به تشکیل حزب و مبارزه بایکات مردم را رهبری میکرد. او با رجال های سیاسی و علمی اروپا تماس های بسیار میگرفت و به نفع مشرق زمین فعالیت میکرد.

سید جمال الدین در افغانستان که زیر سیستم ملوک الطوایفی کوفته میشد، دولت قوی مرکزی را می خواست - در ایران و ترکیه که دولت های مرکزی موجود بود، رژیم

دموکراتیک طلب می کرد، در هندوستان و مصر که زیر سم ستور استعمار اروپا « انگلیس » لگدمال بودند مبارزه ملی و ضد استعمار را مشتعل می ساخت. در کشور های اسلامی آسیا و آفریقا بغرض تمرکز قوا در مقابل اروپای متجاوز اتحاد اسلام ( پان اسلامیزم ) را شعار می داد.

این عالم مشرق زمین و فیلسوف اسلامی یک ادیب و نویسنده فاضل، یک مرد سیاسی و انقلابی و خطیب آتشین نفس مشهور و بی باکی بود، که توجه عمیق مراکز سیاسی و علمی اروپا را به خود می کشید. او از هر مستعمره و هر کشور استبدادی رانده میشد. پشت سلاطین مستبد اسلامی از هیبت این مردی که تنها کتابی و قلمی در دست و چین و دستار در تن داشت، میلرزید.

ناصرالدین قاجار پادشاه مستبد ایران بدست یک تن از پیروان این شخص « سید جمال الدین » کشته شد.

داکتر تقی آرابی (ایرانی) در این مورد می نویسد: « ... تخم انقلاب سیاسی نیز بوسیله مرزا آقاخان کرمانی و سید جمال الدین افغانی و غیره پیروانش کاشته میشود که صدای آن اول دفعه به وسیله تیر مرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه بلند میشود و به فریاد مشروطه خواهی منتهی میگردد.

هم چنین سید جمال الدین افغانی درهند، مصر و ترکیه نهضت های جدید سیاسی را بوجود آورد . بالاخره این مرد بزرگ افغانی در نهم مارچ ( ۱۸۹۶ ) میلادی در شهر استانبول - به مرض خناق و تداوی یک داکتر شبیه ناک به عمر (۵۸) سالگی دیده از دنیا بست و با قدردانی جم غفیری از مردم در قبرستان شیوخ دفن گردید، در حالی که از کثرت هجوم مردم (۱۸) تن در زیر پای های مشایعین مرده بودند. مزار سید جمال الدین افغانی در (۱۹۲۴م) - توسط یک آمریکایی بنام ( مستر چارلس گیرین سفیر سابق در چین ) اعمار گردید.

نعلش سید جمال الدین افغانی در (۱۹۴۴) م- به وطن اصلی اش افغانستان منتقل و در مقبره ء خاص در ساحه علمی شهر کابل دفن گردید.

برمیگردیم در مورد طومار که سید جمال الدین به امیر شیرعلی خان داده بود. امیر شیرعلی خان بعد از استقرار سلطنت در صدد تطبیق پروگرام های اصلاحی به اساس پیشنهادات سید جمال الدین برآمد و همه را در معرض اجرا قرارداد، در مدت ده سال انکشاف در امور اقتصادی، فرهنگی پیشه ورزی و مخصوصاً اسلحه سازی، پرورش

حیوانات توجه نمود. چون مساعی دولت امنیت داخلی را برقرار کرده بود، ساختمان راه های پیشرفت و تسهیلات تجارتي فراهم شد. تا جایی که می توان گفت برای بار اول در جامعه فیودالی افغانستان زمینه روئیدن جنین سرمایه داری آماده گردید..... وقتی که امیر شیرعلی خان برای انکشاف تولیدات زراعتی کشور هم بزل مساعی نمود و آن که از زیر فشار و سنگینی تحمیلات رسمی بر شانه دهقان بکاست. میرزا یعقوب خان خافی نویسنده هم زمان امیر شیرعلی خان در جلد اول تاریخ خود ( پادشاهان متاخر افغانستان) می نویسد که قبلا در سه ماه اول سال شمسی ثلث مالیات آینده زمین بطور پیشکی از طرف دولت حواله و تحصیل میگرددید. در حالی که محصولات زمین سه ماه بعد برداشته میشد. هم چنین معاش سپاه و مامورین دولت بالای مالیه دهندگان حواله می گردید و با فشار و ظلم از مردم حصول میشد.... این همه بار دوش زارع و دهقان بود. همین طور در شهر ها پیشه ور و کسبه کار و مردم زیر تحمیلات افراد سپاه و افسران اردو قرار داشتند. این روش باعث آزار دهقان و پیشه ور و سد راه پیشرفت حرفه و زراعت بود.

امیر شیرعلی خان مناشیری صادر و دساتیری وضع نمود که: عوارض و مالیات زمین تا پیش از رسیدن محصولات زمین، پیشکی گرفته نشود. - وقتی که محصول فرا می رسید، خود مالیه دهنده، مالیات را تحویل کرده و سند رسمی حاصل نماید. ولی محصول و تحصیلدار بالای مالیه دهنده نرود. معاشات افسر و عسکر و مامور دولت بالای مالیه دهندگان حواله نشود. و این معاشات از خزانه دولت پرداخته شود. هم چنین سپاه دولت نمی تواند در داخل شهر های کشور اقامت کند، یعنی محل بود و باش دایمی اردو خارج از شهر های باشد تا به مردم زیاده روی بعمل نیاید .

وقتی که شیر علی خان شهر مستحکم شیرپور را در شمال شهر کابل در سال (۱۸۷۰ م - م) بنیاد نهاده شد. بیشتر از پنج سال روزانه شش هزار نفر کارگر و تقریباً یک هزار معمار و نجار در آن تعمیر مشغول کار شدند. اجرت روزانه شش هزار کارگران ( که عسکر بودند) ماهانه پنج روپیه اضافه بر اصل معاش شان پرداخته می شد. در حالی که قبل از آن اعمار ساختمان ها، راه ها همه بشکل اجباری و « بیگاری» بر دوش دهقان و سایر مردم تحمیل می گردید. این شهر تاریخی در ساحه دو هزار جریب زمین در دور را دور تپه بی بی ماهرو و دیوار های خارجی و داخلی به بلندی بیست فوت و قشله نظامی اعمار گردید. عرض دیوار ها مستعد گردش توپ بود ... گل آن عمارت در زیر پای فیل ها

پخته میشد. اما هنوز این شهر آباد نه شده بود و دیوار های شرقی و غربی آن تکمیل نگردیده بود که جنگ دوم انگلیس و افغان آغاز گردید و اعمار شهر ناتمام ماند و به مرور زمان منهدم گردید.... هم چنان در زمینه فرهنگ، امیر شیرعلی خان دو مکتب بطرز جدید یکی ملکی و دیگر نظامی تاسیس کرد و مطبعه لیتو گرافی به اهتمام مرزا عبدالعلی خان در بالاحصار کابل دایر نمود. در همین مطبعه بود که از سال ( ۱۸۷۵- م ) جریده مشهور و نخستین جریده افغانستان بنام شمس النهار در (۱۶)

صفحه ماه دو یا سه بار منتشر می گردید. نماینده این جریده در خارج کشور حاجی محمد حسن خان متهمم داگخانه « پست» در پشاور (مدیر پسته) بود. رسالات مربوط به عالم عسکری و تکت های پسته نیز در همین مطبعه به چاپ میرسید در حالی که قبلاً کتب طرف احتیاج نسخه قلمی بود و یا چاپ مطبعه هند « مستعمره انگلیس » بود. امور نظامی افغانستان در عهد امیر شیرعلی خان انکشاف نمود، اردوی افغانستان تحت نظام ودسپلین قرار گرفت. ... تربیه نظامی به واسطه تعلیم گاه ها و تعلیم نامه ها بعمل می آمد. در عقب اردو کارخانه های توپ ریزی، تفنگ سازی، با مکازین های فنی مورد استفاده بود.

بعلاوه توپ و تفنگ خارجی و اسلحه سابق وطنی اینک از کارخانه توپ ریزی کابل ماهانه یک توپ بیرون می آمد و تفنگ و کرچ و باروت به مقدار بیشتری از کارخانه ها استحصال می گردید.... در اردو مثل دربار یونیفورم ( کلاه پتلون، کرتی، و بالاپوش ) قبول شد. روی این همه پیشرفت ها که همه افکار و اندیشه سید جمال الدین بزرگوار بود و در زمان امیر شیر علی خان علمی میشد و بر قدرت اقتصادی و قدرت دولتی می افزود، دولت بریتانیا با این قدرت ها مخالف بود.... با آنکه سیاست خارجی امیر شیرعلی خان مسالمت آمیز بود. او دعوی ارضی با هیچ همسایه و حتی با انگلیس نداشت، هدف اساسی او حفظ تمامیت خاک های موجوده افغانستان بود و بس.

.. اما انگلیس چنین چیزی را نمی خواست زیرا اساس « علت » تجاوز نظامی را در افغانستان ( جنگ اول ) هنوز زنده و پایه دار تلقی میکرد. این علت همان تخیل تسلط بر یکی از مهم ترین سنگرهای نظامی آسیا وسطی یعنی کوه های هندوکش بود. انگلیس ها این سلسله کوه های بزرگ را « سرحد علمی» هند انگلیسی نام گذاری کرده و یک بار برای رسیدن به این سرحد علمی تقریباً چهل سال پیشتر، چهل هزار عسکر و افسر خود

را در افغانستان از دست داده بودند. اما این شکست نمی توانست نصب العین اساسی انگلیس را از بین ببرد.»

مرحوم غبار از صفحه (۵۹۲ تا ۵۹۹) با جزئیات مفصل تمام پیشرفت ها و اقدام نیک امیر شیرعلی خان را بنابر طوماری که از قلم سید جمال الدین در نزد خود داشت، عملی می نمود نوشته است. بنده « نویسنده این سطور» مطالبی که مربوط به افکار و هدایت سید جمال الدین افغانی بود، فشرده یادداشت کردم.

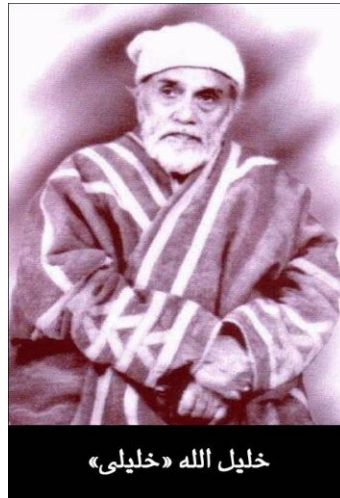
بنأ دشمنی انگلیس ها با سید بزرگوار از همین جا شروع شده بود و کشور به کشور وی را تعقیب و تبعید می کردند.



امیر شیر علی خان معاصر سید جمال الدین افغانی



### استاد سخن خلیل‌الله خلیلی



خلیل‌الله «خلیلی»

استاد خلیل‌الله خلیلی زمانیکه به حیث سفیر افغانستان در بغداد ایفای وظیفه می‌کرد، جمهوری عربی مصر در مشورت با افغانستان تصمیم گرفت تا محفل بزرگی را تحت عنوان «فی ذکری الامام السید جمال الدین الأفغانی بمناسبة مرور مائة عام هجرية علی حضوره إلی مصر» یا به مناسبت سپری شدن صدسال به حساب هجری از نخستین حضور سید به مصر، تجلیل و بزرگداشت به عمل آورد.

این نکوداشت که توسط مجلس اعلای شئون اسلامی مصر صورت گرفت، به این مناسبت هیأت عالی رتبه ای تحت ریاست پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور افغانستان به قاهره آمد که مرحوم محمد داود رئیس‌جمهور افغانستان نیز به این مناسبت فرخنده، پیامی فرستاده بود که توسط دکتور نوین قرائت گردید.

استاد خلیل‌الله خلیلی که به حیث سفیر افغانستان در بغداد ایفای وظیفه می‌کرد، عضویت هیأت افغانی را دارا بود.

استاد خلیلی راجع به زندگی نامه سید جمال‌الدین افغانی، خطابهء عالمانه ای به زبان عربی ایراد کرد که در بخش آن چنین آمده است:

« کأنی بصوته الداوی الرزین یسمع من خان الخلیلی و قد احاط به تلامذه کأنی بعینیه النابضتین المشرقتین تنظران إلینا، إلی حاضر الشرق، إلی المسلمین بقلق، تنظران إلی القدس إلی أولى القبلتین ، إلی أرض الإسراء أرض الأنبیاء و قد دنسها الصهاينة الأرجاس .

بید اُنی اُری بعینیه القلقتین ماء و ناراً. اُری دموع الأسی و نار الغضب. لم لا فاطائر الحر یسمع صوت الشهداء شهداء فلسطين العزیزة الجریحة المظلومة».

گویا صدای سنگین او « استاد خلیلی » از محله در حالی شنیده می‌شود که شاگردانش پیرامون او حلقه زده‌اند . گویا من او را می‌بینم که با چشمان متحرک و روشن خود به سوی ما می‌نگرد. اوضاع شرق و مسلمانان را با نگرانی نظاره می‌کند و به بیت المقدس نخستین قبله مسلمانان و سرزمین اسراء و معراج و سرزمین پیامبران خدا چشم دوخته است، به سرزمینی که توسط صهیونیست‌ها، پلید و آلوده شده است، من درچشمان نگران سید جمال‌الدین افغانی آب و آتش را می‌نگرم، اشک‌های غم، اندوه، آتش غضب و خشم را مشاهده می‌کنم، چرا چنین نباشد؟، زیرا پرنده آزاد صدای شهیدان را می‌شنود، صدای شهیدان عزیز، جراحت دار و ستم‌دیده فلسطین را .

استاد خلیلی هم‌چنان حاضران آن همایش بزرگ را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«لم یکن مصلحنا الأكبر نابغة الشرق قدوة الثوار نصیر المظلومین السید جمال الدین الأفغانی ملک زمان واحد أو مکان ما فنداؤه الإنسانی خالد و هو تلمیذ القرآن و ابن الشرق البار و ملک الأمة الإسلامیة .»

اصلاح‌گر بزرگ ما نابغه شرق، الگو و پیشوای انقلابیون و یاور ستم‌دیدگان سید جمال‌الدین افغانی، به زمان و مکان خاصی مربوط نبود، بلکه صدای انسانی و بشردوستانه او جاودان است و پایدار. او شاگرد دبستان قرآن، فرزند صالح و نیکوکار شرق و ملک همه امت اسلامی و همه بشریت می‌باشد.

استاد خلیلی در آن کنفرانس یک عزل و یک قصیده برای سید جمال الدین افغانی قرائت کرد .

« این قصیده در صفحه (۸۳۴) دیوان خلیل الله خلیلی درج می‌باشد.

دهر، بی اهل نظر عرصه جانفرسایی است  
 سهمگین غمکده ای، رنج فزا صحرایی است  
 شور حق گز نشدی مشتعل از سینه طور  
 اهل انصاف نگویند که سینا جایی است  
 آفرینش چو تن و چشم وی ارباب دل است

چشم اگر نیست جهان پیکر نابینایی است  
نیست گر قافله سالار شناسای طریق  
کاروان رهسپر منزل نا پیدایی است  
خلق، آشفته افکار دلاویزی اند  
هر که برشاهد حق شیفته و شیدایی است  
نشود دستخوش سیر حوادث هرگز  
ای خوش آن نقش که بر لوح قلوبش جایی است  
مُلک دلها نشود فتح به جز فضل خدای  
به حوادث نرود نقش حقیقت از جای  
مدتی وهم براندیشه جهانبانی داشت  
دیو در کشور جم تخت سیلمانی داشت  
مایه ناز بشر، کاخ گران پایه عدل  
پیش سیلاب مظالم سر ویرانی داشت  
گوهر حق که همه کون مکان قیمت اوست  
در کف آز و هوس روی به ویرانی داشت  
یوسف مصر حقیقت شده زندانی وهم  
چشم بر بدرقه همت کنعانی داشت  
وقت آن بود که درهم شکنند بند فسون  
آنکه در بازوی خود معجز عمرانی داشت  
وقت آن بود که پامال کند مرز ستم  
حق که بر مُلک خدا حکم جهانبانی داشت  
ناگهان پرده برافگند فروغ تحقیق  
باز آورد جهان راز غوایت به طریق  
این ضیاء بارقه مطلع بطحایی بود  
مشعلی مقتبس ز نور یداللهی بود  
تیز پرواز عقابی که به یک جلوه قدس  
تنگ بر همت او طارم مینایی بود  
نعره دعوت حق بود که بیدار کند

هرگران خواب که در بند تن آسایی بود  
 آنکه ره گم شدگان سفری گیتی را  
 مشعل نور هدی، شمع شناسایی بود  
 تا دمد روح نو اندر تن افسرهء شرق  
 راستی در دَمش اعجاز مسیحایی بود  
 آنکه اکنون بدل خاک سپردیم اورا  
 دل بیدار جهان دیدهء بینایی بود  
 آفتاب فضلا، نخبه احفاد رسول  
 نخل شاداب وطن، دوحهء زهرای بتول  
 آه ای سرور و سرحلقه روشن گهران  
 سید راست روان، میر مبارک نظران  
 سنت قدسی آبا ز تو روشن گردید  
 پسر نیک بود حافظ دین پدران  
 پردهء ظلمت دیرینه اوهام فگند  
 پرتو فیض تو از دیده کوتاه نظران  
 منکر مهر درخشان نبُود جز خفاش  
 منکر ذات تو کس نیست به جز بی بصران  
 مادران ناز به فرزند فرهمند کنند  
 بیشتر ناز کند بر تو وطن از دگران  
 مهربان مادر کشور نگران بود به تو  
 دگر از رنج فراق تو نباشد نگران  
 چاک کردند کنون سینهء زیبای وطن  
 تاکنی جای در او ای دل دنای وطن!  
 کوهساریکه به چرخ است سرتمکینش  
 ننشیند سرهر بام و دری شاهینش  
 طبع شهباز ترا نیز نیفتاد پسند  
 آشیانی به جهان جز قلل سنگینش  
 این همان خانه سنگ است که پرداخت وطن

بهر آسایشت اندر دل مهر آئینش  
 پس از این بر تو صبا مشک فشان خواهد بود  
 از در ودشت وطن با نفس مشکینش  
 کوهساران فلک سا همه شب ذکر کنند  
 روزگاران ترا با فلک و پروینش  
 هر بهاری که شود سبز گلستان وطن  
 بر مزار تو کند هدیه گل و نسرينش  
 شمع بالین تو افکار جوان خواهد بود  
 نور اندیشهء صاحب نظران خواهد بود  
 سید! اولاد وطن منتظرانند همه  
 روی بنما که به سویت نگرانند همه  
 پیش تابوت تو کهسار وطن از سر صدق  
 بهترین گوهر خود باز فشانند همه  
 رود هایی که به بالین تو میگفت سرود  
 در قدوم تو کنون مویه کنانند همه  
 منظر دیدهء صاحب نظران مسند توست  
 جای دارند که برچشمیت بنشانند همه  
 دست از رخنهء تابوت برون آر که خلق  
 بوسه از دست تو یکبار ستانند همه  
 دیر باز آمده ای عاشق دیدار تو ایم  
 قد علم کن که تورا دیده توانند همه  
 دیر باز آمده ای چشم وطن در ره توست  
 آرزو های همه در همه جا همره توست

استاد خلیل الله خلیلی ملک الشعراى افغانستان، قصیده دیگر نیز به مناسبت صدمین  
 سال ولادت حضرت سید جمال الدین افغانی سروده است که از همان دیوان استاد خلیلی  
 صفحات ( ۴۳۹ — ۴۴۲ ) ثبت میباشد، نقل شده است.

راز تعالی و بقای حیات — طنطنهء کار گه کاینات  
 مقصد خوبختی و فرخندگی — ما حصل و لذت این زندگی  
 عظمت این عالم کون فساد — حکمت حق بسته به دانش نهاد  
 هست قیاسات رقای ملل — بر سر اسباب هنر مستدل  
 نازش هر قوم به مردان اوست — بسته به افکار بزرگان اوست  
 می دهد امروز به مافتخار — سید با فضل و فضیلت شعار  
 روشنی دیدهء بینای شرق — قلب قوی، دست توانای شرق  
 آیت حق، حجت پروردگار — فخر زمین، نابغه روزگار  
 از اثر دانش گیتی فروز — وهم بر انداز و خرافات سوز  
 بود در آن عهد پر از اضطراب — چشم جهان بین مسلمان به خواب  
 پیکر اسلام زهم ریخته — مشرق و مغرب به هم آویخته  
 وحدت اسلام مجزا ازهم — عضو ز عضو شده بیجا زهم  
 در بدل وحدت و مهرو وفاق — جای گزین گشته بلای نفاق  
 قبله ء حق، مهبط دین هدی — کعبهء مومن، حرم کبریا  
 بود دران معرکهء دار و گیر — در کف امواج حوادث اسیر  
 هند جدا گشته و افغان جدا — تُرک جدا، کشور ایران جدا  
 بود نظامیه دارالسلام — پی سپر جور جفاء و السلام  
 نی اثر از حکمت قرآنیان — عاشق اسطوره یونانیان  
 حکمت او منحصر قیل و قال — کرده به پا بر سرحرفی جدال  
 گشت در این معرکه ء هولبار — بارقهء نور ازل آشکار  
 سید ما، قافله سالار شرق — پرده برافگند ز اسرار شرق  
 دیدهء بیدار دلان باز کرد — رسم کهن راه نو آغاز کرد  
 سلسله از گردن شیران کشید — تفرقه از جمع دلیران کشید  
 صلح بیآورد و صلاح امم — تازه طریقی به فلاح امم  
 سیلی حق بر رخ ایام کوفت — نوبت دین برسر اهرام کوفت  
 فخر وطن فاضل نام آور!! — شیردلا! پاک نژادا! سرا!  
 کرده به فضل تو جهان اعتراف — از خود و بیگانه بدون خلاف  
 فلسفه پیرای اروپا، رنان — گشت به مدح هنرت تر زبان

شد به شگفت از دل دانای تو — معتقد روح توانای تو  
تو به جهان طرح نو انگیختی — زندگی و دین به هم  
آمیختی

ای به تو تاریخ وطن ارجمند — کشور کهسار به تو سربلند  
می کند امروز به میلاد تو — ناز به خود کشور آزاد تو  
باد زما بر تو درود و سلام  
تا ابدی ای سید ذوالاحترام

صفحات (۵۴۳ الی ۵۴۵) دیوان استاد خلیلی







صفوة اولی الامم و قدوة ارباب الشيم السوي  
الحاج احمد خان لانا مال مصونا بعناية الرحمن

انني قد حلت لانا ببلدة انت ساكنها و منك بجمتها و بك محاسنها  
فكبت اليك هذه الوريقة زعمتني انك تقبل بين اطراف الزمان  
و اختبارك اجناس الان ترغب ان تعلق كل من و عنك  
الدمر و حنك العصر و لو كان في كرن تحقير مترين على حسيب  
فان كان الامر كما رايت فيا لخطي ابدا و و الله فنت اول  
من غرة القمر - و اني جهلا بحدت الدقة في هذه البلدة  
نزلت في خان غريب عفن لا يكتنه الله الصديق و تدوين  
بسم الجارون سراي كرم بلدي عرض ) والسلام

جمال الدين حسين الدقني

نامه سيد جمال الدين افغانى به سرتيب الحاج احمد خان

نشر شده در حریده کاوه چاپ برلين

بیرلاگره


۷۲۲



السید جمال الدین

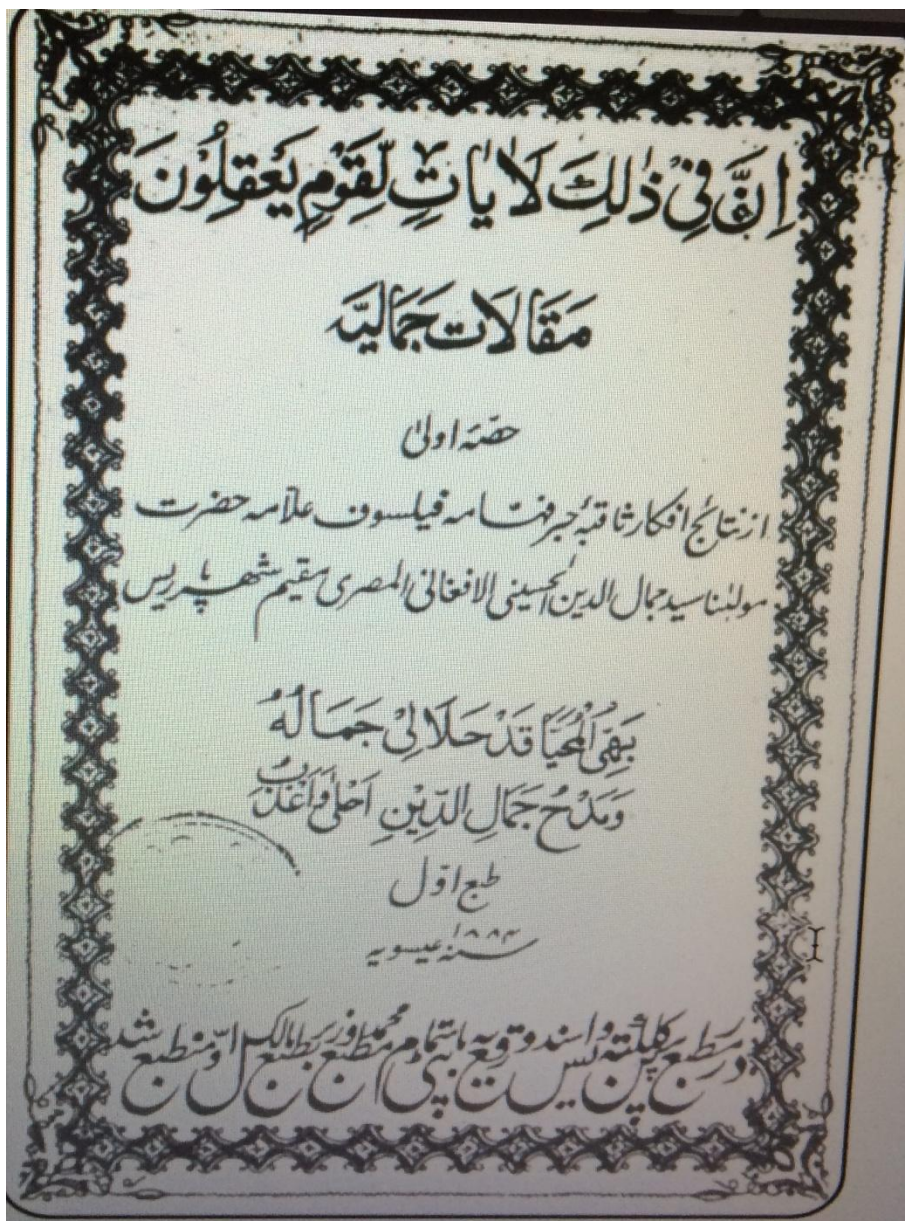
شیخ محمد عبده

کلکسیون العروة الوثقی



شیخ محمد عبده در ایام جوانی؛ دوران همکاری با سید جمال الدین  
افغانی در نشر «العروة الوثقی»





ان فی ذلک لآیات لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

مَقَالَاتِ جَمَالِیَّةٍ

حصه اولی

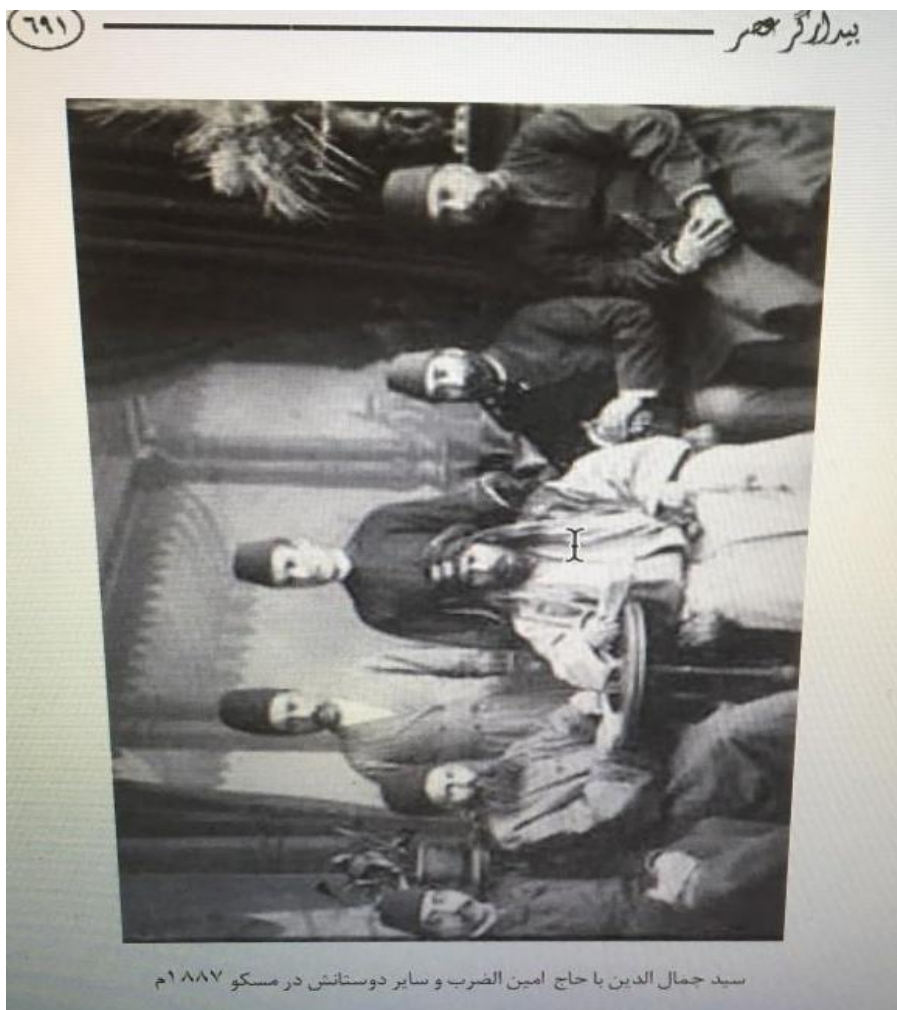
از نتائج افکار ثاقبه جبرف نامہ فیلسوف علامہ حضرت  
مولانا سید جمال الدین الحسینی الافغانی المصری مقیم شہ پاریس

بہی المحیا قد حلانی جمالہ  
مدح جمال الدین اخلی و اغدہ

طبع اول

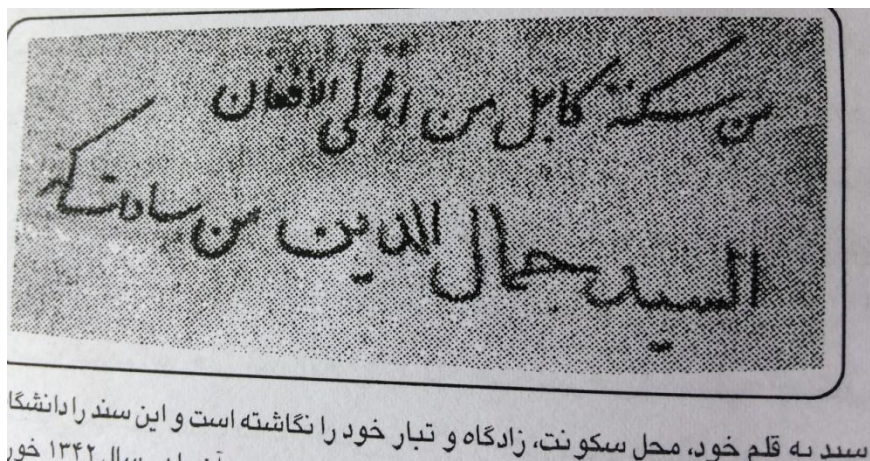
سنہ ۱۸۸۳ عیسویہ

در مطبعہ کلکتہ و اسد و توحہ با تمام مجامع و مطبعہ مولانا سید جمال الدین الحسینی افغانی مصری مطبعہ



## ادیب اسحاق

اسحاق نویسنده و ادیب بزرگ شامی که در سال (۱۸۵۸) م- در یک خانواده ء ارمنی در دمشق تولد یافتو در لبنان به تحصیل علوم پرداخت و در (۲۰) بیست سالگی در سال (۱۸۷۶) م- به قاهره آمد و به جمع شاگردان سید جمال الدین افغانی پیوست و به تشویق سید جمال الدین افغانی جریده «مصر» در سال (۱۸۷۷) م- در اسکندریه و بعداً جریده ء «التجاره» را تاسیس کرد. ادیب اسحاق از جمله شاگردان انقلابی است که بعد از تبعید سید جمال الدین او هم از مصر اخراج گردید و رهسپار فرانسه شد و در آنجا جریدهء « مصر القاهره» را در اواخر (۱۸۷۹) م - تاسیس کرد. اما در پاریس بیشتر ماندگار نگردید دوباره به لبنان برگشت. در حالی که ۲۹ بیست نه سال عمر داشت در سال (۱۸۸۵) م- وفات یافت. از آثار باقی مانده او کتاب «الدرر» یعنی « مروارید ها» است که مجموعه ایست از سروده ها و نوشته های او که توسط دوستانش بعد از وفاتش گردآوری و چاپ گردیده است. « برگرفته شده از رساله سیده سید. ف فاضل»





**هر چه در یک جامعه  
تعصبات قومی و  
مذهبی شدیدتر باشد  
آن جامعه از سعادت  
و آبادی بی بهره تر  
خواهد بود.**

دوستان گرانقدر!

کتاب گرانبهای محترم فاضل چاپ نخست آنرا مطالعه کرده بودم و از جناب محترم فاضل صاحب اجازه گرفتم تا در مورد این اثر گرانبها چیزی بنویسم، ایشان مهربانی کرده چاپ پنجم کتاب بیدارگر عصر را برایم ارسال نمودند، با اظهار سپاس از مهربانی ایشان میخوامم، مقدمه چاپ پنجم کتاب بیدارگر عصر را که به قلم دانشمند محترم فاضل صاحب نگاشته شده است و نظریات بعضی دانشمندان و قلم بدستان دیگر افغانستان را نیز در این رساله کوچک، جهت مطالعه دوستان محترم تحریر بدارم.

جناب محترم فاضل از دیوان روان شاد خلیل الله خلیلی از صفحه (۸۳۴) متن کامل این قصیده ء شیوا را در روز خاک سپردن عظام رمیم «پیکر» حضرت سید جمال الدین افغانی در روز شنبه دهم جدی (۱۳۲۳) خورشیدی بر آرامگاه از طرف استاد سخن شاعر معروف ما «خلیلی» خوانده شد. درج چاپ پنجم کرده است و شما قبلا آن را مطالعه کردید.

## به نام خدای غفار

مقدمه چاپ پنجم، چاپ قاهره

الحمد لله و الصلاة والسلام على حبيبنا و مولانا رسول الله و على آله و صحبه و من والاه.

«بیدارگر عصر» سید جمال‌الدین الحسینی الافغانی، اینک در کمتر از یک دهه برای پنجمین بار به زیور چاپ آراسته می‌گردد. این بار در قاهره شهری که سید جمال‌الدین دوران پر ثمر جوانی و زندگی اش را در آن سپری کرده و حتی سبب جاودانگی نام او شده است.

شاگرد نجیبش محمد عبده که بعدها به بلندترین مقام رسمی مذهبی، یعنی ریاست دارالافتای مصر و سودان تکیه زد، اثر «نیچریه» سید را از زبان فارسی به زبان عربی تحت عنوان «الرد علی الدهریین» ترجمه می‌کند و در مقدمه مفصلی بر آن رساله، زندگی‌نامه استاد خود را به رشته تحریر می‌کشد، نبشته‌ای که از سال ۱۸۸۶ م به این طرف هرکسی که راجع به سید جمال‌الدین افغانی، در سراسر دنیا چیزی نگاشته، از آن زندگی‌نامه و ترجمه آن به زبان‌های زنده جهان، بهره برده است.

سید افغانی در قاهره به تربیت شاگردان پرداخت و در سیستم آموزش و روزنامه نگاری، انقلابی ایجاد کرد و در مبارزه سیاسی آنانی را پرورش داد که بعد ها مصریان ایشان را ناجی خود دانستند و تا امروز از آنان به نکویی یاد می‌کنند که در پیشاپیش شان «سعد زغلول پاشا» رهبر و پیشوای قیام مردمی ۱۹۱۹ مصر قرار دارد. از همین رو، بعید نیست که سعد زغلول پیشوای مردم مصر بگوید:

«لست خالق هذه النهضة كما قال بعض خطبائكم، لا أقول ذلك ولا أدعيه، بل لا أتصوره. انما نهضتكم قديمه من عهد محمدعلي و عرابي و للسيد جمال الدين الأفغاني و أتباعه و تلاميذه أثر كبير فيها و هذا حق يجب أن لانكتمه، لأنه لا يكتف الحق إلا الضعيف».

(من پدید آورنده این نهضت نیستم، آن‌گونه که سخنرانان شما می‌گویند، من نه این سخن را می‌گویم و نه این ادعا را دارم و نه هم چنین می‌اندیشم. این نهضت شما کهن



است، از زمان محمدعلی و عربی، چنانچه سید جمال الدین و پیروان و شاگردانش، نقش بزرگی در آن داشته اند. این حق و حقیقتی است که بایست آن را نپوشانم، زیرا جز افراد ناتوان، کسی حق را کتمان نمی‌کند).

یا رهبر واقعی جنبش « افسران آزاد » جمال عبدالناصر شخصیت محوری قیام ۲۳ جولای - ۱۹۵۲ میلادی حرکت انقلابی خویش در برابر نظام شاهی مصر را متأثر از اندیشه‌های سیدجمال‌الدین افغانی می‌داند و به صراحت می‌گوید: « این اسم جمال الدین الأفغانی، یقترن بحركات كفاحنا وثورتنا».

( نام جمال الدین افغانی با جنبش های مبارزاتی و انقلابی ما پیوندی ناگسستنی دارد). از هنگامی که در ۲۴ جولای ۲۰۱۳ م، به قاهره آمدم یکی از آرزوهایم این بود تا پژوهش‌های خویش در مورد سید جمال‌الدین را ادامه دهم و به آثاری که در محیط‌های دیگر، دست نیافته ام، در اینجا دست یابم.

با وجود مصروفیت‌های وظیفوی و توجه به غبار زدایی از روابط کهن و فراموش شده میان مصر و افغانستان و یادآوری از گذشته‌های پر افتخار دوستی میان دو ملت، یاد « بیدارگر عصر » هرگز فراموشم نمی‌شد و به مطالعه آثاری که در گذشته صرف کاپی آن یا ترجمه‌های آن را به دست داشتم، در قاهره به اصل آن نبشته‌ها دست یافتم که یکی از آن گنجینه‌ها، مجله « الهلال » به مدیریت جرجی زیدان بود که زندگی‌نامه سیدجمال‌الدین را در همان هفته‌های نخست وفاتش یعنی اول اپریل ۱۸۹۷ میلادی - در قاهره به چاپ رسانده بود.

یکی از خوشبختی‌های من در قاهره آشنایی با سید جمال‌الدین شناس شهیر و متعهد مصری پروفیسور دکتور محمد عماره بود، شخصیتی که برای نخستین بار آثار عربی سید جمال‌الدین را در ۱۹۶۸ میلادی تقریباً نیم قرن قبل از امروز، جمع‌آوری و به چاپ سپرد و از بیش از نیم قرن به این سو در مورد سید جمال‌الدین ما، به تحقیق و پژوهش ادامه می‌دهد.

بناء حضور در قاهره فرصت خوبی بود تا نخستین نبشته‌هایی را که شاگردان و پیروان سیدجمال‌الدین افغانی مثل شیخ محمد عبده، عبدالقادر مغربی، جرجی زیدان، شیخ محمد رشید رضا، عبدالرحمن الرافعی، دکتر عثمان امین، شیخ محمود ابوریه و دیگران نگاشته بودند، مجدداً مطالعه کنم و یافته‌های جدید را در چاپ «بیدارگر عصر» در قاهره، بیفزایم و اشتباهاتی را هم تصحیح نمایم.



در قاهره افزون بر اینکه «بیدارگر عصر» را آماده چاپ کردم چندین کتاب راجع به سید جمال الدین افغان هم وطن خویش از جمله «الرد علی الدهریین» یا ترجمه عربی رساله «نیچریه» سید جمال الدین که در زمان زندگی ایشان در بیروت به چاپ رسیده بود، با همه پیشگفتارهایی که در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ بر آن کتاب نگاشته شده بود، گردآوری و به چاپ رساندم.

این کار مورد پسند یکی از مهمترین ادارات نشر و چاپ در مصر یعنی «دار الشروق الدولیة» قرار گرفت و قرار است ایشان نیز آن کتاب را به تیراژ گسترده‌تر و با قطع و صحافت عالی تر به نشر بسپارند.

در قاهره بود که به یاد نخستین مقاله‌ای افتادم که یک سده قبل در مطبوعات افغانستان یعنی در سال ۱۹۱۶ م و دقیق تر در ۲۲ سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی در کابل نشر شده بود. بناء آن مقاله را که در حقیقت ترجمه زندگی‌نامه سید جمال الدین افغانی از مجله «الهلل» مصری بود، همراه با نبشته و تبصره نهایت مهم علامه محمود طرزی، با افزودن حواشی و تعلیقات سودمند، تحت عنوان «سده سید از روزنه سراج الاخبار» در قاهره به چاپ رساندم.

اینک که «بیدارگر عصر» آماده چاپ شده است، به خاطر اهمیت تاریخی‌ای که مقاله «سراج الاخبار» دارد، با حذف پی نوشت هایش، آن را در بخش پیوست‌های این چاپ، جای دادم.

کتاب «بیدارگر عصر» که در چاپ‌های قبلی حاوی سه فصل بود، در چاپ قاهره فصل چهارم را بر آن افزودم و آن فصل را به «بازتاب‌ها» اختصاص دادم که در حقیقت نقد و تبصره‌هایی است که بعد از چاپ نخست و دوم «بیدارگر عصر» از طرف هموطنان عزیز به نشر رسیده بود، تا آنجایی که مقدور بود و آن نبشته‌هایی که را در اختیار داشتم، در آخر این کتاب افزودم. متأسفانه به چند نقد و تبصره دیگری که در یک دهه گذشته در مورد «بیدارگر عصر» به چاپ رسیده، نسبت عدم دسترسی، نتوانستم آن‌ها را در این چاپ بیاورم. آرزومندم تا در چاپ‌های بعدی بتوانم آن نبشته‌ها را نیز بر «بیدارگر عصر» بیفزایم تا بازتاب دیدگاه‌های آن فرهیخته‌گان، مورد بهره دیگران نیز قرار گیرد.

آرزومندم خوانندگان ارجمند برای بهتر شدن محتویات بیدارگر عصر، نگارنده را با ارائه نقدها و دیدگاه‌های شان یاری فرمایند.

از همه کسانی که در اهداء و اعارهء مأخذ، تهیهء اسناد، عکس‌ها و تایپ این کتاب با اینجانب صمیمانه، همکاری نموده‌اند، از ژرفنای دل سپاس گزارم و برای‌شان تندرستی و سربلندی آرزوم می‌کنم.

خدای خیرالناصرین کارساز همه باد! آمین  
فضل الرحمن فاضل

مارچ ۲۰۱۷ م - قاهره - جمهوری عربی مصر

( ۱۲۰ سال پس از وفات بیدارگر دوران، سید جمال الدین الأفغانی )

بسمه تعالی

## تقریظ

به قلم مولانا محمد حنیف حنیف بلخی

رسالهء دل‌پذیر و با ارزش « بیدارگر عصر » را از آغاز تا پایان آن با دقت مطالعه و از مضامین دل‌کش و لذت‌آفرین آن محظوظ شدم، واقعا تذکر کارنامه‌های آن فرزند خردمند و حریت‌پسند کشور یعنی حضرت سیدجمال‌الدین افغانی که فلسفهء آزاد منشی او باعث افتخار تاریخ افغانستان است، شنونده و خواننده را به سوی یک زندگی آزادگی و سرافرازی رهنمون می‌شود، به ویژه که گردآورندهء مضامین آن نویسنده والاگهر جناب فضل‌الرحمن فاضل که با کمال دقت موضوعات دل‌پسند را در آن شیرازه بسته اند، جالب تر و جذاب تر عرضه داشته است.

اینکه این دانشمند رساله‌اش را به نام شخصیت بزرگوار کشور دکتور عبدالغفور روان فرهادی اهدا نموده، به گیرایی و جذابیت آن نیز بیفزوده است.

و از همه دل‌پذیرتر و گیرنده تر اینکه نخست از یاد بود مجلهء عالم گیر آن سیدالسادات (عروء الوثقی) رساله‌اش را آغازیده و با کمال توانایی، در بارهء نام و نشان سید افغانی و اولین محرر آن شیخ محمد عبده و سیدهادی خسروشاهی و دیگر سیدجمال‌الدین شناسان بزرگ، روشنی انداخته است.

چه، همین نشریه برگزیده ( عروء الوثقی ) نخستین داعی وحدت اسلامی بود که دانشمندان وقت را با فرآورده ها و مضامین گیرای خویش دل‌باخته افکار آن سید والاگهر و بیدارگر نمود که از همان روزگار تا این عصر همه دانش‌وران افغانی، پارسی، مصری، ایرانی و هندی به نام نامی آن پیشتاز آزادی می‌نازند. اگرچه درگذشت زمانه‌ها منابعی که از نشر عروء الوثقی در هراس بودند، در مسیر آن سنگ اندازی می‌کردند و می‌خواستند با انواع حیل، آب آن سرچشمهء آزادی را مخلوط و مسدود بسازند و خود آن سالار بیدارگر را به خوف و خطر رو به رو نمایند، مگر مردان حق شناسی نیز وجود داشتند که در فراز و فرود آن عهد از فراز منبر « عروء الوثقی » که گنجینه افکار آن سید

افغان زادهء والاتبار گفته می‌شد و جهان اسلام را به یگانگی و اخوت دعوت داشت به زنده نگه داشتن آن در تلاش بودند. خلاصه اینکه جناب محترم مؤلف رسالهء « بیدارگر عصر» با قلم اخلاص مند خود در این رساله با کمال زحمت و دقت از حضرت سیدجمال‌الدین حسینی یاد دهانی کرده آن بیدارگر عصر را حسب توان بشری معرفی کرده است که این پژوهش و نگارش او قابل تقدیر است.

اگرچه از مقام و منزلت سید افغانی کسی منکر شده نمی‌تواند و زندگی او با افکار عالی که داشت در فضای تاریخ همه ممالک اسلام مانند آفتاب درخشش دارد، باز هم یادآوری و بخش و پخش افکار دینی و سیاسی او لازم است. آن جناب علیه الرحمه از وطن داران دانشور و بزرگوار کشور ما بوده و افتخار بی‌مانند همه افغان ها می باشد، اخلاق، دیانت، غیرت و دلاوری، سیاست و وطن دوستی شان نزد همه ثابت است.

نویسنده این سطور چند سال پیش مردی را در شهر مزار شریف دیده بودم که به نام « حاجی سیاح » شهرت داشت و در یکی از حجره‌های طرف جنوب روضهء مبارکه حضرت علی کرم الله وجهه به صورت گوشه گیری سکونت پذیر بود و چنین معلوم می‌شد که زادگاهش از سرزمین لغمان است، زیرا با بزرگان لغمانی که در مزار شریف زیست داشتند، رفت و آمد بیشتر داشت و مردم فهمیده مزار شریف به صحبت‌های او علاقه‌مند بودند و همواره حجرهء فقیرانهء او از حضور علاقه مندان گرم بود و تحفه‌ها برایش می آوردند و بعد از گذشت زمانی، موصوف مریض و در همان حجره به حق جان سپرد. او می گفت: ده سال اخیر زندگی مرحوم سیدجمال‌الدین افغانی در خدمت او قرار داشتم، حتی بعد از آنکه آن جناب را در سرزمین ترکی به شهادت رساندند، آن جناب را خودم غسل داده کفن کردم. نامبرده همواره در صحبت هایش از افکار و کارنامه‌های آن سید بیدارگر، قصه‌های دلنشین و بیدار کننده داشت و با ابراز نظریات آزادانه آن سید والا تبار، مجلس خود را گرم می ساخت.

این بود خلاصه یادآوری آن سید حسینی نژاد افغانی که دانشمند محترم فاضل صاحب در رسالهء شان از او بیان داشته‌اند و اینک تحت عنوان «عروة الوثقی» از هشتادمین سالگرد وفات آن سید والا گهر به نظم یاد نموده، گفتار خود را خاتمه میدهم :

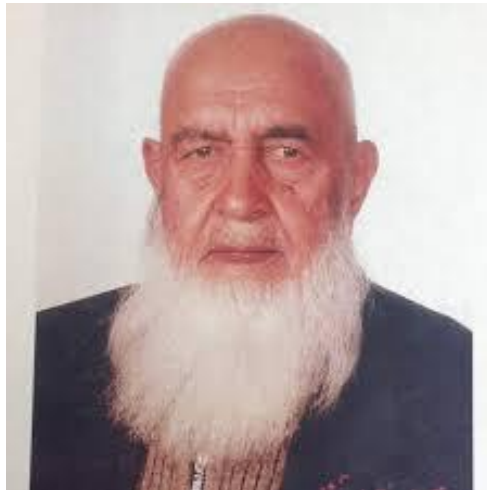
اندرین فصل نو فرخنده فال ----- فرصت زیبایی و عهد وصال  
در میان مستی و شور و شغف ----- کردم از پیر خرمنندی سؤال

کاین هیاهو ویان شعار و همهمه ----- چیست اندر پای این هشتاد سال  
یادبود کیست اندر ملک ما ----- گشته بر پا بر اساس بی مثال  
یعنی اندر قلب قلب آسیا ----- سالگرد باشکوه وبا جلال  
کیست آن مرد گزین زنده دل ----- شرق افکار او در وجد و حال  
آنکه از نیروی تبلیغات او ----- کاخ استعمار گشته پایمال  
آنکه روی سینهء مام وطن ----- عروۃالوثقی او عقد لال  
روی من دید و بخود لرزید و گفت ---- و گفت پاسخ من با کمال اشتعال  
« سیدالسادات مولینا جمال ----- زندگی از گفتار او سنگ سفال

محمد حنیف حنیف بلخی

کابل افغانستان - حصه سوم خیرخانه  
مورخ ۲۸ حمل ۱۳۹۲ مطابق ۲۰ مارچ

## نامهء پروفیسور عبداللہ بختانی خدمت گار



برادر عزیز القدر و گرامی!!!

جناب فضیلت همراه فضل الرحمان فاضل صاحب! (سفیر افغانستان در اوکراین) آرزومندم که همواره در پناه فضل و کرم خداوندی باشید. «... به مزدهٔ چاپ دوم کتاب پژوهشی بنام «سید جمال الدین الحسینی الافغانی - بیدارگر عصر» که به خامهٔ توانای شما نگاشته شده خرسندی دلم دو برابر فزونی یافت .

نسخه‌یی از آن دفتر دانش را لطیف‌جان بهاند تا عبدالرحیم جان رسانیده و به من رسید. نسخه‌یی از این کتاب را شما از روی مهربانی به من لطف فرموده بودید. در این بار به کمک عملیۀ روانی تداعی معانی، از آنچه خوانده بودم و باز خواندم می‌خواهم بگویم: شیوه پژوهش شما خیلی ستودنی است. چه خوب که مانند یگان کس دیگر بیشتر از نشان دادن سند حکم صادر نمی‌کنید. بلکه سند یا سندها را بررسی کرده، در انجام خود به خود دانسته می‌شود که نتیجه چیست؟ شما هم جایی که خواسته باشید با دقت و رشادت نظرتان را آشکارا می‌نمایید.

زبان نوشتهٔ تان از آرایش خودخواهی و خودنمایی پاک، ساده، زیبا و روش نگارندگی پژوهشی تان خیلی ارزشمند و مطابق معیارهای آکادمیک است. بابت‌گیری سرچشمه‌های

چشم‌گیر چایی، خطی و شفاهی از زبان‌های عربی، دری، پشتو و انگلیسی یک اثر وزینی را پی‌ریزی نموده‌اید.

امیدوارم که در گذشت پنج شش سال از چاپ اول کتاب تا امروز، نوشته‌ها و گفته‌های نوی هم به دست آورده و آنرا در چاپ دوم جابجا نمایید. در این راستا با کسب اجازه، سخنان خدمت‌گار به این گونه پیشنهاد می‌شود.

در چاپ نخستین گاه‌گاه جاجا نام جناب «سید جمال الدین افغان» به‌گونه کوتاه تر «سید جمال: چاپ شده است.

من بنده الله خدمت‌گار شما، در یک سمینار که در باره سید در کابل برگزار شد و در یکی از گفتارها بار بار از وی به گونه «سیدجمال» نام برده شد، باجدیت گفتم که در خانواده‌ها بزرگسالان نام خردسالان شانرا با مهربانی این چنین کوتاه می‌سازند. اگر این کار از روی مهرورزی هم باشد از سوی مهتران به کهتران بوده است.

نام سید جمال‌الدین افغان که با بزرگی دانش، خرد و خدمت‌گزاری خویش در بزرگسالی چشم از جهان پوشیده است، همواره باید چنانچه هست «سید جمال‌الدین افغان» گفته و نوشته شود:

زبان مادری و پدری و خانوادگی سید، چنانچه در چاپ اول کتاب شما به آن اندکی روشنی انداخته شده است، پشتو بوده است.

اگر از کتاب «د سید جمال‌الدین افغان د ژوندانه هدف» بخش «د سید جمال‌الدین افغان ژبې» روایت‌ها و درایت‌های دیگر به آن افزوده شود. ادعای یاد شده را مستدل تر خواهد ساخت.

بخش ( سال شمار زندگی سید... در صفحه ۲۴۹ چنین آغاز یافته است: "تولد سید جمال‌الدین در شیرگر (اسدآباد کنر). باید گفت: سید نامبرده در قریه سدرگت (صفدرگت) ولسوالی کوز کنر فعلاً مربوط ولایت ننگرهار زاده شده و در آغاز جوانی، مدتی در قریه (شیرگر) مربوط ولسوالی کامه ولایت ننگرهار درس خوانده است.

در آغازین بخش کتاب "د سید جمال‌الدین افغان د ژوندانه هدف" درباره زادگاه جناب شان روشنی گسترده تر انداخته شده است. پس در بخش "سالشمار... چاپ دوم می‌توان نوشت:

تولد سید جمال‌الدین افغان در قریه صفدر گت ولسوالی کوزکنر ولایت ننگرهار.

و برای مباحث آینده پژوهشگران خیلی سودمند خواهد بود اگر همه آن نگارش درباره زادگاه سید با حواله مآخذ در آغاز یا انجام چاپ دوم افزوده شود.

سخنی که باید درباره آن پژوهش تازه تر، ژرفتر و گسترده تر روی دست گرفته شود، این خواهد بود: شماری از برادران ایرانی، سیدجمال‌الدین افغان را به لهجه خودشان «مال ایران»، خوانده‌اند، در حالی که سید موصوف «مال» هیچ کسی نه بوده، بنده و مخلوق الله جل مجده می باشد که چنانچه گفته آمدیم، در قریه صفدرگت کمر افغانستان در خانواده مشهور «سادات کمر» به دنیا آمده، زبان مادری، پدری، قومی، محلی و ملی وی افغانی یا پشتو. در این گونه موارد اکنون به باورمندی به «العاقل یکفیه الاشارة» به اشارات فوق اکتفا ورزیدم و با باورمندی به این نکته که دروازه تحقیق الی ماشاءالله باز است، چشم امید به پژوهش‌گران دانشمند مانند شما دوخته، در کار چاپ دوم کتاب برای تان توفیق مزید خواستارم.

ستاسو خدمتکار عبدالله بختانی



## خواجه بشیر احمد انصاری



«در این دو سه ماهی که گذشت دو رسالهٔ سودمند از دو فرهنگی بسیار عزیز برایم رسید که اولی اش «راه نیستان» بود و دومی اش «بیدارگر عصر». مجموعهٔ «راه نیستان» که به اهتمام سخنور وارسته جناب عبدالقیوم ملک‌زاد چاپ شده بود در همان زمان معرفی گردید و «بیدارگر عصر» که محصول خامهٔ سیال جناب فضل الرحمان فاضل است، موضوع این مقال می باشد. من که در این مدت سخت مصروف یک بحث کوچک دانشگاهی بودم با دیدن سیمای کاریزماتیک «بیدارگر عصر» با خود تعهد نمودم تا در نخستین لحظهٔ فراغت، رساله را سر تا پا مطالعه و سپاسنامه‌ای عنوانی نویسندهٔ بزرگوار آن بنویسم.

کار هر دو نویسندهٔ دانشور در وقت بسیار مناسبی چشم قشر کتاب‌خوان کشور را روشن نمود زیرا این هر دو اثر به دو نخل برومند سرزمین دانش‌پرور ما تخصیص یافته بود که یکی «جلال» دین بود و دیگرش «جمال» دین.

سخن پیرامون جلال‌الدین به خاطری مناسب و بجا است که امروز همه دلسوخته‌گان عالم به آهنگ دل‌نشین اشعار آن سخنگوی بزرگ فرهنگ ما «دست افشان غزل خوانند و

پاکوبان سر اندازند». آری، در عصری که ماتریالیسم اخلاقی همه ارزش‌ها را ساقط و انسان را از خودش تهی و در رهگذر توفانی هستی سوز و معنویت برانداز قرار داده است، این درویش شوریده است که شیپور آزادی بر لب و شمشیر سخن بر کف وارد میدان میشود و رقصان و کوبان می‌رود تا پرچم عشق و لوای رهایی انسان را برقله‌های بلند سرزمین بیکران دل‌ها بکوبد.

اگر «جلال»، انسان بیمار غربی را با وسایل شرقی خویش درمان می‌کند «جمال»، رخ دیگر سکه شرق است که بر سلطه جویان افزون طلب غرب نهیب می‌ی‌زند و پرچم طغیان و عصیان بر می‌افرازد. ولی چه کنیم که آن «جلال» و این «جمال» که چون شهابی ثاقب از گریبان تاریخ و بام جغرافیای ما سر برآورده و سپس در بستر آسیای صغیر خوابیدند، هنوز هم در سرزمین خودشان ناشناخته مانده‌اند.

رساله «بیدارگر عصر» را همچنان می‌توان کاری شمرد به موقع که از خامه برادر فرهیخته من جناب «فاضل» چکیده است. با آنکه «بحث در مورد سید جمال کار آسانی نبوده است» ولی تا آنجایی که اسناد و وثایق اجازه می‌دهند نویسنده محترم توانسته است پهلوهای مختلف شخصیت معماگونه «سید» را در معرض چشم خواننده قرار دهد. خواننده «بیدارگر عصر» هنگام مطالعه آن در خواهد یافت که نویسنده آن، انسانی نکته سنج و هنرمندی توانا است که صفحات اثر خویش را با ظرافت‌های ویژه خودش آراسته است. تاریخ نشر این رساله در روز استقلال افغانستان (۲۸ اسد) و اهدای آن به دیپلمات دانشمند کشور ما جناب استاد روان فرهادی که خداوند بر طول و عرض عمرگران بهای‌شان بیفزاید، دارای مدلول خاصی است که از ظرافت نویسنده فرهیخته آن نمایندگی می‌نماید.

نویسنده گرامی این اثر با ارزش با زبان حریرینی «که در تار هایش خون فولاد می‌جوشد»، خواسته است هم پندار های میرزا قلم‌های بدوی حکومت های حال و گذشته کشور ما را نقش بر آب کند و هم به دوستان هم زبان ایرانی ما بفهماند که هنگام صحبت از «سید جمال» نباید بر ریش خوانندگان شان بخندند.

مدت مدیدی می‌شود که برخی از برادران ایرانی ما چه لباس روحانی به تن داشته‌اند و چه نویسنده، ادیب و دیپلمات بوده‌اند، مصروف ساختن تاریخ و تهیه شناسنامه برای «سید جمال‌الدین افغانی» بوده و این کار را با کمال چشم سفیدی انجام می‌دهند. حذف سطور و صفحاتی از میان نوشته‌های آن فقید بزرگ و جعل نسب‌نامه و شجره‌های

خانوادگی برای «سید جمال» کار روزمره این عزیزان است. ولی اگر برادران ایرانی ما خواسته‌اند تا سید را به بهای تقلب و چشم پوشی از حقایق آفتابی شخصیت او، ایرانی ثابت نمایند، حکومت‌های ما نیز کمتر از آنها نبوده‌اند.

جناب فاضل از حقایق زیادی در مسیر کار تحقیقی خویش پرده برداشته و کوس رسوایی هر دو طرف را در کمال هوشیاری از بام فرو افکنده است. ... اعلام است که اشخاص، اقوام و اماکن ذکر شده در کتاب در دو فهرست جداگانه، تنظیم گردیده است. از مطالعه منابع و مآخذی که در آخر کتاب ذکر شده است برمی آید که مؤلف برای نگاشتن کتابش به ۹۹ اثر چاپ شده به زبان های فارسی، پشتو، عربی، اردو و انگلیسی مراجعه کرده است.

اینجانب نقد و معرفی بیشتر «بیدارگر عصر» و سبک‌نگارش و روش تحقیق مولف را به صاحب‌نظران، و می‌گذارم و صرف به این معرفی مختصر بسنده نموده و ضمن اینکه مزده نشر همچو اثر مهم را به هم‌وطنان عرض می‌دارم، به استادم، تألیف این اثر پژوهشی را که مدت‌ها انتظار آن را داشتم، تبریک می‌گویم.

خواجه بشیر انصاری

## اثری در مورد سید جمال‌الدین حسینی

بخش فارسی بی بی سی، به قلم حمزه واعظی

یک پژوهشگر افغان در اروپا، به تازگی کتابی به نام «بیدارگر عصر»، در مورد سیدجمال‌الدین حسینی، به چاپ رسانده است.

این کتاب را شاید بتوان منظم‌ترین اثر در مورد سیدجمال‌الدین حسینی، متفکر قرن نوزدهم دانست که در طول دو دهه اخیر از جانب یک نفر از اهل قلم افغانستان به نشر رسیده است.

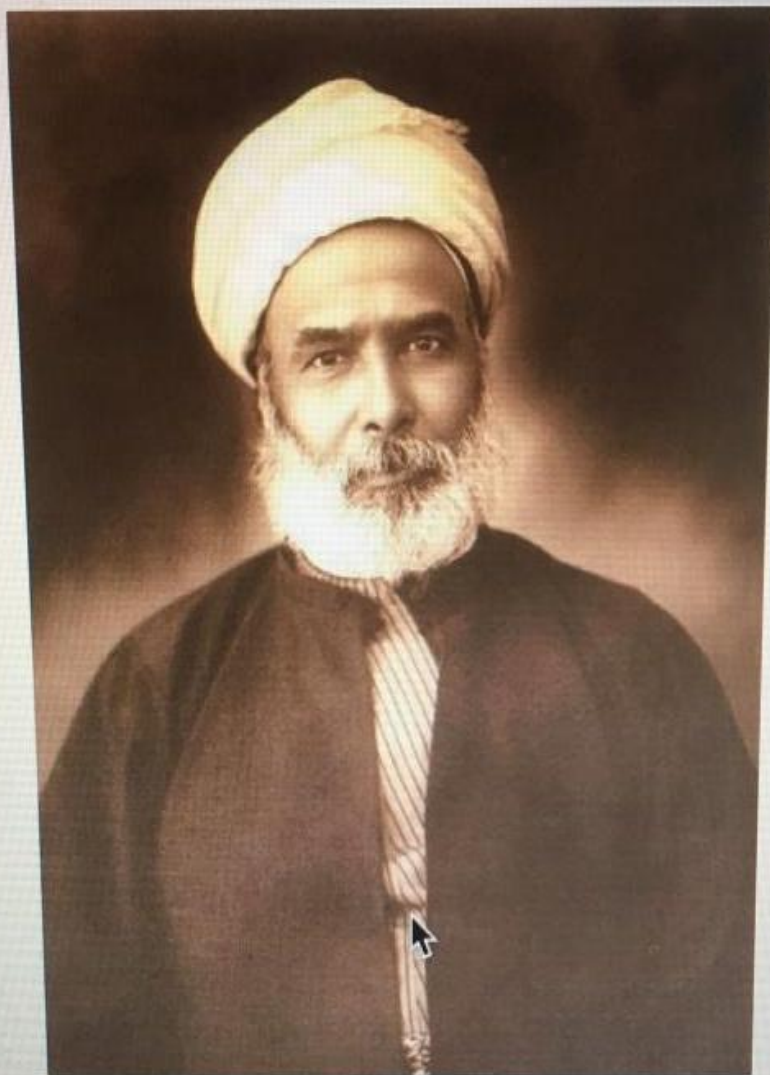
این اثر، به نام «سیدجمال‌الدین الحسینی‌الافغانی، بیدارگر عصر» در سه فصل و ۳۲۰ صفحه، توسط فضل الرحمان فاضل منتشر شده است.

در فصل اول، نویسنده به معرفی اثری پرداخته که مجموعه حجیم و عظیمی از آثار مکتوب سید جمال‌الدین به زبان‌های فارسی و عربی مانند کتب، مقالات، نامه‌ها، خاطرات و زندگی‌نامه وی را شامل می‌شود و به کوشش سیده‌ادی خسروشاهی، محقق ایرانی گردآوری و در سال ۲۰۰۲ در قاهره به چاپ رسیده است.

در این بخش، که کمی بیش از یک سوم کتاب را دربرمی‌گیرد، آقای فاضل، ضمن معرفی و شرح مختصر این آثار، با تکیه بر پشتوانه مطالعاتی که در این حوزه دارد، به نقد و نظر شیوه پژوهشگری آقای خسروشاهی و سایر نویسندگانی می‌پردازد که به گفته وی، با سهل‌انگاری و یا حتی دخل و تصرف در مورد آثار مربوط به سید جمال‌الدین الدین و مشخصاً در ارتباط با برخی موارد جنجال برانگیز مانند زادگاه و تعلق زبانی و ملیتی او، «نظریات جانب‌دارانه و یا غیر مستدل مطرح کرده اند».

بیادگر مصر

۶۷۰



شیخ محمد عبده مشهورترین شاکرد مصری سید که مصریان او را «الاستاذ الإمام» می خوانند و او رساله «نیچریه» سید را به نام «الرد علی الدهرین» در بیروت از زبان فارسی به زبان عربی، ترجمه کرد و در سال ۱۸۸۶ م در آن دیار به چاپ رساند.

## آشنایی با آثار و تالیفات سید جمال الدین افغانی

دکتور شمس‌الحق آریانفر

سید جمال الدین افغانی، پیشوای نهضت بیداری، آزادی و اسلامی خاورزمین است. سید را نه تنها در افغانستان، که در هند، مصر، ترکیه، عربستان، ایران و... طلایه‌دار نجات و رهایی ملت‌ها و الهام‌بخش خود آگاهی می‌دانند.

سید جمال الدین افغان برای اشاعه اهداف و آرمان‌های خویش چند شیوه را برگزیده بود. خطاب به ملت‌ها در کشورهای مختلف صحبت می‌کرد. راه‌های نجات را نشان می‌داد و غفلت زدایی می‌نمود.

مقاله و کتاب می‌نوشت و به این طریق شیوه‌های اتحاد مسلمین و شرق در بند کشیده را مشخص میکرد. نشریه‌ها و انجمن‌ها برای شکل و سازماندهی ملت تاسیس می‌کرد.

سفر می‌کرد و به گونه‌ای مستقیم با شخصیت‌های پرنفوذ و رهبران کشورهای اسلامی و جهان مذاکره و گفتگو می‌نمود، تا ایده‌هایش را در عمل پیاده کند. هر چند سید از جهان رفت، اما افکارش به بار نشست. نهضت بیداری و رهایی شرق فقط با الهام از او شکل یافت و آزادی کشورهای اسلامی و شرق را سبب گردید.

آثار سید جمال الدین بیشتر به عربی است که هم‌وطنان ما آن را نخوانده‌اند و حتی با نام‌های آثار سید معرفت کامل ندارند. در این اواخر کتابی تحت عنوان «سید جمال الدین الحسینی الافغانی، بیدارگر عصر»، تالیف گردیده که بیشتر از همه در معرفی آثار سید اختصاص دارد.

نویسنده این کتاب فضل الرحمن فاضل که به زبان‌های عربی و انگلیسی تسلط دارد آثار سید را، از روی متون اصلی بررسی و معرفی نموده و زوایای تاریکی را روشن ساخته است.

نویسنده مجموعه‌های چاپ شده از آثار سید جمال الدین را در کشورهای دیگر مورد توجه قرار داده و به صورت مفصل، تالیفات و مقالات سید را به معرفی گرفته است. همچنان مؤلف با دقت خاصی، مسیر حرکت و سفر سید را با روز و تاریخ مشخص آن،

تعیین نموده است که همه برای هم‌وطنان ما آموزنده است. در این یادداشت به استناد، آن کتاب، آثار سید جمال را به معرفی می‌گیریم.

سیدجمال‌الدین افغانی در ۱۲۱۷ خورشیدی برابر با ۱۲۵۴ قمری = نوامبر ۱۸۳۸ میلادی در شیرگر ( اسعد آباد کنر ) به دنیا آمد. در شش سالگی ۱۲۲۳ خورشیدی ۱۸۴۴ میلادی با پدرش به کابل آمد و در ۱۷ سالگی (۱۲۳۴-۱۸۵۵) نخستین سفرش را به هند آغاز کرد.... باید گفت که عروۀ الوثقی، نام انجمنی بود که سید جمال‌الدین آن را تاسیس کرده بود و نشریه یاد شده زبان حال و ترجمان آن انجمن بود.

الف- « مرأه العارفين » یا آینه عرفان که به زبان عربی در ۲۲ صفحه به قلم سیدجمال‌الدین نگاشته شده است .

ب- الواردات فی سراتجلیات: این رساله در اصل درس‌های سیدجمال است که توسط شیخ محمد عبده جمع‌آوری شده و شخصی بنام ابراهیم بن علی اللقانی مصری که خود را مجاور جامع الازهر خوانده است، در صفر ۱۲۹۱ آن را به قلم خود نوشته است .

ج- القضاء و القدر: اولین بار در عروۀ الوثقی چاپ شده است .

د- فلسفه التریبه و فلسفه الصناعه: این دو مقاله زیر عناوین فلسفه تربیت و فلسفه صناعت است که در ۱۸۷۹ در جریده مصر چاپ اسکندریه نشر گردیده است .

و- العلم وتأثیره فی الاراده والاختیار: این نوشته در پاسخ یکی از شاگردان سید، در جریده « الوقایع » مصر در سپتامبر ۱۸۸۱ نشر شده است .

در آن مقاله نام سید نیامده و در زیر مقاله چنین نوشته شده است: به قلم یک تن از متفکران مشغول به علوم عقلی . و این از آن جهت بود که سید در سال قبل از این تاریخ از مصر تبعید شده بود و جریده نمی‌توانست نام او را مستقیماً ذکر نماید .

ه- الرد علی الدهرین: این رساله اصلاً به فارسی بوده که شیخ محمد عبده به همکاری ابوتراب عارف افندی آن را به عربی ترجمه کرده‌اند و در مجموعه آثار عربی سید آمده است .

بخش سوم: الرسائل والمقالات: این بخش شامل ۲۱ مقاله به زبان عربی است که ترجمه عناوین آنها چنین است :

علت حقیقی سعادت انسان، مهدویت و مهدی‌سودانی، در آینده به مسلمانان چه پیش خواهد آمد، حکومت استبدادی، انسان‌های آزادی که آزادی را می‌کشند، بابیت، دایرة المعارف، خطابه‌ی در اسکندریه، سیاست انگلیس در کشورهای شرق، انگیزه

های جنگ در مصر، حق و باطل یا نتایج سیاست انگلیس در مصر، جوانان اسکندریه، گفتگو میان انسان و گربه، سوده‌های وفاق و زیان‌های شقاق، انگلیس در هند و مصر، مسأله هند، شرق و شرقیان، تکبر، بخشی از مناظره خیالی، پاسخ به ارنست رنان فرانسوی، اسلام و دانش.

بخش چهارم:

ضیاء الخافقین ( روشنایی خاور و باختر). ضیاء الخافقین نشریه است که در لندن در سال ۱۸۹۲ چاپ می‌شد و شماره‌های اول تا پنجم آن، در مجموعه آثار سید آمده است. در شماره اول این نشریه اول فبروری ۱۸۹۲، مقاله سید جمال زیر عنوان: احوال الفارس الحاضر ( اوضاع کنونی فارس) با نام « للسید» نشر گردیده است. مقالات سید در این نشریه با نام های: سید، سید الحسینی ! ک.ه.ف.ق.س.ط «کهف، قسط» نشر گردیده است.

این نشریه را یک شرکت انگلیسی « گلبیرت و ایوینگتن » نشر می‌کرد بعد از شماره ۴ و ۵ که یکجا در جولای ۱۸۹۲ چاپ شد، دیگر سرنوشت آن معلوم نیست.

بخش پنجم: درین بخش سه اثر سید جمال الدین معرفی شده است:

تاریخ اجمالی ایران: این کتاب گویا تقریری است که میرزا نصیر الحسینی شیرازی مشهور به فرصت الدوله، از زبان سید در بوشهر شنیده و تحریر کرده است. در این کتاب با در نظر داشت ملاحظاتی در اشتباهات تاریخ، جدا دانستن کابل از افغانستان و ذکر سنوآت و ارقام بیش از حد از حافظه و دلایل دیگر، فضل الرحمن فاضل معتقد است که مربوط به سید نیست.

- تتمه البیان فی تاریخ الافغان: فاضل با مقابله و بررسی دریافت‌اش می‌نویسد که سید در نگارش این کتاب « تاریخ کامل ایران » نوشته سرجان ملکم را بدون ذکر نام استفاده کامل کرده است. آن کتاب در ۱۸۷۶ ترجمه و چاپ شده بود و جزء کتب درسی در هند بود.

- البیان فی الانجلیز و الافغان: مقاله ایست در ۱۸ صفحه پیرامون تاریخ مبارزه با انگلیس‌ها.

مخالفت انگلیس با دیگر اروپاییان، این که انگلیس همیشه منافع خود را در نظر داشته است.



بخش ششم: خاطرات الافغانی: خاطرات سیدجمال‌الدین که در ۳۷۲ صفحه چاپ شده و حاوی خاطرات سید در ترکیه سال‌های ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ قمری ۱۸۹۲-۱۸۹۷ می‌باشد. شخصی بنام محمد مخزومی در استانبول، همه روزه موضوعاتی را که از سید می‌شنید. ثبت و تدوین می‌نموده است.

عناوین این کتاب چنین است که برای تحقیق محققان می‌تواند مفید باشد:

هدف بزرگ‌تر و اختلاف ادیان، احزاب و سیاست در شرق، حریت و استقلال، فلسفه وطن، ظهور اسلام، فتوحات عرب‌ها و ترک‌ها و تاثیر زبان عربی، آیا مرد و زن مساوی هستند، دیدار با عباس حلمی، انگلیس و شرق، زندگی شرق به واسطه علم، چگونگی پرورش کودکان، صبر و ثبات، دین و حقیقت‌های علمی، تعلیم قرآن و اصول حکومت شورایی، پیشرفت علوم و فنون، مسدود شدن باب اجتهاد، سنی و شیعه و مطامع پادشاهان در همین مدت، سوسیالیزم و عدالت اجتماعی، تصادف و دانش، حق و اکثریت، اصول همه ادیان یک چیز است، اشتباهات فرمانروایان ترک، عوامل عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی، هند و استعمار انگلیس، رابطه دین و وحدت اسلامی، پایان استعمار، شرق و کاپیتالیسم، مصر دروازه حرمین شریفین، تعصب نژادی و تعصب دینی، کلمات قصار.

بخش هفتم: التعليقات علی شرح العقاید العزیدیة: تعلیقاتی است بر کتاب العقاید العزیدیة (عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار، عضالدین ایچی م ۷۵۶ از دانشمندان علم کلام است). صفحه ۳۰۵ بیدارگر عصر چاپ پنجم.

## به قلم استاد محمد نسیم فقیری:

«بیدارگر عصر» اثر پژوهشی نویسنده، مترجم و دیپلمات خوش‌نام کشور ما آقای فضل‌الرحمن فاضل است که چند ماه از انتشار آن می‌گذرد. این اثر از چند جهت برجسته و برآزنده است:

نخست اینکه نویسنده آن یک پژوهش‌گر به معنی واقعی کلمه است. فاضل نه تنها دارای پیشینه دراز نویسندگی، ترجمه و مدیریت و ریاست کانون‌های فرهنگی است، بلکه در امر تحقیق نیز بسیار ژرف‌نگر، محتاط و با انصاف است. او سال‌ها مدیر مجله «میثاق خون» و نخستین رئیس انتخابی «انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان» در دوران مهاجرت بود. آنانی که فاضل را از نزدیک می‌شناسند، بی‌گمان گواهی خواهند داد که از شخصیت‌های ممتاز و نمونه در اخلاق، برخورد نیک، مهر و وفا و بی‌زاری از هرگونه تعصب ناروا و واگرایی است.

تردیدی نیست که شخصیت اخلاقی و کنش و منش افراد تا حدود زیاد در مقبولیت و پذیرش آثارشان تاثیرگذار است و خوانندگان را به منصفانه بودن آن باورمند می‌سازد. فاضل در کنار نوشتن مقالات، به ترجمه آثار اندیشمندان عرب نیز پرداخته است و علاوه بر دری و پشتو بر زبان‌های عربی و اردو نیز تسلط دارد و این امر ساحه پژوهش او را گسترده‌تر ساخته است.

دوم اینکه «بیدارگر عصر» حاصل و ثمره زحمات چندین ساله اوست. هر چند در مورد سیدجمال‌الدین افغانی طی چندین دهه مطالب و کتاب‌هایی در چندین کشور به نشر رسیده است، ولی این اثر حاوی مطالب تازه و پژوهش‌های دقیق نویسنده است. فاضل حین نوشتن، در پی اثبات هویت افغانی و یا مذهب عقیدتی سیدجمال‌الدین نبوده است و نه این موضوع محرک و یا انگیزه تالیف بوده است! بلکه می‌خواسته است تا از نشر آثار کامل سید جمال خوانندگان را مژده دهد، اما پس از نشر چند مقاله به این فکر افتاده است که باید همه را جمع و به صورت یک کتاب به جامعه کتاب‌خوان تقدیم نماید.

نویسنده تا جایی که ممکن بوده - آثار چاپ شده در مورد سیدجمال‌الدین افغانی را خواننده و بعد به صورت نقادانه به تکمیل این اثر پرداخته است.

از برجستگی‌های دیگر کار آقای فاضل، معرفی همه آثار سیدجمال‌الدین افغانی در افغانستان است که در این کتاب به آن پرداخته است و در گذشته‌ها به آن توجه مبذول نگردیده است. همچنین در کتاب، به دستبرد و تصرف در آثار و یا ترجمه نادرست عمدی آن اشاره کرده است.

در «بیدارگر عصر» برخی از گفته‌ها، نوشته‌ها و ادعاهای چاپ شده در کتب و مقالات دیگران، غیر مستند و بی‌پایه و نامود شده و دلایل کافی نیز آورده شده است، ولی با این همه مجال و فرصت آن وجود دارد که سایر نویسندگان و پژوهش‌گران - به‌خصوص محققان ایرانی به نقد این اثر پردازند و ایراد و اشکال احتمالی را مطرح نمایند.

روزنامه «ویسا» چاپ کابل

## میر محمد صدیق فرهنگ



جناب محترم فاضل می نویسد که در چاپ نخست کتاب بیدارگر عصر، کتاب میر محمد صدیق فرهنگ را در اختیار نداشتیم بناً در چاپ پنج این بخش را نیز افزودم . میرمحمد صدیق فرهنگ یکی از نخبه گان و مورخان دیگر کشور در کتاب جنجال برانگیزش « افغانستان در پنج قرن اخیر » راجع به سید جمال الدین افغانی تحت عنوان « معمای سید جمال الدین » بحث کرده است. مرحوم فرهنگ شک پژوهشی خویش را در مورد آنچه راجع به سید جمال الدین افغانی نگاشته است، چنین بازتاب میدهد و: « .... راجع به مولد سید جمال الدین افغانی، مورخین در کشور های مختلف، مطالب گوناگون و متناقض نوشته اند که متأسفانه جنبه ناسیونالیستی و ملاحظات سیاسی در آن، بر روحیهء کاوش و پژوهش علمی غلبه دارد.

گمان غالب آن است که سید جمال الدین در حوالی سال (۱۸۳۸) در دره کنر افغانستان تولد شده، بعد معلوم نیست به چه علت و در کدام هنگام به خارج مسافرت نمود. تا این که موقع جنگ های داخلی پسران امیر دوست محمد خان به، برای چندی به افغانستان برگشت»

مرحوم فرهنگ در نوشته خود بر گزارش اتکا دارد که آن را « گزارش وکیل حکومت هند » می خواند و در معرفی وی در مآخذ خویش چنین می نگارد: « روزنامه کابل؛ سال ( ۱۸۶۸ ) میلادی - متعلق به محفظ ملی اوراق هندوستان»

مرحوم فرهنگ در مورد سید جمال الدین، از آن گزارش چنین نقل و قول می کند: « در حال حاضر سید جمال الدین نزد امیر عزیز است که هیچ یک در دربار، منزلت او را ندارد. او ساعت ها با امیر خلوت می کند و بسا اشخاص گمان می کنند که او باید نماینده روس باشد » اندکی بعد در گزارش حاوی حوادث ( ۱۱ الی ۲۰ ) فیروزی سال (۱۸۶۸) میلادی وکیل مذکور اطلاع میدهد که: « روابط بین امیر و سید جمال الدین استانبولی برهم خورده است و امیر خروج او را از افغانستان به سوی بخارا تقاضا نموده است.» مرحوم فرهنگ بازهم با اتکا بر گزارش گزارشنویس حکومت هند در زمان که امیر محمد اعظم خان شکست خورده و امیر شیر علی خان به سلطنت رسیده است، حالات سید جمال الدین را در آن دوران چنین بیان می کند: « سید رومی در گذشته دو نامه خطاب به امیر ( امیر شیر علی خان) و سردار محمد اسلم خان، حاوی نظریات شخصی اش ارسال می کند. امیر بعد از مطالعه نامه به این نتیجه رسید که این شخص منظوری خاصی دارد و ماندن او را در کشور خطرناک است. بنابراین دوازده تومان سفر خرج به او داده، امر اخراج او را از راه قندهار و هرات به ایران صادر کرد.» مرحوم فرهنگ از گزارش بالا به این نتیجه می رسد که سید جمال الدین غالباً در دوره امارت محمد اعظم خان، به کابل آمده است و امیر با وی گرم گرفته و و به زودی بر او بدگمان گردیده و امر اخراج او را به بخارا صادر نمود. مرحوم فرهنگ بازهم چنین نتیجه گیری می کند که: « سید جمال الدین در ایام اقامت خود در کابل به سید استانبولی و یا رومی شهرت داشت و به عنوان یک نفر خارجی و حتی نماینده کدام کشور خارجی شناخته می شد نه به عنوان یک نفر اتباع امیر افغانستان.

در مورد این برداشت هایش مرحوم فرهنگ می نگارد: « تا بدست آمدن معلومات جامع تر در موضوع، باید آن را عنوان یک واقعیت مجمل و پُر اسرار قبول کرد.» اما تبصره من «فاضل» بر این نوشته، مرحوم فرهنگ چنین است: « اول -مرحوم فرهنگ نبایدست همه حرف ها و برداشت های خویش را به گزارش یک نفر جاسوس انگلیس که حتی نامش هم معلوم نیست پیوند میداد، آنهم گزارشی که به سال چاپ و محل چاپ و سایر مشخصات آن، اشاره ای نشده است. مرحوم فرهنگ بایست این اسناد را با نبشته ها

و اسناد دیگری که در دوران آن مرحوم به چاپ رسیده بود، به ویژه با کتاب « اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی» که دانشگاه تهران در سال (۱۳۴۲) هجری شمسی به چاپ رسیده است مقایسه می کرد، شاید به نتایج دیگری دست می یافت.

دوم - مرحوم فرهنگ به نقل قول از آن جاسوس یا وکیل حکومت هند در کابل، نبشته است که امیر خروج او را از افغانستان به سوی بخارا تقاضا نموده است. حالان که، متن اصلی چیزی دیگری است. من آنچه را مرحوم فرهنگ، ترجمهء گزارش وکیل حکومتی هند معرفی کرده است. اصل متن انگلیسی آن را از کتاب « بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین افغانی » اثر پژوهشگر آمریکایی بانو « نیکی » پیدا کرده ام، در صفحه (۴۲) کتاب مذکور تحت عنوان :

*Sayyid Jamal ad Din al Afghani A Politcal Biography* میباشد،

نقل میکنم.

نویسنده کتاب یعنی Niki.R.Keddie نام مأخذ خویش را ( Cabul Diary ) خوانده است. این کتاب در دفتر روابط مشترک المنافع در انگلستان قابل دسترس است. که تمام گزارش وکیل و یا جاسوس انگلیس را که مرحوم فرهنگ به آن اتکا کرده کاملاً رد می کند. مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ نوشته است که امیر شیرعلی خان سید جمال ادلین را از افغانستان به ایران اخراج کرده است در حالی که اخراج نبوده بلکه روی یک توافق « شرط امیرشیرعلی خان مبنی بر اجازه سفر حج از راه « هند » بوده نه « ایران» ما به نبشته های شیخ محمد عبده شاگرد و رشید و همرمز سید جمال الدین بود که در زمان حیات سید جمال الدین در مقدمه « الرد علی الدین» ان را درج کرده اکتفا می ورزیم. بناً سید جمال الدین اخراج نه بلکه به اجازه امیر خواست به سفر حج برود و البته نه از راه ایران زیرا در آن زمان امیر اعظم خان که در ایران بود، هنوز وفات نیافته بود، تا وی را ملاقات نکند. سید جمال الدین در سال (۱۲۸۵ هجری قمری مطابق ۱۸۶۹ میلادی ) سفر نمود. شیوه این است که تحقیق و پژوهشگر باید تحقیقات خویش را بدون تعصب قومی و ملی دنبال بدارد تا به حقایق دست یابد، مرحوم فرهنگ می توانست « نقش واقعی سید جمال الدین افغانی را در افغانستان آن عصر روشن می ساخت».

خواننده محترم !!

چون تمام گزارش که جناب فاضل از کتاب Nikki.R.Keddie نقل کرده است خیلی زیاد و تکرار عبارت میباشد که در اوراق مختلف این کتاب ذکر گردیده است، بنده «نویسنده این سطور» از نوشتن بیشتر آن صرف نظر کردم. زیرا اشتباه نویسی مرحوم فرهنگ واضح گردیده، دوستان و مطالعین محترم این موضوع را میتوانید از صفحه (۳۴۶ الی ۳۵۲) چاپ پنجم کتاب بیدارگر عصر مطالعه فرمایند..





## علاوهء معلومات در خصوص سبب بیماری و وفات

### علامه سید جمال الدین افغانی:

مرحوم طرزی در جریده سراج الاخبار می نویسد: در خصوص سبب بیماری و وفات جناب علامه، سید جمال الدین افغانی علاوهء معلومات ما خیلی اهمیت دارد. جریدهء «الهلل» که ترجمهء احوال جناب سید جمال الدین افغانی را هموطنان عزیز ما سلطان محمد کابلی آن را به فارسی ترجمه کرده، به جریدهء ما اهدا کرده است و در خصوص بیماری و وفات جناب علامه، خیلی مختصر گذشته است. حال آن که در این خصوص بعضی اسرارهای بسیار پیچیده و سرپوشیده مضمراست که یک مقدار تفصیل به کار دارد. خود این مدیر «مدیر جریده الهلال» در اثنای صحت قبل المرض و مرض قبل الموت و عملیات جراحی و یوم وفات علامه حاضر بودم. چیزی که از زبان خود حضرت سید در خصوص سبب بیماری شان شنیده ام، از قرار ذیل است:

« فرمودند: روزی بود که به قرار عادت یومیه به سواری عرابه به دره «کاغذ خانه» رفته بودم. شام تاریک شده بود که عرابه من در پیش دروازهء خانه من رسیده توقف نمود. چون از عرابه فرود آمدم دیدم که در یک طرف دروازه یک جسمی بغچه مانندی پیچیده افتاده است.

خدمتگاری را که با من بود امر کردم تا ببیند که این بغچه چیست. مگر آن جسم، بغچه نبود، بلکه یک انسانی بود که دفعتاً فریاد برآورده گفت: آقای سید! من «رضای کرمانی» ام. به مرض فالج گرفتارم. امروز وارد این شهر شده همین قدر توانستم که خود را بر پشت یک مزدور انداخته تا به دروازه ات رسانیدم، فقط.

« چون صدایش را شنیدم، هماندم شناختم. خدمت کار را امر دادم که او را به خانه درآرند. فردای آن با یک سفارش نامه مخصوصی او را به شفاخانه انگلیزی که در «بیک اوغلی» بود، او را روانه کردم تا مداوی شود بعد از پانزده روز در همین دالان نشسته بودم که رضا، به پای خود به کمال صحت و تندرستی درآمده سلام داد. تعجب کرده پرسیدم: که چطوری رضا؟

گفت: به تمام تنومندی و توانایی! از همت و مرحمت آقای خود، خوب مداوی شدم و خوب صحت یافتم. حالا برای وداع آمده ام.

گفتم: چه؟ مگر خیال رفتن داری؟ گفت: بلی، می‌روم!  
 چون طبیعت و مزاج رضا به من معلوم بود، دانستم که اصرار فایده نمی‌بخشد. از آن رو مانع نشده، رخصت دادم او وداع کرده برفت. بعد از آن خبر نشدم که چه شد».

....

«از این واقعه مدتی گذشته بود که دفعتهً تمام دنیا به ولولهء سامعه خراش کشته شدن شاه ایران ناصرالدین شاه به ضرب گلولهء «رضای» کرمانی در درون زیارت شاه عبدالعظیم، برگردید. به مجردی که این خبر تلگرافاً از طهران به سفارت ایران وارد می‌شود، سفیر بی تدبیر ایران، همان دم در عرابه نشسته راه مابین همایون «سلطان عبدالحمید خان» را می‌گیرد. مگر رضای کرمانی در وقت انداختن گلوله طپانچه را بر سینه شاه گفته بوده است که: «بگیر این گلوله را به انتقام سید جمال الدین!» خوب! این را رضای کرمانی گفت و کرد آیا بر سید جمال الدین افغانی چه گناه؟

الحاصل سفیر بی تدبیر ایران به اصرار تمام حالا از سلطان (عبدالحمید خان) ملاقات می‌خواهد و به مجردی که به حضور سلطان بار می‌یابد قالیپاش را از سر برداشته بر زمین میزند و به یک حزن و الم جگرخراشی از واقعه بیان کرده، مرا به قتل شاه متهم میکند! از همه عجب تر اینکه به الحاح و اصرار تمام اخذ و گرفت مرا، و به سفارت خانهء ایران تسلیم کردن مرا هم طلب نمود!

به به! از این خسافت عقل!! سلطان عبدالحمید خان چون یک ذات دانایی بود، بر این اوضاع و سخنان سفیر، از زیر لب یک تمسخر پنهانی که خودش بداند و لب هایش کرده و سفیر را به دایرهء منطبق دعوت نموده فرمودند:

«آقای سفیر! یک قدری خودداری فرمایید. به این خبر کدورت اثر، من هم از شما بیشتر المناک شدم، ولی این سخن محال است که من بدون محاکمهء حقوق دولیه، یک شخصی را که او در استانبول باشد، شاه در تهران وفات کند، قاتل گفته به شما تسلیم کنم!»

چون این جواب منطقی قابل رد نبود، آقای سفیر به جز این که قالیپاش را به سر کند و راه عرابهء خود را پیش گیرد، دیگر کاری برایش نماند، اما چون سلطان طبعاً قوه واهمه‌اش زیاد بود، از این تهمت ناحق در اندیشه و هراس افتاد.

رقیب من «شیخ ابوالهدی» نیز فرصت را غنیمت دانسته، افکار و خیالات سلطان را که ذاتاً در احتراز و اهتزاز آمده بود، علیه من به بدگمانی زیاده تر حرکت می‌داد، تا

نتیجه همین شد که در اطراف و جوانب اقامت‌گاه من، خفیه پولیس‌های زیادی مقرر نمودند و هر حرکات مرا در زیر نظر دقت گرفتند. در هر جا که میرفتم، چندی از این زبانیه‌های جهنم، مرا تعقیب می‌کردند. در این اثنا یک واقعه تصادفی دیگری هم پیش آمد که موجب تشدید تضیقاتم گردید و آن این بود که خدیو مصر جناب پرنس «عباس حلمی پاشا»، به استانبول آمد. چون با خدیو مصر مشارالیه از سابق حقوق آشنایی و مصاحبه به هم رسیده بود و یک چند وقت از من سبق هم خوانده بود، خواهش ملاقات مرا فرمود. چون در عهد عبدالحمید خانی، اینگونه ملاقات‌ها، بدون اجازه و اراده سلطانی ممکن نمی‌شد، از حضور شاهانه اجازه ملاقات طلبید، لکن به هر صورتی که بود، آن اجازه و اراده استحصال شده نتوانست. طبعاً ملاقات رسمی هم میسر نشد، اما یک روزی بود که من به قرار عادت همه وقته، به هواخوری رفته بودم، به تصادف در آن روز، خدیو هم به همان سمت برای هواخوری آمده بود، به قدر نیم ساعت، یک ملاقات مختصری با هم دست داد که نتیجه این ملاقات همین شد که عدد خفیه‌ها و پولیس‌ها و ژاندرم‌ها برای ترقب و نگرانی من، افزونی گرفت و کار از خفیه به علانیه کشید. چون این کارهای پرفشار مغایر طبع آزادم بود، از آن سبب، از قهر و اندوه بسیار، سیگار بسیار کشیدن گرفتم. به درجه‌یی که در روزی قطعی سیگارهای بزرگ فرنگی کفایت نمی‌کرد و هر آن قدر که تضییق و فشار بر من افزونی می‌گرفت، سیگار کشی من نیز به همان سبب تزیاید می‌کرد. نهایت کار به درجه‌ای رسید که این ذلت و اهانت را خارج تحمل دیده، به سفارت‌خانه انگلیز داخل شدم، اما سلطان را این حرکت من به درجه‌ای در اندیشه و هراس انداخت که همه روزه، بعضی از وزراء و مقربین حضور همایونی را در نزد من می‌فرستاد. الحاصل به شرطی که من بعد این چنین اهانت‌ها و ذلت‌ها در حق من روا ندارند بعد از ده روز، واپس به خانه آمدم. اما کثرت غصه‌ها و اندوه‌ها که موجب افراط سگریت‌کشی من شده بود، زهر نیکوتین {نیکوتین} آن تاثیر کرده این مرض را بر من مستولی نمود».

این بود بیانات و افاداتی که از زبان خود علامه سیدجمال‌الدین افغانی به گوش خود شنیده‌ام. مرض حضرت سید «سرطان» بود که در انتهای «فک اسفل دهن» یعنی در جایی که حدود دندان‌های زیرین در قرب بناگوش چپ تمام می‌شد، ظهور یافته بود. این مرض خیلی وحشتناک بود. اگرچه در اوایل ظهور آن، جناب سید از دردهای شدید خود هیچ اظهار تألم نمی‌کردند و مخلصان و شاگردان‌شان نیز از آن آگاه نبودند.

اما رفته رفته درد و الم به درجه‌ای رسید که هر کس به یک دیدن درد و الم را از جبهه شان حس می‌کرد. تا به آن وقت به داکتر هم اظهار نکرده بودند، شدت مرض، بعد از آمدنش از سفارت‌خانه رخ نمود. بعد از آن که داکترها معاینه کرده مرض را کشف نمودند به اتفاق آرا عملیات جراحی را قرار دادند. همه دوستان و مخلصان جناب علامه همین مشورت را تجویز نمودند که عملیات باید در اروپا اجرا شود. از این بود که از حضور همایون رخصت رفتن اروپا را طلب نمود. کسانی که عصر اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان را دیده و از مسلک پراسرار بسیار عمیق آن ذات معظم، شمه‌ای آگاهی داشته باشند، البته خواهند فهمید که این رخصت داده نخواهد شد. بلی، نشد! چون که این چنین صید به دام آورده را آن چنان صیاد ماهر که بعد از هزارها افسانه و افسون و صدها حکمت و فنون از استانبول تا پاریس دام انداخته، به دست آورده باشد، آیا چسان خواهد شد که به رایگان از دست بدهد!!!

به مجردی که اعلیحضرت سلطان از بیماری مداهش علامه سید جمال الدین خبر میشود، گویا خیلی از خیلی متاثر می‌شود و همان‌دم برای تلطیف و نوازش خاطر حضرت سید دو سه نفر مقرب ترین بارگاه حضور را برای احوال پرسی می‌فرستد و این احوال پرسی را با یک مبلغ گزافی از زرهای سرخ عثمانی برای مخارج مداوا و عملیات‌شان رنگین‌تر و سنگین‌تر نموده، اشهر مشاهیر اطباء اجنبی و بومی پایتخت سنیه استانبول را برای عملیات جراحی سید تعیین می‌فرماید، و به هیچ صورت راضی نبودن شاهانه را به رفتن علامه از قسطنطنیه بیان و به عملیات جراحی آغاز می‌شود! الحق به روز عملیات خیلی دهشت‌ناک یک روزی بر دوستان و شاگردان و مخلصان سید جمال الدین بود. هرکس به یک گرداب نایاب حسرت و غم ساکت نشسته، نتیجه را انتظار داشتند. عملیات دوساعت کامل دوام نمود که به درجه‌ء انتظار دوساله یک سوزش و شورشی در دل‌ها القا می‌نمود.

تا آن‌که مژده به کامیابی نتیجه پذیر شدن عملیات یک نور تسلی و امیدی در دل‌ها دمید، تقریباً دوازده دندان و یک قسمتی از استخوان فک اسفل را کشیدند و بریدند. مدت سه روز قطعاً از اختلاط و دید و بازدید هرکس که باشد ممنوع بودند. بعد از سه روز بعضی دوستان به دیدن سید کامیاب آمدند. غیر از دو چشم‌شان که انوار ذکاء و حکمت از آن می‌درخشید، دیگر همه اقسام وجهیه‌شان با پنبه‌ها و رابطه‌ها مربوط و مستور بود. روز به روز مرض رو به بهبودی و دل‌ها در خشنودی افتاد بعد از یک هفته جناب علامه،

به یک حالی دیده شد که بعد از یک هفته دیگر هیچ آثار مرض در وجود شان باقی نماند. اما هزار افسوس که این چنین نشد. ده یازده روز بعد، در حالی که اطبا اجازه داده بودند که به دالان رسم قبول خود فروآیند و کم کم تکلم هم می توانستند، دفعتاً باز همان مرض عود نموده موجب اضطراب و پیچ و تاب خود سید و احبابش گردید. هرکس و بعضی از اطبا حیران ماندند که این از چه پیش آمد!

الحاصل بعد از دو سه روز عذاب و اضطراب باز رو بر بهبودی نهاده و باز بعد از چند روز صحت و باز مضطرب می شدند، تا آن که اطبا به جز اینکه این حال را از باقی ماندن بعضی ریشه های سرطان حکم کنند، دیگر چاره نیافتند و با اراده سینه دوم بار، باز به عملیات مباشرت ورزیدند. در این عملیات جراحی دوم، نصف زبان حکمت بیان شرر افشان حضرت سید را نیز بردند.

نتیجه همین شد که تقریباً سه چهار روز بعد از این عملیات دوم، عملیات حیات سید نیز به انجام رسیده، مانند یک گنج شایگان حکمت و عرفان در خاک نهان گردید! علاوه معلومات دیدنی ما در خصوص سبب مرض و وفات علامه همین بود که در قید تحریر آمد. حالا از بعضی حالات و روایات این معلومات دیدنی خود نیز چیزی که به خاطر فاتر باقی مانده، انظار قارئین کرام خود می نمایم:

« نقل قول به قلم محمود طرزی در سراج الاخبار نوشته شده است راجع به نبشته ای که در مجله «الهلال» چاپ قاهره در اول اپریل ۱۸۹۷ م به چاپ رسیده بود و سپس آن را سلطان محمد کابلی به فارسی ترجمه کرد و بعد از ۱۹ سال ترجمه فارسی آن در سراج الاخبار به چاپ رسید.

این نبشته جرجی زیدان که تقریباً سه هفته بعد از وفات سید، در مجله الهلال در قاهره به چاپ رسید به خاطر اهمیتی که دارد من آن شماره مجله الهلال چاپ شده در ۱۸۹۷ م را در قاهره به دست آوردم و ترجمه آن را که در ۱۹۱۶ م در سراج الاخبار در کابل به چاپ رسیده بود همراه با تبصره محمد طرزی همه را در رساله ای گردآورده و تحت عنوان « سده سید در روزنه سراج الاخبار» در قاهره در ۲۰۱۶ م چاپ کردم که در کابل هم بعد ها در حوت ۱۳۹۷ ش به چاپ رسید. ف.فاضل»

## بعضی حالات و روایات دیدنی و شنیدنی:

مهمترین این حالات عبارت از واقعاتی است در مابین «شیخ ابوالهدا» و جناب علامه جریان یافته است

در این خصوص می‌باید که یک مقدار از سوانح این شخص که آقای سید جمال الدین افغانی ما او را هیچگاه ابوالهدا نگفته، ابوالضلالش می‌نامید، نیز بیان نمایم:

«در تمام حلب، شام و استانبول از بسیار مردم ثقات روایت ذیل بیان میشد که ابوالهدا یک درویشی بود از درویش‌های طریقه رفاعیه. طریقه رفاعیه یکی از طریقه‌های معروف و مشهور روحانی است که در اراضی شامات، مصر و روم بسیار خانقاها و به هزارها مریدها و به صدها شیخ‌های طریقت دارند.

درویش‌های رفاعی جبه سبزی دربردارند و یک کلاه رومی سفید بر سر و برآن کلاه در حد پیشانی خود یک عمامه گگ سبز پیچیده دارند و این طریقه به زدن دف‌های کلان کلانی که حلقه‌های نالبکی مانندی برنجی نازک در کنار آن دفاست به جهر بلند «حی» گفته ذکر می‌کنند.

این طریقه بسیار عجایبات و غرایبات دارد. مثلاً گرفتن مارهای زهردار و خوردن گژدم‌ها را به مع نیشش و خوردن آتش و لیسیدن آهن‌های سرخ شده و فرو بردن اسلحه جارحه را در شکم و فرو بردن سیخ‌های سرخ شده را در چشم و غیره اعضای خودشان و غیره چیزهای خارق‌العاده از کارهایی است که هر یک از درویش‌های این طریقه، یکی از آن‌ها را ضرور به روی کار آورده می‌توانند.

این است که ابوالهدا یکی از درویش‌های این طریقت است و اصل‌اش از قریه «معره» است که در مابین «حما» و «حمص» واقع است. سنت او دف زدن و نشیده‌ها و قصیده‌ها خواندن بود، در اثنای ذکرها در خانقاها، در شام، حما، حلب، بیروت، استانبول بسیار مردمان معتبر که در اثنای ترقی‌ها خارق‌العاده نام برده در قید حیات بودند و نامبرده را به همان قیافت و حرفت دیده بودند، خودشان به من به همین رنگ که در فوق گذشت، حکایت کرده‌اند. این درویش دلریش از شهری به شهری و از دهی به دهی رفته رفته به استانبول که یک نمایشگاه اجناس مختلفه امم و ملل شمرده می‌شود و در اثنای سلطنت خاقان سابق عادتاً یک تجربه‌گاه بخت و طالع بود، می‌رسد. رسیدن همان و بعد از یک

مدتی کمی مقرب الخاقان شدن همان! در رتبه‌ها تا به درجه وزارت و در نشان‌ها تا نخستین درجه نشان مرصع عثمانی واصل می‌شود. نفوذ و اقتدار، ثروت و سامان، دبدبه و طنطنه که این درویش دف به دوش آن را در حضور سلطان مالک بود، کمتر کسی را نصیب گردیده بود. اما اگر سوال شود که آیا به چه‌سان و چه واسطه و کدام مدعا؟ ... این است که جواب این مسأله به این موقوف‌است که انسان تاریخ حیات عصر عبدالحمید خانی را مطالعه کند و به اسرار روحیه، مقاصد و نوایای پولتیکه آن ذات پر اسرار با خبر گردد.

حال آن‌که آن چیزی نیست که به یک صحیفه دو صحیفه نوشتن تمام آید! لهدا در این خصوص روایت‌های مختلف بیان شده است که تحفه ترین آنها از قرار ذیل است:

«می‌گویند که شبی سلطان به خواب می‌بیند که در حوض بزرگ سرای همایون خود در آب می‌افتد و هر چه می‌کند از آن بیرون برآمده نمی‌تواند و از غرق اش هیچ چیزی نمی‌ماند، در این اثنا یک درویش جوان خوش چهره پیدا شده و دست‌اش را گرفته از آب بیرون می‌برارد! فردای آن چون این خواب خود را به بعضی خاصان حرم همایون نقل می‌کند و چون شکل و قیافه درویش دست‌گیرنده خود را بیان می‌کند، دفعه‌تاً یکی از خواجه سرایان معتبر همایون، به عرض می‌رساند که به همین شکل و قیافه که ذات شاهانه می‌فرمایند، من یک درویشی را می‌شناسم که خیلی آتشین نفس و بزرگوار یک شخصی است. پادشاه همان دم به احضار آن اراده می‌فرماید.

چون به حضور داخل می‌شود، گویا ذات شاهانه او را می‌شناسد که همان دست‌گیرنده اوست!!!...

از این قبیل روایات چند رقم آن شنیده شده است که و قس علی هذا گفته به همین یک مثال اکتفا ورزیده شد! حال آن‌که سلطان عبدالحمید خان را کسی که تا یک درجه به خوبی می‌شناسد، می‌داند که او چنان یک ذات حکمت‌سماتی بود که از تارهای عنکبوتی افکار سیاسی و خیالات دسیسه‌پردازی او هیچ گوشه از گوشه‌های دنیا، رهایی نداشت.

درتمام جمعیت‌های بزرگ «فرامیشنی» اروپا و آسیا و آمریکا رتبه بزرگ ریاست را حایز بود، چنان ذکاء و ده‌های خارق‌العاده را مالک بود که همه سیاسیون دهر او را از اعظام سیاسیون می‌شناختند. اصل مسئله این است که نقیب‌های بغداد شریف که از ذریت

اولاد حضرت «غوث الأعظم پیر پیران شیخ عبدالقادر جیلانی» قدس الله سره العزیز می باشد، یک شهرت،

عظمت، نفوذ و اعتبار عظیمی را حاصل کرده بودند. حال آن که به مقابل آن نفوذ و اعتبار یک سرشکنی پیدا کردن از جمله لوازمات حکمت‌های عملی عبدالحمید خانی شمرده می‌شد.

چون به تاریخ ترقی شیخ ابوالهدا و تنزل سطوت و اعتبار «سید سلیمان» افندی نقیب بغداد نظر کرده شود، هر دو را در یک وقت و زمان می‌یابد که به این صورت حقیقت مسأله، خود به خود به میدان می‌براید.

حضرت سید سلیمان افندی و شیخ ابوالهدا آنقدر با هم ضد و معاند شدند که بر علیه همدیگر خودشان کتاب‌ها تالیف و تصنیف کرده، طبع و نشر نمودند.

اما جای افسوس این است که این اغراض شخصی دو شخص، موجب منافرت این دو طریقت به طور عمومی گردید، از همه بدتر این که آن ابوالهدای که جناب علامه سیدجمال‌الدین افغانی به حق او را «ابوالضلال» می‌خواند، در تصنیفات پر خرافات منتشره خویش بر انواع گستاخی‌ها و بی‌ادبی‌ها در حق خود حضرت غوث الأعظم قدس الله سره العزیز نیز جرأت نمود که به این صورت یک لعنت ابدی برای خود کمایی کرد.

اعلی‌حضرت سلطان این هنگامه‌ها را از پشت پرده، به کمال لذت تماشا می‌کرد و چون دید که ابوالضلال بر نیرنگ خود کامیاب آمد، بعد از چند سال از این واقعه بر جلب نمودن سید جمال‌الدین افغانی را از اروپا به استانبول مامورش نموده بودند و در باب ترویج مدعا یک اختیارات واسعی به او بخشید.

آب والضلال یک ساحر ماهر افسون‌گری بود که در پیش جزیره نطقیه او انسان حیران می‌ماند. در برانگیختن حیل و دسایس به درجه شیطان مخترع و موجد شمرده می‌شد.

علامه سیدجمال‌الدین افغانی در آن وقت جریدهء «عروۃ الوثقی» را در پاریس نشر می‌داد و بر استبداد و ظلم آتش‌ها می‌بارانید و عموم دول و ملل اسلامی را به اتحاد و ترقی و تعالی و پس به دست آوردن اسلحه گم شدهء شان را که عبارت از حکمت و عرفان است، به چنان زبان حکمت بیانی به زبان عربی و فرانسوی نشر می‌داد که و لوله‌انداز جهان می‌گردید و نسخه‌های آن مانند حرز جان به پوزه‌های زر خرید و حفظ می‌شد. آقای سید ما با وجود این همه فضل و عرفانی که داشتند به لطایف‌الحیل شیخ ابوالهدای ابوالضلال فریفته شده به استانبول آمد و شد هر آنچه شد کما سبق مخابرات و



مکاتباتی را که به تعلیم مضمون سلطان و اصول ترکیب عبارات بسیار شیرین و کلمات رنگین سحرآگین که مخصوص خود آن شیخ نحس بود در مابین علامه و فتانه از استانبول تا به پاریس جریان یافته است، از آن مکاتبات یک رساله‌گک مستقله ساخته‌اند که مطالعه آن یک آدم با فکر را در پیش جدیت و صفوت ساده مسلمانی سیدجمال‌الدین افغانی و حيله به حيله و دسيسه به دسيسه ابوالضلال فساد کمین حیران و سرگردان می‌سازد!

ای بسا ابلیس آدم روی هست -- پس به هر دستی نباید داد دست  
سید جمال‌الدین افغانی سودای نادیده کرده به مخابره و مکاتبه تحریری افسون پروری  
ابوالضلال گرویده شده به او دست داد! او دید هر آنچه دید! فانتبه!

### آیا جلاد سیدجمال‌الدین افغانی که شد؟

می‌گویند که جلاد تیغ بر گلو نهنده سید یک داکتر یهودی بود. خود این عاجز، آن داکتر یهودی را از وقتی که اول به خانه سید رفته بودم تا به وقت وفات‌شان همیشه در خانه‌شان دیده بودم. این شخص تنها نه داکتر خصوصی سید جمال‌الدین افغانی بود بلکه همه امور اداره و وجه نقدی و غیره به دست او بود. اکثر مشاهیر حکماء و ادبا را بعضی غرایب عادات بوده است که چون انسان آن را می‌خواند با حکمت و عرفان آن ذات آن قدر مغایر و مضاد می‌بیند که به جز حیرت دیگر چیزی به دادش نمی‌رسد، از آن جمله یکی همین اشهر مشاهیر عالم است که گرویده شدن به دام تزویر آن ابوالضلالش کافی نبود که مانند یک گوسفندی خود را به دست آن جلاد جفا بنیاد یهودی نیز تسلیم نموده بود!

بعضی از دوستان و مخلصان سید، یهودی مذکور را یک وقتی دیده بود که از سفارت‌خانه ایران می‌برآمد. چون از او پرسید که تو را سید به سفارت‌خانه فرستاده بود؟ گفت نی! از این سخن به شبهه افتاده به تحقیقات آغاز کرد. معلوم گردید که این یهودی هر وقت‌گاه به تبدیل قیافت و گاهی آشکار در سفارت‌خانه ایران می‌رود و با سفیر تنها به تنها به قدر نیم ساعت یا یک ساعت ملاقات کرده می‌رود. حتی همچنین رفت و آمد او به خانه ابوالضلال نیز دیده شده بود و این اوقاتی بود که اول بار عملیات جراحی سید اجرا شده بود، پرستاری بیماری علامه بر عهده این داکتر یهودی خصوصی خودش محول بود. هر آن قدر جهد و جدی که از دست مخلصان می‌آمد صرف کردند که

یهودی را از سید دور کنند ممکن نشد. زیرا سید آن قدر اعتماد و توجه بر او حاصل کرده بود که سخن هیچ کسی را در حق او نمی شنید. آیا این هم از غرایب اطوار و عجایب افکار شمرده نمی شود؟

اگرچه این سخن به چنان دلایل و اثبات های که در محکمه دلیل دعوا شود، ثابت نشده است و لاکن در پیش عموم دوستان مخلص سیدجمال الدین افغانی، آن داکتر یهودی با هیچ گاه از تهمت قتل سید تبرئه ذمت کرده نمیتواند.

این ملعون وجدان فروش، به مقابل یک مبلغ جسیمی که از سفارت خانه ایران به او رسیده بود، حیات قیمت دار آن علامه دهر را که دینارها می ارزید سودا و فدا نمود.

این کافر وجدان فروش در آبی که روز دو سه بار با پیچکاری دهن سید را با آن می شستند یک زهر قاتلی را که موجب التهاب زخم ها شود تدریجاً می انداخت و همین که التهاب و اضطراب زیاده میشد باز کار را توقف می داد و چون یک دو سه روز به راحت و آرامی می گذشت، باز بیشتر از پیشتر زهر به کار میبرد تا آن که کارش را تمام نمود!

علاوه معلومات ما در خصوص احوال سیدجمال الدین افغانی همین بود که به طور اختصار نوشتیم و اگر بخواهیم که جزئیات و تفرعات همه دیدنی های هفت ماه خود را که در استانبول درسنه ۱۳۱۴ هجری دیده، شنیده و تحصیل کرده ام در قید تحریر آرام، لااقل هفتصد صحیفه یک کتابی باید تحریر کنم که با کثرت کارهای جریده نویسی موجوده من، هیچ سر نمی خورد. به طور اختصار این را هم بگویم که سیدجمال الدین افغانی به سببی که دلش به عشق زنده شده بود، هرگز نخواهد مرد. تخم فلسفه و حکمتی که آن حکیم ذوفنون در دماغ های شاگردان اروپایی، آسیایی، افریقایی حتی امریکایی خود افشانده است، یوماً فیوماً در نشر و نمای ابدیست که ثمره های آن را شیئاً فشیئاً، عالم اسلامیت در خواهد ربود، و این غبار کثافت آلود خرافات امودی را که از چند عصر به این طرف سمای صاف درخشان عالم اسلام را تیره و پر دود داشته مانند طلوع شمس خاوری آهسته آهسته خواهد زدود، انشا العزیز الودود. انتها.



هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ..... ثبت است بر جریده عالم دوام ما



### شناخت در مورد ابوالهدی الصیاد:

بخاطر شناخت بیشتر ابوالهدی الصیادی از رساله سده سید اثر محترم فاضل که به شادروان نجم العرفاء استاد حیدری وجودی اهدا گردیده است، در این جا نقل می کنم: «محمد بن حسن معروف به شیخ أبو الهدی الصیادی، در منطقه «خان شیخون» سوریه در سال (۱۸۴۹ م) تولد یافت و از شیوخ مشهور طریقه صوفیه رفاعیه به شمار می رود .

او قبل از سفر به آستانه یا پایتخت امپراتوری عثمانی که پیشینه رهبری سادات را در "حلب" بر دوش داشت، با دیدار با سلطان عبدالحمید دوم، اعتماد او را جلب کرد و به مقام شیخ الاسلامی دولت عثمانی رسید.

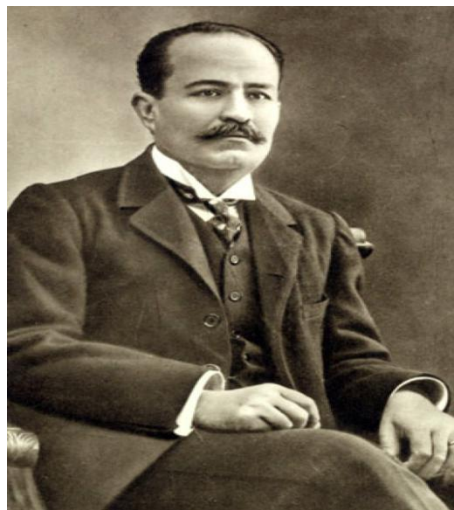
در مورد اینکه چگونه او به این مقام عالی دست یافت، برخی به این نظر اند که او مخالف اصلاح گرانی نظیر "سید جمال الدین افغانی"، " شیخ محمد عبده"، و "عبدالرحمن کواکبی" بود، و سلطان عبد الحمید در مبارزه با آن اصلاحگران به شخصی چون او نیاز داشت و دلیل دیگر مخالفت او در برابر حرکت وهابیت بود که یکی از خطرهای جدی در برابر دولت عثمانی دانسته می شد. از همین رو تا آخر، مورد توجه سلطان عبدالحمید دوم « عثمانی » بود و در تقرر قضات و برخی کارمندان عالی رتبه دولت نیز نقش داشت و با خلع سلطان عبدالحمید، او هم تبعید گردید و سرانجام در سال ۱۹۰۹ م وفات یافت.»

« گرفته شده از رساله سده سید اثر محترم فاضل »

## قسطنطنیه یا اسلام بول

قسطنطنیه به لاتین Constantinopolis، واژه معرب Constantinople می‌باشد که از نام فرمانروا یا قیصر روم «کنستانتین» مؤسس این شهر اخذ شده است. قسطنطنین یا کنستانتین، نخستین امپراتور روم شرقی است که آیین مسیحیت را می‌پذیرد و پایتخت خود را به این شهر انتقال داد و نام خویش را بر آن اطلاق کرد و قرن ها پایتخت روم شرقی یا امپراتوری بیزانس بود، مسلمانان بارها بر این شهر به قصد فتح آن یورش بردند، اما پیشرفتی نداشتند، حتی ابو ایوب انصاری از اصحاب پیامبر بزرگ اسلام در پای دیوار این شهر شهید شد و آرامگاهش در استانبول امروزی قرار دارد تا این که سلطان محمد فاتح امپراتور عثمانی این شهر را در سال ۱۴۵۳ م - فتح کرد و جزء امپراتوری عثمانی و یکی از شهر ای جهان اسلام گردید و حتی نامش هم اسلامبول یعنی اسلام گذاشته شد و کلیسای مشهور ایاصوفیای آن به مسجد بزرگ جامع با افزودن مناره ها تغییر یافت .

در جمله اصلاحاتی که مصطفی کمال آتاترک مؤسس ترکیه نوین انجام داد، تغییر نام این شهر در سال ۱۹۳۰ م از اسلامبول به استانبول بود.



## شناسایی با این کتاب

به قلم: دکتر عبدالغفور روان فرهادی



سیدجمال‌الدین الحسینی‌الافغانی، متوفی در سال ۱۸۹۷ میلادی در استانبول، چنان کسی نبود که نگارش دقیق زندگی‌نامه اش با شرح احوال او به آسانی فیصله نمی‌شود. می‌توان گفت در جمله آثار متعدد که درباره او به عربی، فارسی، فرانسوی و انگلیسی نوشته شده، این کتاب بالاخره دروازه نیمه گشاده تحقیق را تماماً باز می‌کند و به اثبات می‌رساند که شرح احوال و افکار و بیان تاثیر سیاسی سید کار ساده و سطحی نیست. این دروازه چون گشاده شود، می‌توان داخل حیاط و عمارت آن شد. مؤلف گرامی در هر قدم منظره دیگری کشف کرده است.

سالیان ما بنگریم، در هر سال، حتی در هر ماه در زندگی سید مرحوم، رویدادهای سیاسی خوش‌آیند و ناخوش‌آیند در آسیا، آفریقا یا اروپا واقع شده است، پهنای جهان اسلامی در آن زمان و کشورهای پیرامون آن و دول غربی (که هر کدام در پی سلطه یا ادامه سلطه در دیار اسلام بودند) خواننده این کتاب را یک‌جا با سید در همه این کشورها به مسافرت‌های پرماجرا می‌کشاند در صحنه‌های تمثیل سیاسی هر کشور، چه شرقی چه غربی درام‌های شورانگیز بازی می‌شود که در آن پادشاهان، شاهزادگان، وزیرا

وزیران و سیاستمداران و روحانیون نقش دارند یکی هوشمند و یکی نا عاقبت اندیش، یکی زیرک و یکی ناآگاه از خطرات ...

مؤلف مجبور گشته که در همراهی با سید جمال‌الدین الافغانی متوجه اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی نیمه دوم قرن ۱۹ باشد، این کار آسانی نبوده است زیرا سید خواه خواه در دام‌های سیاست‌های زمان افتاده است که هر یک بررسی و تحقیق را ایجاب می‌کند. پیکار سید که پایان یافتن سلطهٔ فرهنگیان را آرزومند بود.

از پیشرفت غلبه انگلیس و غلبهٔ امپراتوری روسیه ( در آسیای مرکزی) رنج می‌کشید. این مناظر این پیکار پراز مخاطره را ترسیم می‌کند، اصلاحات فکری در آن زمان ( که هنوز امریکا بازیگر در شرق نبود)، و هنوز مارکسیزم در هیچ کشور غلبه نکرده و محل تطبیق نیامده بود و هنوز صهیونیت به موفقیت نرسیده بود، متوجه دربارها و درباریان آن روزگار و اهل دانش بود، آن زمان تعداد مسلمانان باسواد در هرجا از اقلیتی بیش نبودند.

به مقایسهٔ امروز احوال عهد سید، دیروز بلکه پریروز است در جهان امروز بعد از دو جنگ جهانی و تصادمات مسلحانهٔ متعدد پس از آن، بازهم احوال ملت‌های مسلمان و ضرورت خط سیاسی مستقل هر یک از ایشان و دشواری طی طریق در همه زمینه‌ها مسئله روز است.

در این عصر راکت‌های قاره پیما و نیروی ذره وی و استخدام ماهواره و کامپیوتر با تبدیلات پیهم، درمی‌یابیم که بسی از قضایای عهد کنونی یعنی آغاز قرن بیست و یکم و تحولات آن در احوال آن زمان دیروزی و پریروزی ریشه‌ها داشته است. با این حساب، تحقیق در زندگانی سیاسی سید هنوز بلکه به طور فزاینده پر از معنی و پر از محتوی است.

این کتاب دشواری پهنای این تحقیق را ثابت می‌کند.

در حال حاضر، درمی‌یابیم که نمی‌توان بدون بیان اثرگذاری سید در کشورهای مختلف بسی از جهات تاریخ آن کشور را شناخت همه کشورهای اسلامی و جنبش‌های اسلامی نقش تأثیر سید جمال‌الدین را دارند، در حالی که وی پادشاه یا صدر اعظم یا نخست وزیر نبود، وی مردی بود بی‌نظیر و بی‌مانند به حساب فکری و گویا که اعجوبهٔ عهد خود بود. عنوان «بیدارگر عصر» دربارهٔ او صادق است. پهنای فعالیت او در بسی موارد از انتساب حتمی او به یک فرقهٔ محدود فکری یا به یک ملت، بالاتر است ( چه

افغانی چه ایرانی چه مصری و چه ترکی) مانند او کسی دیگر را سراغ نداریم که به اندازه او مستشعر بر احوال اوضاع زمان باشد و در آغاز قرن ۲۱ زندگی کند. مؤلف دانشمند این کتاب، اینک گام به گام در صف اول متخصصان «سیدجمال‌الدین‌شناسی» کسب مقام می‌کند. ان شاءالله تعالی روزی خواهد رسید این کتاب را مکمل تر بنویسد. مطالعهء همین چاپ را برای جوانان جستجوگر در هر کشور اسلامی ارزشمند و سودمند تشخیص می‌دهم.

شمال کالیفورنیا، آمریکا ۲۰۱۶ م



## بازهم کتاب سلطان محمود غزنوی اثر محترم پروفیسور شهرانی:



دوستان گرانقدر!

طوری که در صفحات قبلی متذکر شدم زمانی که کتاب بیدارگر عصر را مطالعه کردم، حسن تجسس بنده تحریک گردید و در باب سید جمال‌الدین افغانی این (خورشید شرق) نویسندگان و دانشمندان دیگر افغانستان چقدر به بزرگی این فیلسوف بیدارگر عصر ارج گذاشتند و به چه نیکوی او را یاد کردند، چند کتاب دیگر را نیز مطالعه کردم گرچه موضوع این رساله مربوط افسانه‌پردازی‌های عبدالهادی خسروشاهی و بعضی دیگر از نویسندگان خیال پرداز کشور ایران در ارتباط سید جمال‌الدین افغان و خدمات روشنگرانه او می‌باشد.

خوشبختانه کتاب بنام سلطان محمود غزنوی اثر گران‌بهای دانشمند گرامی پروفیسور دکتور عنایت‌الله شهرانی که سخاوت کردند و برایم هدیه نمودند، صفحه (۱۸۵) این کتاب توجه ام را به موضوع هم‌گون جلب نمود.

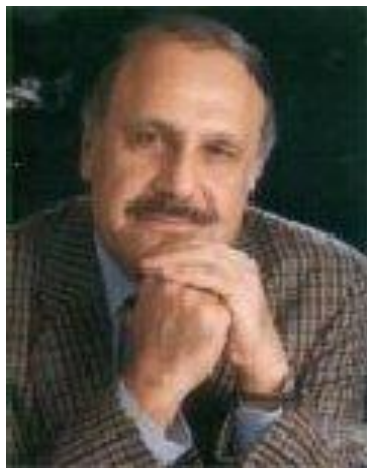
شاید مطالعین محترم انگشت انتقاد بر من بگذارند. اما چون آغاز تا انجام کتاب بیدارگر عصر در باره افسانه پردازی بعضی از دانشمند گرامی ایران درباره افسانه پردازی های نخبگان دیگر کشورها میباشد، لازم دیدم چند سطر این کتاب را با یک قطعه شعر

زیبا که جناب محترم محمد نسیم اسیر شاعر معروف افغانستان در باره ایرانی پسندی، سروده است در اینجا، برایتان بنویسم.

استاد شهرانی گرامی در صفحه (۱۸۵) کتابش تحت عنوان (تاریخ هر مملکت مربوط آن کشور است) چنین می نویسد:

« هر ملت عشق دارد که به تاریخ و فرهنگ خود افتخار نماید، لیکن مردم دانا دزدی فرهنگ و تحریف تاریخ را از دیگران رد و مردود می دانند، چون که مال خود را، از خود دانسته و به دیگران حق غصب آن را ندارند، نمی دهند.

ابیات ذیل را از زبان یک شاعر و نویسنده به نام محمد نسیم اسیر که در دورانی او خود معلم ادبیات فارسی دری نیز بوده، آوردیم و این ابیات در حقیقت مورد تایید میلیون ها مردم افغانستان واقع گردیده و نمی خواهند زیاد تر از این تاریخ شان به دیگران تعلق گیرد. پروفیسور شهرانی این شعر زیبا در کتاب ذیقیمت بنام «سلطان محمود غزنوی» به حسن اختتام چاپ شده بود و شاعر محترم جناب محمد نسیم اسیر فعلاً در کشور جرمنی الحمدلله در قید حیات میباشند، عمر گرامی شان دراز و با صحت باد،



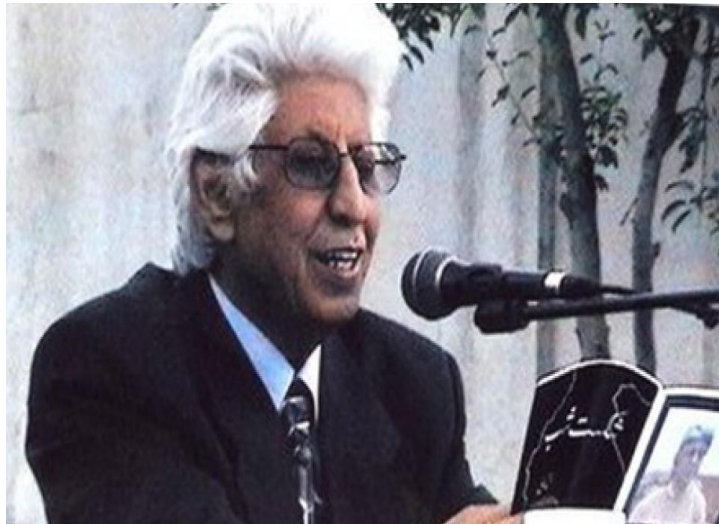
« محترم محمد نسیم اُسیر شاعر مشهور افغانستان »

هرچه هست، ایرانی است  
درین دنیای بی پایان که شیخ و شاب، ایرانیست  
هر آنچه هست در این عالم اسباب، ایرانیست  
تمام نخبگان از جنس مرد وزن، به شرق و غرب  
که باشد نام دار و صاحب القاب، ایرانیست  
به چشم کم مبین، این افتخارات و فخامت را  
به هر پیمانۀ ای تا می کند ایجاب، ایرانیست  
اگر گردی به روی کرهء خاکی شود پیدا  
رسد آن گرد، به خورشید عالمتاب، ایرانیست  
زمین گرد است و دور خویش گرداگرد میگردد  
به هر کس بنگری مصروف این گرداب، ایرانیست  
به دنیای بزرگ از هر کجا جنبنده ای بینی  
اگر بیدار ایرانی و اگر در خواب، ایرانیست  
اگر زن نامور بینی، به هند و سند و بنگال

وگر مرد دلیر و گنده در پنجاب، ایرانیست  
 مگو در باب «مولانا» و از «سید جمال الدین»  
 «سنائی» و «ابی سینا» ز چندین باب، ایرانیست  
 «خلیلی» و «خلیل» و «قاری» و «مستغنی» و «شایق»  
 «ندیم» و «واصل» و «سلجوقی» و «بیتاب» ایرانیست  
 به واتیکان نظر کن عزت و شان نصارا را  
 نمی دانی که از عمریست چندین پاپ، ایرانیست؟  
 خدا(ج) روزی که پیدا کرد دارا و سکندر را  
 به هر دو، داده این نعمت که مام و باب، ایرانیست  
 همین بیچاره مایکل جکسن برگشته بخت امروز  
 که روزی با مهارت می نمود آلاب، ایرانیست  
 زیاد کس فراموش کی شود آخر که یک روزی  
 جوانمردی که پا مانده در مهتاب، ایرنیست  
 شنیدم مرد دانایی همی گفت این حقیقت را  
 که پیغمبر ز اصل و ذره و انساب، ایرانیست  
 به «اوباما دهید این مژده، شاید بی خبر باشد  
 که بابایش ز ایرانست و خود هم ناب، ایرانیست  
 «اسیر» این طنز را بنوشتم، از آن روز می ترسم  
 خدا(ج) ناکرده گویندم که این ناباب، ایرانیست.»  
 صفحه (۱۸۵) الی ۱۸۷

کتاب سلطان محمود غزنوی اثر استاد شهرانی

کتاب شکست شب از روانشاد رازق فانی را ورق زدم یک قطعه شعر جالب را بنام عقاب زخمی خواندم که از شعرا و دانشمندان و بعضی نقاط کشور عزیز ما نام برده شده است، به ارج گذاری نام سید جمال الدین افغان، خدمت مطالعین محترم در اینجا درج کردم.



شادروان عبدالرازق فانی

### عقاب زخمی دوران

وطن بعداز خدا نامت، مرا ورد زبان باد  
شراب سرخ سودایت، به رگهایم روان باد  
الا ای شهر کابل ای عقاب زخمی دوران  
همای بخت را در گوشهء بامت مکان بادا  
برو بومت صفا، از لوث بدخواهان و بد کیشان  
گریبانت رها، از پنجهء اهریمنان بادا  
زخون نو جوانانت مبادا لاله گون سنگی  
اگر رنگین شود کوهت، ز خون ارغوان بادا  
نیرزد گرد غم یارب به دشت و کوه گردیزت

به لوگر مطرب مستانه در شور فغان باد  
بساط یکدلی همواره، زیر تاک پروانت  
ز لال زندگی جاری، به بند بامیان بادا  
الا ای هندوکش ای سرفراز پهنهء تاریخ  
سر آزاده ات از دست دشمن در امان بادا  
الا ای هیرمند ای قصه گوی پیر دورانها  
خروش نغمهء هستی به موجت جاودان بادا  
الا ای قندهار ای مرز و بوم قهرمانان پرور  
به بامت خرقه پاک محمد (ص) سایبان بادا  
الات ای بلخ بامی دره و دشت و در وبامت  
ز فیض روضه شاه ولایت چون چنان بادا  
الا ای غزنه ای خاک زیارتگاه درویشان  
محبان را در آن وادی سنایی میزبان بادا  
الا ای ننگرهار ای مامن سید جمال الدین  
به باغستان نارنجت غریو بلبلانان بادا  
الا ای ملت خاموش و در خون خفته افغان  
زبان خامهء شاعر شما را ترجمان بادا

بهار ۱۹۹۴ کلیفورنیا

صفحه (۱۸ الی ۱۹) کتاب شکست شب

در این تصویر جناب فضل الرحمن فاضل نویسنده کتاب بیدارگر عصر با پروفیسور محمد عماره « سید جمال الدین شناس مصری» دیده میشود . فوتو در سال ( ۲۰۱۴ ) میلادی در قاهره اخذ شده است.



تبصره نویسنده خورشید شرق:

مطالعین عزیز القدر !

سید جمال الدین افغانی چو خورشید در ملل شرق طلوع کرد از روشنایی آن ملت ها راهشان را در جهت سرکوب سیاست استعماری انگلیس پیدا نموده و جهت بیداری ملت شان بر علیه ظلم و استبداد داخلی و استعمار خارجی مبارزه کردند. روی همین دلیل افکار سید جمال الدین مانند تیر بر سینه استعمار غرب میخورد . از این رو انگلیسها او را سایه وار تعقیب، تبعید می کردند.

جناب محترم و دانشمند جوان فضل الرحمن « فاضل » با مطالعه کتب و مقالات نویسندگان شرق و غرب، نواقص کار نویسندگی جنابان عبدالهادی خسروشاهی، محیط طباطبائی، لطف الله و نظیف الله، شیرازی و ... سایر نویسندگان شرقی و غربی را مطالعه و

حقیقی را درباره حیات سیاسی و اجتماعی شادروان علامه سید جمال الدین افغان را برملا کرده است .

سید جمال الدین افغان را محققین ممالک شرقی و غربی و مردم نجیب افغانستان منحیث یک فیلسوف بزرگ، رهبر جنبش ملی و جنبش های آزادی بخش بین المللی می شناسند . اما از آنجایی که بعضی عالیشانان نویسندهای های ایرانی که فوقاً نام ایشان ذکر شده است، در حق سید جمال الدین افغانی جفا نموده اند، او را اهل اسدآباد همدان نوشته اند و باری وی را با اهانت از ایران اخراج کردند و هم او را فتنه افغان خواندن و باز هم خواسته اند با یک شخص دیگر که او هم جمال الدین نام داشت یک مفکوره دروغین به خور مردم شریف ایران بدهند که گویا تمام مقالات و نشریه ها و جراید از سید جمال الدین افغان نه، بلکه از او است .

آن عده نویسندگان محترم با این گونه انتشارات خلاف حقیقت خوانندگان نسل آینده خویش را نیز در گمراهی قرار میدهند. با این گونه نوشتار تحریفی خویش گناه بزرگ را مرتکب شده اند زیرا آفتاب با دو انگشت پنهان نمی گردد.

خورشید شرق « سید جمال الدین افغان » زیر ابرهای افکار تاریک، افسانه نویسان مخفی نشده و نمی شود.

دلیل چنین نوشتار از جناب خسروشاهی که تمام رساله ها و مقالات علامه سید جمال الدین افغانی را در هر کشور که وظیفه میداشت، دوباره سه باره ترجمه و حتی فارسی دوباره به فارسی ترجمه و چاپ کرده است، این تکرار چاپ از آنست تا کلمه افغان را قصداً عمداً حذف نماید .

چنانچه جناب محترم استاد فاضل این گونه تحریف و تصرف وی را از مقالات و انتشارات خسروشاهی را با مقایسه نویسندگان ملل عرب و اروپایی کشف و بر ملا ساخته است. به تعقیب او نویسندگان دیگر ایرانی نیز راه غلط او را پیموده اند و نسل آینده نیز به کتب گذشتگان چنگ میزنند.

فراموش نه باید کرد که حب وطن دوستی و استقلال طلبی و افکار سیاسی سید جمال الدین افغان تنها مربوط کشور خودش « افغانستان » نبود بلکه هر جا که زندگی میکرد مطابق دساتیر کتاب مقدس اسلام ( لَأُظْلَمُونَ، لَا تُظْلَمُونَ ) ( نه ظالم کنید و نه ظلم را قبول کنید ) بر علیه ظلم و استبداد و استعمار توسط قلمش گلهای حفه شده ملت ها را فریاد می شد.



او می گفت، ممالک شرق با شکوه فرهنگ و تمدن پیشرفته اسلامی که نورعلم از ملل اسلام طلوع نموده است، چرا زیر یوغ استعمار زندگی نمایند. کشورهای استعماری غربی بخصوص انگلیسیها، که در آن زمان ابرقدرت جهان بودند، کشورهای اسلامی را تاراج می نمودند، فساد اداری و اخلاقی را رایج می سازند، همت والای و غرور مردم را میشکنند، وبعد مزدوران و دست نشانده هایشان در مصدر قدرت تکیه می زنند، آنها نیز بالای ملت خود ترحم نمی کنند.

باید مردم ملل اسلامی آگاهی سیاسی پیدا کنند پلان شوم استعمار را بدانند و به خاطر استقلال سیاسی و ارضی خود مبارزه نمایند. این مبارزه وقتی به پیروزی میرسد که وحدت میان مردم و میان دول اسلامی تحکیم گردد.

روی همین دلیل افکار مدبران خویش را برای شیرعلی سپرد و شیرعلی خان که در تطبیق آن اقدام کرد، انگلیسها جنگ دوم را با افغانستان آغاز کردند و همچنان آغاز جنبش های استقلال طلبانه در هندوستان که تحت استعمار انگلیس بود و جنبش مشروطیت و آزادی های خواهی سیاسی سایر کشورها با پیروی از افکار مدبرانه فیلسوف زمان خورشید شرق «سید جمال الدین افغان» الهام گرفتند.

سید جمال الدین افغان نظریات و افکار سیاسی و روشنگرانه خود را طی نوشته طویل در ارگ شاهی بالاحصار کابل، هنگام که از افغانستان میرفت، به پادشاه افغانستان تقدیم کرد. به اساس نظریات و مفکوره او «شمس النهار» اولین نشریه ای بود که در عصر امیر شیرعلی خان انتشار گردید. فابریکه اسلحه سازی در داخل کشور ساخته شد. پست «داکی خانه» مراسلات اجرا شد. در حالی که قبلا توسط هند مستعمره انگلیس استعمارگر اجرا می گردید.

زمانیکه جنگهای داخلی خاتمه یافت، امیرشیرعلی پادشاه افغانستان فرصت تطبیق پلان های سید جمال الدین را پیدا نمود تا همه را عملی نماید.

سید جمال الدین افغان در هر کجا که پا می گذاشت تخم وحدت اسلامی و مبارزه بر ضد ستم استبداد و استعمار و اشغال انگلیس را می کاشت. جهاد در برابر استعمار را تبلیغ می نمود. تاریخ نشان میدهد که اکثریت قیام ها در ملل شرقی از اثر افکار و نشرات کتبی سید جمال الدین افغان بمیان آمدند.

در کتاب بیدارگر عصر از چاپ اول تا پنجم، دانشمند محترم جناب فاضل مینویسد:

«... چون علامه سید جمال الدین افغانی وارد هند گشت، انگریزان در احترام و خیر مقدم اش فرو گذاشت نکردند ولی در هندوستان درنگ قیامش را به نظر استحسان ندیدند و اجازت ندادند که تا عرصه دراز در هند وستان سکونت پذیرد. مادامی که در هندوستان بود علمای که از جانب انگریز مقرر شده بودند، رخصت نبودند، تنها با او ملاقات کنند. به سبب این مشکلات از یک ماه زیاده قیام نتوانست و بریک آب گوت سرکاری از ساحل هند در بندرگاه سویز رسانیدندش .

در مصر بیشتر از چهل روز قیام نکرد... بالاخره سید الافغانی اراده حج و سیر حجاز را کرده، جانب قسطنطنیه روانه شد. در قسطنطنیه با وزیر اعظم سلطنت عثمانیه ملاقات کرد ... با آنکه با زبان و عادات ترکان اجنبی بود . لیکن ترکان در ستایش لیاقت علمی و شرافت اخلاقیش به حد رطب السان می بودند در طول ایام مانند پروانه سراپا سوخته در ضیای علم او مجتمع گردیده و از صحبت با برکتش فیض ها می بردند.

هنوز شش ماه از اقامتش تیر نشده بود که رکن مجلس تعلیمات مقرر گشت... سید جمال الدین افغانی در صیغه تعلیم ترکان، دایره مضامین را زیاد وسیع و گشاده گرداند... لیکن دوستان به رای او اتفاق نکردند ... مهمتم انتظامیه دارالفنون در ماه رمضان سنه ( ۱۲۸۷ ) هجری مطابق ( ۱۸۷۱ ) درخواست کرد که در مدرسه مزبوره برای ترغیب صنعت و حرفت یک لکچر بدهد.

فیلسوف افغانی هر قدر عذرها پیش کرد که من زبان ترکی نابلد و تحریری نیاز تقرری نمی توانم، مگر عذرش را قبول نکردند ... آخر کار یک لکچر از برای صنعت و حرفت تیار کرد پیش از آنکه لکچر بدهد از نظر چند عاقلان و افسران اعلا، لکچر خود را گذراند... وقتی که برای سماعت لکچر مقرر بود، هزارها نفر از جانب دارالفنون روان و دوان به نظر می آمدند. چنان ازدحام و هجوم شد که جای برای پا گذاشتن نمی یافتند. در این مجلس جمع از غفیر علماء و وزراء و امراء و وزیر اعظم دولت عثمانیه نیز نشسته بود. سید جمال الدین افغانی با آواز بلند و لهجه پُررعب لکچر دادن شروع کرد، حاضرین چنان خاموش، بی حس و حرکت بودند که گویی بر سرایشان ابابیل آشیان نهاده است. هر چند که علامه افغانی لکچر خویش را دیر ختم کرد لکین کسی نبود که دل برکند زیرا که آواز پر جوشش مسترحان خواب غفلت را بیدار کننده و بلاغتش در قالب مردگان، روح دمنده بود...»

به همین ترتیب علامه سید جمال الدین افغانی در هر کشور که میرفت، قیام های ملی و آزادی خواهی را بر ضد استعمار و ارتجاع آماده می ساخت. قیام های آزادی بخش دوبار در مصر دو بار در هندوستان و جنبش های مشروطیت خواهی در ایران و سایر ممالک اسلامی همه از افکار سید جمال الدین افغانی و پیروانش انجام و الهام گرفته بودند.

هم چنان او در کشورهای اروپایی به نشرات جراید و روزنامه اقدام و تخم روشنگری را در جوانان می کاشت.

علامه سید جمال الدین افغانی از نظر عقاید اسلامی یک شخصیت عالم و دانشمند و خطیب آتشین نفس، از نظر عقاید سیاسی یک مبارز پر شور و عصیانگر دوران بود. وی پلان های خصمانه استعمار را در مقابل ملل اسلامی دقیق میدانست که آنها برای غارت کردن منابع طبیعی این کشورها از هر نوع چال و نیرنگ استفاده میکنند و بین ملت ها تخم نفاق و دشمنی می پاشند.

از این رو علامه سید جمال الدین افغانی عقیده داشت که یگانه راه حل پرابلم ها وحدت همگانی در زیر بیرق واحد اسلامی می باشد زیرا اسلام هیچ نوع تبعیض و تفرقه را بنام اقوام و قبایل و زبان و رنگ پوست نمی شناسد و همه زیر یک پرچم بنام خداوند و پیروان حضرت محمد (ص) در روشنایی و راهنمایی قرآن پاک، علیه استعمار مبارزه نماید، هیچگاه استعمار آنها را شکست داده نمی تواند.

بنابراین انگلیس بعضی کشورهای را که سرشار از منابع طبیعی بود، در اختیار داشت، حضور سید جمال الدین افغانی را خطر بزرگ میپنداشت. سایه وار او را در هر کشور مراقبت و تعقیب و تبعید می کرد.

انگریزان افکار سید جمال الدین افغانی خیلی دقیق را درک کرده و بنابر منافع شان، بطور معکوس در کشورهای مستعمراتی خویش استفاده و عمل میکردند. در مقابل افکار وحدت اسلامی سید جمال الدین افغانی فرمول ( تفرقه بیانداز و حکومت کن) را مطرح ساختند.

از نفاق زبانی، قومی، عقاید مذهبی « شیعه و سنی» و تخریب عقاید اسلامی کار های زیاد را انجام داند و حتی با تربیه کردن افراد، میان مسلمان با استفاده از نام اسلام برای تخریب اسلام منفعت بردند.

مثلاً جهاد در دفاع از وطن - تبلیغ بخاطر روشنگری اسلام یکی از پایه های اساسی حمایت و حفاظت از دین مبین اسلام می باشد. انگلیسیها مفکوره ضد آن را توسط ایجنت های تربیه شده شان تحت پوشش نام اسلامی در میان ممالک اسلامی روان کردند تا با عمال وحشیانه که انجام میدهند، نفرت بعضی از مردم عوام و کسانی که فاقد مطالعه اسلامی باشند، ایجاد و تفرقه بیندازند و بخصوص بالای ذهنیت جوانان تاثیر ناگوار منفی بگذارند.

حتی اکنون ما شاهد تخریب و خرابکاری طالبان و داعش در کشورهای مانند افغانستان، سوریه، عراق، یمن، مالی لبنان، سومالیا، لیبیا ... و غیره می باشیم. اما افسوس بر آن است که خورشید ء در شرق طلوع کرد، از افکار و اندیشه وی حکمروایان ممالک اسلامی استفاده کمتر صورت گرفت .

اکنون بجای وحدت و وصلت بین ملل اسلامی انفصال بیشتر گردیده است.

سید جمال الدین افغان میگفت: « ملل اسلامی مانند زنجیر بهم پیوسته گردند و در مقابل اشغالگران چون دیوار آهنین ایستاده شوند، استعمار هیچگاه در برابر شان مقاومت کرده می تواند.»

استعمار و امپریالیزم با توجه بدان نکته، یک تعداد افراد و اشخاص تحت تربیت قرار داده و به ممالک اسلامی روان کردند و یا در میان کشورهای اسلامی ایجنت گذاری نمودند تا کشور ها را از داخل خودشان به جان هم اندازند.

ما شاهد وقایع ناگوار درکشور خویش « افغانستان » هستیم، تعداد زیاد منورین صادق و علمای روشنگر واقعی اسلامی، جوانان و سیاسیون راستکار و صدیق ترور میشوند. مکاتب و مساجد به آتش کشیده میشود. فساد اداری و اخلاقی به اوج رسیده است و منابع زیر زمینی ما توسط دول استعماری اشغالگر تاراج میشود. بجای ملا ها و علمای صادق، مبلغین ضد اسلام را تحت نام ملا می گمارند تا وظایف تبلیغی شان را به نفع گماشتگان و بر ضد دساتیر اسلام انجام دهند. انجمن ها و « انجوها » که به خاطر خدمت گذاری کمک های بشری ایجاد می گردد، ایجنت ها در میان شان گماشته میشود و به منفعت امپریالیستی از ایشان بهره برداری می شود.

چنانچه پروفیسور سید سعدالدین هاشمی در اثر پر بهای خویش تحت عنوان نخستین کتاب مشروطه خواهی در افغانستان در این مورد نگاشته است: « مکتب اسلامی دیوبند که در ابتدا با نیت پاک جهت تربیت و تدریس اسلامی درهند آن وقت ایجاد شد،

انگلیس‌ها فوراً یک تعداد ایجت های خویش را شامل آن مدرسه دینی کردند تا منافع انگلیس را تبلیغ و ترویج بنمایند.»

نویسنده گرانقدر کتاب بیدارگر عصر جناب فاضل، پژوهشگر توانای افغانستان در مورد زندگی، سفر ها، بیانات، نوشته های جرید و رساله های علامه سید جمال الدین افغان و دوستان وی چاپ شده بود، در این مجموعه حجیم و عظیم به زبانهای پارسی دری و عربی و حتی کتابهای انگلیسی را چنان با قدرت خارق العاده ترجمه و نوشته است که جای سوال برای خوانند باقی نمی ماند.

در کتاب بیدارگر عصر چاپ پنجم درباره مریضی و قتل علامه سید جمال الدین افغانی مطالب مفصل و خیلی جالب را مطالعه کردم، جملات مهم به حیات و سرنوشت ناهنجار علامه سید جمال الدین افغانی ارتباط دارد. خوانندگان محترم چاپ پنجم کتاب بیدارگر عصر را مطالعه نمایند تمام جریان حیات و شهادت علامه سید جمال الدین افغانی را مطلع می گردند. زیرا تمام دسایس انگلیس در شرق بخصوص ملل اسلامی خیلی شیوا بیان گردیده است.

اکنون به چشم خویش شاهد تماشای جنایات ضد بشر از طرف دول استعماری در ملل مختلف آسیا و آفریقا که اکثراً منابع سرشار طبیعی دارند، هستیم. پلان خصمانه امپریالیستی در بسیاری کشورها در حال تطبیق میباشد. بطور مثال، افغانستان کشور عزیز ما تحت اشغال دول مختلف استعماری قرار دارد و مزدوران شان یکی پی دیگر به اریکه قدرت تکیه میزنند، زیر بنای کشور ما تاراج گردید. بجای دلسوزی مادرانه، مادر بم ها که بقول خودشان یکی از بزرگترین بم هاست، بالای مردم عزیز ما انداخته شد.

بنای های عامل المنفعه مانند، شفا خانه ها، پوهنتون ها و مکاتب و مراکز صحی دولتی که ملکیت عامه بود، اکنون مالکیت سرمایه داران شخصی گردیده است.

تحت نام آزادی و دموکراسی فحشا در بعضی از رسانه های جمعی، ها تبلیغ و ترویج می گردد. ملت نجیب ما در بدترین شرایط فقر و بدبختی زندگی می دارند اما یک تعداد محدود که شرکای سیاسی صدر نشینان داخلی و خارجی های اشغالگر اند، صاحب شرکتهای بانکها و شهرک ها گردیده اند.

دشمنان اصلی ملت ها را باید شناخت، هرگاه مقامات دولتی افغانستان تاریخ زندگی و مبارزات و افکار علامه سید جمال الدین افغان را فراموش نمی کردند و اقلاً شمعه از افکار

و اندیشه های وی را در کشور خویش تطبیق می کردند، امروز کشور ما در چنین حالت آشفته و فعلی قرار نمی داشت.

### نتیجه گیری در مورد محل تولد سید جمال الدین افغانی:

از نوشتار و نگارش همه دانشمندان و از تحقیق و پژوهش علامه عبدالحی حبیبی چنین نتایج بدست آمد.

« نیکان سید جمال الدین و دیگر اقارب نزدیک او در محله شیرگر مربوط کمر افغانستان مدفون میباشند.» بدین معنی که از چند پشت در کمر متولد شدند.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که در زمان فتوحات اسلام، اعراب در هر کشور مفتوحه اماکن گزین شدند ما نظایر چنین هجرت ها و وصلتهای زیاد را در تاریخ دیده ایم، نیاکان سید جمال الدین نیز در محلی بنام شیرگر مربوط کمر افغانستان رحل اقامت پهن کردند و از چندین پشت، نسل به نسل در آنجا زندگی کردند و تولد سید جمال الدین در شیرگر « اسعد آباد کمر » اتفاق افتاده است .

باید تذکر داد که محل تولد سید جمال الدین « اسعد آباد » کمر میباشد که با اسدآباد همدان تفاوت فاحش دارد. به قول ما افغانها با یک نقطه « فیل - قیل » میشود.

اسعد و اسد هر دو کلمه عربیست، اسعد به معنی سعادت مند ترین و خوشبخت ترین بوده و اسد به معنی شیر است.

جناب دانشمند محترم فضل الرحمن فاضل این کار بزرگ را با تحقیقات گسترده به وجه احسن در مورد سید جمال الدین افغانی به انجام رسانیده است.

یک تعداد تاریخ نویسان و نویسندگان ایرانی مذبحخانه تلاش می ورزند تا با نگارش ناقص و ذهنی گرانه از محل تولد و رشد افکار و مبارزات نخبگان و شعرای افغانستان چون سید جمال الدین افغان چشم پوشی بنمایند و با نگارش دروغین آثار ناقص تولید و افکار خوانندگان را مخشوش بسازند، اما تاریخ مشت شان را باز و حقایق تاریخی برملا می گردد.

از همین جهت کار فوق العاده جناب محترم فضل الرحمن فاضل قابل تقدیر و تمجید میباشد .

قلم شان رسا و عمر شان پر بار و با فضیلت باد . ومن الله توفیق .



محمد رضا کرمانی پیرو سید  
درغل و زنجیر قبل از اعدام. تهران ۱۸۹۶م

از رساله تحت عنوان سده سید نوشته محترم فاضل درباره مختصر معرفی رضا کرمانی میباشد. «میرزا رضای کرمانی که پدرش ملا حسین عقدایی یزدی نام داشت، در ۱۲۳۶ هجری خورشیدی ( ۱۸۵۷م) در کرمان تولد شد، در سال های حضور سید جمال الدین افغانی در تهران، به زیارت او رفت و دلداده افکار و اندیشه های سید جمال الدین افغانی شد و اخراج اهانتبارسید از حضرت شاه عبدالعظیم توسط حکومت ایران، بر روحیه انقلابی او تاثیر ژرفی کرد و در ضمن ستم هایی که در زندان بر وی رفت، او را در برابر ناصر الدین شاه قاجار، خشمگین تر کرد و آماده انتقام . میرزا رضای کرمانی که در زندان سخت افسرده و رنجور شده بود. غرض درمان رهسپار استانبول گردید، سید جمال الدین در استانبول با عطوفت انسانی که داشت مزد درمان او را پرداخت و میرزا رضا بعد از بهبودی و برگشت به ایران، منتظر فرصت بود تا ناصر الدین شاه قاجار را به قتل برساند .

ناصر الدین شاه برای شکرانه بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنتش به شاه عبدالعظیم رفت و میرزا رضای کرمانی که منتظر فرصت بود، با تفنگچه دست داشته اش بر او آتش کرد و او را به تاریخ اول می ۱۸۹۶ م ( ۱۲ ثور ۱۲۷۵ هجری خورشیدی) به قتل رساند. میرزا رضا فرار نکرد و به چنگ محافظان شاه گرفتار شد و سرانجام در دهم اگست ۱۸۹۶ م برابر با ۲۲ اسد ۱۲۷۵ هجری خورشیدی در ملأ عام حلق آویز گردید.

ناظم الاسلام کرمانی در کتابش « تاریخ بیداری ایرانیان» اسم سه تن، ۱- میرزا آقاخان کرمانی ۲- حاج شیخ احمد روحی ۳- میرزا حسن خان خیبرالمک به جرم همفکری و همکاری با سید جمال الدین افغانی و از جمله دوستان میرزا رضای کرمانی قاتل، ناصرالدین قاجار درج کرده است و می نویسد که در ششم صفر المظفر سال (۱۳۱۴) قمری اعدام گردیدند.

### اخلاق و عادات علامه سید جمال الدین افغانی:

هنگام ملاقات همراه هرکس به خنده پشیمانی و خوش اخلاقی پیش می آمد، در حفظ آداب مجلس دست گاه خوبی داشت، هر شخص که با او گفتگو می کرد به یک طرز خاص و پیرایه عجیب جانب او متوجه می گشت با هر طبقه آنام و مختلف المراتب مردمان راه و رسم داشت، به وقت آمدن هرکسی که باشد تا کفش کن برای استقبال و خیر مقدم برخاسته میرفت و نیز به وقت رخصت همراه هرکس تا کفش کن می آمد. اگر



با مردمان صاحب جاه و ذی منصب نشستہ می بود و مرد غریب کم مایه بی رتبه می آمد هرگز نه از او رو می گردانید و نه به بی تفاوتی و حقارت آمیز به او نگاه میکرد، بلکه امیر و غریب، شریف و وضع به نزدش یکسان می بود. زبانش خیلی فصیح و تقدیرش بسیار بلیغ و ملیح بود. هر مسئله که می بود به وضاحت و لیاقت بحث کرده طی می ساخت. اگر کدام مضمونش به فهم کس نمی رسید از سرنو چنان دلچسپ و بی تکان بیان میکرد که نادان ترین مردمان هم می فهمید.

با مردمان عام به زبان عام و با خاصان به زبان خاص تکلم می کرد. علامه این چنین ادیب و حکیم یک ذاتی بود که از ممالک مشرق تا حال کس مانند او دیده نه شده است و نه شنیده. مزاح و بذله گویی و لطیفه پیمایی بسیار کم می کرد. هر روز صد ها نفر نزدش می آمدند، مگر با هرکسی یک مضمون نو در میان آورده بحث می کرد.

بر هر معامله یا مسأله که پیش می آمد بدون خوف و خطر با آزادی رأی می داد، به قول خود راست ترین و صادق ترین مردمان بود. خلاف عصمت و عفت گاهی هیچ حرکتی از او صادر و سرزد نشده است. این قدر مستقل مزاج و بی ترس و بیم بود که اگر جانب مقتل کسی برای قتل و کشتن او را می برد، چنان با اطمینان و دل جمعی می رفت که گویا یک مرد بهادر و شجاع برای فتح و گشودن قلعه دشمن می رود.

جانب مال و دولت هیچ رغبت نداشت. این چنین فیاض و دست گشاد بود که دولت اندوختن را نمی دانست و نه از تنگدستی و افلاس می ترسید. زمانی که به سویز « سوئیس » به سر میبرد یک تن از دوستانش برایش پیشنهاد کرد تا اندک وی را کمک مالی بنماید اما علامه سید جمال الدین نپذیرفت و در جواب گفت: که شیر غذای خود را پیدا می کند. او نمی خواست محنت کسی را بکشد.

رساله « الرد علی الدهرین » چاپ نخست در قاهره، سال ۱۳۱۲ هـ ق ( ۱۸۹۵ م )

### نوت: همت والای علامه سید جمال الدین افغانی

زمانی که سید جمال الدین در روسیه به سر می برد یک تن از دوستانش بنام حاجی امین الضرب «از ایران» برایش نوشت: « شما که یک مرد روحانی هستید اکنون در دارالکفر رحل اقامت افکنده اید، آیا نمی ترسید که جامه «لباس» و غذای تان در آنجا آلوده به حرام گردد؟ »

سید جمال الدین در پاسخ او نوشت: « کشوری که من اکنون زندگی می کنم احتمال آلوده شدن غذا و جامه وجود دارد، ولی در آنجا که شما هستید، مغزها، اندیشه ها و وجدانها به کثافت آلوده اند. از این رو درد من آسان تر از در شما می باشد» از گفته های سید جمال الدین افغانی

# رسالة في ابطال مذهب الدهر بين

ويان مفاسدهم واثبات ان الدين اساس المدنية  
والكفر فساد العمران

من تأليف

حضرة الامام الشهير الاستاذ السيد جمال الدين الحسيني  
الافغاني نفع الله بعلمه . نقلها من اللغة الفارسية  
الى اللغة العربية العلامة الاستاذ

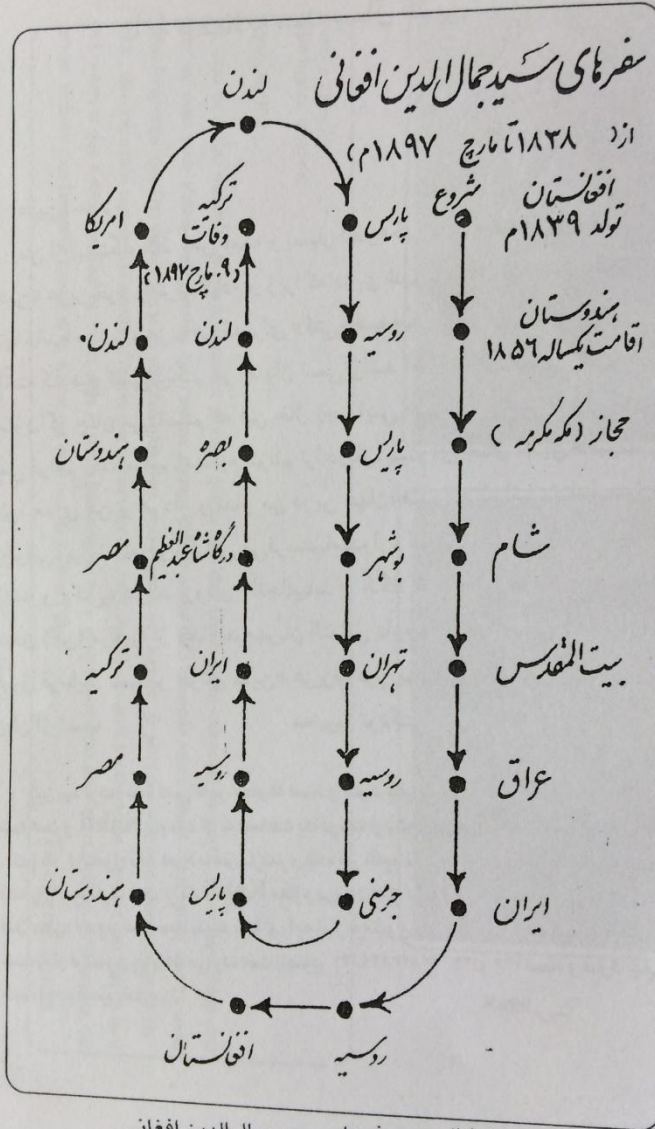
الشيخ محمد عبده افندي المصري  
بمساعدة عارف افندي ابي تراب  
الافغاني



ملتزم الطبع عبد العليم صالح الحامي بمصر

طبع

بمطبعة العاصمة في شارع حوش الشرقاوي بمصر سنة ١٣١٢



خط السیر سفرهای سید جمال الدین افغانی

## سال شمار زندگی سید جمال الدین افغانی:

- ۱- تولد سید جمال الدین در شیرگرد (اسعد آباد کنر)، شعبان ۱۲۵۴ هجری قمری (اکتوبر یا نوامبر ۱۸۳۸ م، پاییز ۱۲۱۷ هجری خورشیدی)
- ۲- سید جمال همراه با پدر در کابل، ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴م-۱۲۲۳ هجری خورشیدی)
- ۳- نخستین سفر سید به هند، ۱۲۷۲ قمری (۱۸۵۵ م ۱۲۳۴ هجری خورشیدی)
- ۴- سفر سید جهت ادای حج به مکه مکرمه، ۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۷م ۱۲۳۶ هجری خورشیدی)
- ۵- نخستین سفر سید به تهران، ۱۲۷۴ هجری قمری (۱۸۵۸ م)
- ۶- برگشت سید به کابل  
۱۲۷۴ هجری قمری (۱۸۵۸ م)
- ۷- سید برای خود مهر مربع شکل، تهیه می‌کند، ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ م)
- ۸- همراهی امیر دوست محمد خان در محاصره هرات، ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۲ م ۱۲۴۰ هجری خورشیدی)
- ۹- اشتراک در مراسم اعلان پادشاهی شیر علی خان در هرات، محرم الحرام ۱۲۸۰ هجری قمری (جون ۱۸۶۳ میلادی)
- ۱۰- سید برای دومین بار در تهران، اواخر رجب ۱۲۸۲ هجری قمری (اواسط دسامبر ۱۸۶۵ م)
- ۱۱- خروج از تهران، محرم ۱۲۸۳ هجری قمری (می ۱۸۶۶ م)
- ۱۲- ورود به طوس، صفر ۱۲۸۳ هجری قمری (جون ۱۸۶۶ م)
- ۱۳- خروج از طوس، جمادی الاولی ۱۲۸۳ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۴- توقف ۴۰ روزه در هرات، جمادی الثانیه ۱۲۸۳ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۵- کتابت رسالهٔ مرآة العارفین در قندهار، ذی الحجه ۱۲۸۳ هجری قمری (اکتوبر ۱۸۶۶ م)
- ۱۵- ترک قندهار، ربیع الاول ۱۲۸۴ هجری قمری (جولای ۱۸۶۷ م)
- ۱۷- سید در غزنی، جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۶۷ م)
- ۱۸- اقامت در کابل و مشاور امیر محمد اعظم خان، ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۷ م)

- ۱۹ - خروج از کابل، ۲۰ رجب ۱۲۸۵ هجری قمری ( نوامبر ۱۸۶۸ م )
- ۲۰- سفر به قصد حج از راه قندهار، شعبان ۱۲۸۵ هجری قمری ( نوامبر ۱۸۶۸ م )
- ۲۱- سکونت در بمبئی هند، ذی الحجه ۱۲۸۵ هجری قمری ( مارچ ۱۸۶۹ )
- ۲۲- سفر به قاهره و اقامت چهل روزه در آن، ربیع الاخر ۱۲۸۶ هجری قمری ( جولای ۱۸۶۹ م )
- ۲۳- سفر نخست به استانبول، رجب ۱۲۸۶ هجری قمری ( اکتوبر ۱۸۶۹ م )
- ۲۴- عضویت سید در مجلس اعلاى معارف امپراتوری عثمانی، ۱۲۸۶ هجری قمری ( ۱۸۶۹ م )
- ۲۵- بیانیه در دارالفنون استانبول راجع به صنعت، رمضان ۱۲۸۷ هجری قمری (دسمبر ۱۸۷۰ م )
- ۲۶- ورد مجدد به مصر، محرم الحرام ۱۲۸۸ هجری قمری ( مارچ ۱۸۷۱ م، حمل ۱۲۵۰ هجری خورشیدی )
- ۲۷- اقامت هشت ساله و فعالیت‌های فکری در مصر، ۱۲۸۸-۱۲۹۶ هجری قمری ( ۱۸۷۱-۱۸۷۹ م، ۱۲۵۰-۱۲۵۸ هجری خورشیدی )
- ۲۸- املاى رسالهء « الواردات فى سر التجلیات » در قاهره، صفر ۱۲۹۰ هجری قمری ( اپریل ۱۸۷۳ م )
- ۲۹- تقاضای عضویت سید در ماسونیت ( سازمان فراماسونى )، ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲ هجری قمری ( ۲۱ اکتوبر ۱۸۷۴ م، ۱۹ میزان ۱۲۵۳ هجری خورشیدی )
- ۳۰ - تدریس عین‌الحکمت از شاه میرک بخاری، در قاهره، صفر ۱۲۹۳ ق، مارچ ۱۸۷۶ م
- ۳۱- دعوت به اشتراک در جلسهء فوق العادهء «لوژ کوب شرق» مربوط فراماسونى ها در قاهره، ۳ محرم ۱۲۹۴ ق حنوری ۱۸۷۷ م
- ۳۲- نشر مقالهء «البیان فى الانجلیز و الافغان»، ۱۲۹۵ هجری قمری ( اکتوبر ۱۸۷۸ م )
- ۳۳- پاسخ سید به یک کشیش تحت عنوان « ردّ علی الرّد»، ذوالحجه ۱۲۹۵ هجری قمری ( اکتوبر ۱۸۷۸ م )
- ۳۴- نشر ترجمهء مقالهء «البیان فى الانجلیز و الافغان» به زبان انگلیسى در لندن، ذی الحجه ۱۲۹۵ هجری قمری ( ۱۵ دسمبر ۱۸۷۸ م )

- ۳۵- وعده نشر رساله تتمه البيان في تاريخ الافغان، ۱۲۹۵ ق (۱۸۷۸ م)
- ۳۵- اخراج و يا خروج سيد از سازمان فراماسونی، ۱۲۹۵ قمری (۱۸۷۸ م، ۱۲۵۷ خورشیدی)
- ۳۶- تشكيل محفل وطنی در برابر لوژ كوكب شرق در قاهره با عضویت سه صد تن، این سازمان فراماسونی را برخی نافهمیده حزب اسلامی، گمان کرده اند كه سيد آن را در مصر تاسیس کرده است!! ذوالقعدة ۱۲۹۵ ق ( نوامبر ۱۸۷۸ م )
- ۳۷- نشر مقاله *An Afghan on the English* در شماره ۱۳ جلد دوم نشریه « النحلة»، ۱۵ دسمبر ۱۸۷۸ م ( ۲۴ قوس ۱۲۵۷ هجری خورشیدی)
- ۳۸- سفر به اسکندریه و ایراد خطابه به جوانان و وجهای اسکندریه، جمعه ۲۳ می ۱۸۷۹ م ۳ جمادی الأخری ۱۲۹۶ ق.
- ۳۹- نشر خطابه ء سيد در شماره ۴۷ جریده «مصر»، ۲۴ می ۱۸۷۹ م ۴ جمادی الأخری ۱۲۹۶ ق
- ۴۰- اخراج از مصر، ۶ رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری (۲۴ اگست ۱۸۷۹ م)
- ۴۱- رسیدن به بندر کراچی، رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری ( ۳ سپتمبر ۱۸۷۹ م)
- ۴۲- بازداشت کوتاه مدت در شهر کراچی، مقارن کشته شدن کیوناری در کابل، رمضان ۱۲۹۶ هجری قمری (سپتمبر ۱۸۷۹ م)
- ۴۳- رفتن به بمبئی هند، شوال ۱۲۹۶ هجری قمری ( اکتوبر ۱۸۷۹ م)
- ۴۴- اقامت در حیدرآباد دکن، ربیع الثاني ۱۲۹۷ هجری قمری (مارچ ۱۸۸۰ م)
- ۴۵- نگارش رساله نیچریه به زبان فارسی، محرم الحرام ۱۲۹۸ هجری قمری ( دسمبر ۱۸۸۰ م)
- ۴۶- نشر مقالات به فارسی، در مجله معلم شفیق در حیدرآباد، محرم - ذوالحجه ۱۲۹۸ قمری ( دسمبر ۱۸۸۰ - اکتوبر ۱۸۸۱)
- ۴۷- چاپ نخست « نیچریه» به زبان فارسی در حیدرآباد دکن، ۱۲۹۸ هجری قمری ( ۱۸۸۱ م)
- ۴۸- نشر مجدد رساله نیچریه توسط حاجی محمد حسن تاجر کازرونی در بمبئی، ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۱ م)
- ۴۹- آغاز شورش احمد عربی پاشا در مصر، ۱۴ شوال ۱۲۹۸ (۹ سپتمبر ۱۸۸۱ م)
- ۵۰- نشر مقاله « العلم و تأثیره فی الارادة و الاختیار» در جریده « الوقائع» چاپ مصر

ذوالقعدة ۱۲۹۸ هجری قمری ( سپتمبر ۱۸۸۱ م )

۵۱- سرکوب شورش احمد عرابی پاشا توسط انگلیس در مصر ۲۹ شوال ۱۲۹۹ ق ۱۳  
سپتمبر ۱۸۸۲ م

۵۲- تبعید سید جمال الدین از حیدر آباد دکن به کلکته، ذوالقعدة ۱۲۹۹ ق اکتوبر  
۱۸۸۲ م

۵۳- بیانیه سید در البرت هال کلکته در مورد « تعلیم و تعلم »، ۸ نوامبر ۱۸۸۲ م  
۲۳ ذوالحجه ۱۲۹۹ ق

۵۴- ترک هند، صفرالمظفر ۱۳۰۰ هجری قمری ( نوامبر ۱۸۸۲ م )

۵۵- توقف مختصر کانال سویس در راه سفر از هند به لندن و نوشتن نامه به ریاض  
پاشا و فکری پاشا و محمد عبده و دیگران، صفر ۱۳۰۰ هجری قمری ( دسمبر ۱۸۸۲ م )  
۵۶- تبعید احمد عرابی پاشا و محمود سامی البارودی به سراندیپ ( سریلانکای  
امروزی )

۵۷- سفر نخست سید به لندن و ملاقات با بلنت، ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری ( )  
جنوری ۱۸۸۳ م )

۵۸- وفات سید صفدر پدر سید در اسدآباد همدان، ۱۳۰۱ قمری ( ۱۸۸۳ م )

۵۹- سفر نخست سید به پاریس و اقامت در آن، ۱۳۰۰-۱۳۰۲ هجری قمری  
( ۱۸۸۳-۱۸۸۵ م )

۶۰- پذیرایی یعقوب صنوع ناشر « ابو نظاره » از سید در پاریس، اول ربیع الاول ۱۳۰۰  
هجری قمری ( ۱۰ جنوری ۱۸۸۳ م )

۶۱- نشر خبر ورود سید به پاریس، در جریده ابو نظاره، ۹ ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری  
قمری ( ۱۹ جنوری ۱۸۸۳ م )

۶۲- خلیل غانم در جریده « البصیر » چاپ پاریس، خبر آمدن سید را به پاریس،  
منتشر کرد

۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری قمری ( ۲۵ جنوری ۱۸۸۳ م )

۶۳- نگارش مقاله « الشرق و الشرقیین » سید در نشریه ابو نظاره، چاپ پاریس، اول  
ربیع الثانی ۱۳۰۰ هجری قمری ( فبروری ۱۸۸۳ م )

۶۴- پاسخ به ارنست رنان فیلسوف فرانسوی، ۱۰ رجب ۱۳۰۰ هجری قمری ( ۱۸ می  
۱۸۸۳ م )



۶۵- نشر عروۀ الوثقی در پاریس، جمادی الاولی ۱۳۰۱ هجری قمری (۱۳ مارچ ۱۸۸۴ م)

۶۶- ترجمه و نشر «نیچریه» به زبان اردو توسط سید عبد الغفار شهباز عظیم آبادی در کلکته هند، ۱۸۸۳ میلادی

۶۷- چاپ سوم رسالهء نیچریه به زبان فارسی توسط عبد الوهاب شیرازی در بمبئی، رجب ۱۳۰۰ هجری قمری

۶۸- ممنوع الورد شدن جریدهء عروۀ الوثقی به مصر به اساس تصویب مجلس نظار یا شورای وزیران مصر، ۲۱ جولای ۱۸۸۴ م

۶۹- چاپ مجموعهء مقالات فارسی سیدجمال الدین برای نخستین بار در یک مجموعه به نام «مقالات جمالیه» توسط مولوی عبدالغفار شهباز عظیم آبادی در کلکته هند، ۱۵ اگست ۱۸۸۴ م

۷۰- نشر آخرین شمارهء عروۀ الوثقی در پاریس، ذی الحجه ۱۳۰۱ هجری قمری ( اکتوبر ۱۸۸۴ م)

۷۱- آشنایی با نویسندهء مشهور ویکتور هوگو در پاریس، ۱۳۰۱ قمری ۱۸۸۴ م ۲۲ جولای ۱۸۸۵ م

۷۲- ورود از پاریس به لندن به دعوت ولفرد بلنت، ۲۳ جولای ۱۸۸۵

۷۳- ملاقات با لارد (لرد) راندولف چرچیل وزیر امور هندوستان ( پدر سر وینستون چرچیل)، جولای ۱۸۸۵

۷۴- اقامت سه ماهه در لندن، در منزل ولفرد بلنت، اواخر ۱۳۰۲ هجری قمری (جولای- نوامبر ۱۸۸۵ م)

۷۵- سفر به وینا پایتخت اتریش، ۱۳۰۲ هجری قمری ۱۸۸۵ م

۷۶- سفر سوم به استانبول، ۱۳۰۲ قمری ۱۸۸۵ م

۷۷- حرکت به بوشهر ایران، شعبان ۱۳۰۳ هجری قمری، (۱۸۸۶ م، بهار ۱۲۵۶ خورشیدی)

۷۸- ترجمه رساله « نیچریه» تحت عنوان « الرد علی الدهرین» توسط شیخ محمد عبده از زبان فارسی به زبان عربی به همکاری عارف ابوتراب سید و نشر آن در بیروت، ۱۳۰۳ هجری قمری ( ۱۸۸۶ م)

- ۷۹- سیدجمال‌الدین مه‌مان ظل السلطان در اصفهان، ۲۲ صفر تا ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هجری قمری
- ۸۰- اقامت در تهران، ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۷ م ۱۲۶۶ خ)
- ۸۱- سفر به روسیه- مسکو، شعبان ۱۳۰۴ هجری قمری (می ۱۸۸۷ م)
- ۸۲- ورود به مسکو همراه با حاج محمد حسن امین‌الضرب، رمضان ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۰ می ۱۸۸۷ م)
- ۸۳- ملاقات با کاتکف، مدیر روزنامه مسکو و نشر شرح حال سید در جریده «موسکوفسکی ویدوموستی» چاپ مسکو، ۱۳۰۴ هجری قمری (اول جولای ۱۸۸۷ م)
- ۸۴- وفات کاتکف، ذوالعقده ۱۳۰۴ قمری (۱۸۸۷ م)
- ۸۵- اقامت در پترزبورگ، ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۷ م)
- ۸۶- بازدید سید جمال‌الدین از شهر کیف، ۱۸۸۸ م
- ۸۷- تولد ابوالکلام آزاد در مکه مکرمه، ۱۳۰۵ ق ۱۸۸۸ م
- ۸۸- ملاقات با ناصرالدین شاه در مونیخ (مونشن)، ذوالعقده ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۹ م)
- ۸۹- آخرین سفر به تهران و اقامت در منزل حاج امین‌الضرب، ربیع‌الاول ۱۳۰۷ هجری قمری (نوامبر ۱۸۸۹ م)
- ۹۰- ملاقات با ناصرالدین شاه در تهران، جمادی‌الاولی هجری ۱۳۰۷ قمری (نوامبر ۱۸۸۹ م)
- ۹۱- پناه بردن به حضرت شاه عبدالعظیم، ذوالحجه ۱۳۰۷- جمادی‌الآخری ۱۳۰۸ هجری قمری (جولای ۱۸۹۰ - جنوری ۱۸۹۱ م)
- ۹۲- اخراج اهانت‌بار سیدجمال‌الدین از ایران، جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ هجری قمری (جنوری ۱۸۹۱ م)
- ۹۳- حرکت به شهر قم، جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ هجری قمری (جولای ۱۸۹۰ - جنوری ۱۸۹۱ م)
- ۹۴- سید در کرمانشاه، ۱۵ جمادی‌الثانیة ۱۳۰۸ قمری (فبروری ۱۸۹۱ م)
- ۹۵- وصول به بغداد، رجب ۱۳۰۸ هجری قمری (مارچ ۱۸۹۱ م)
- ۹۶- رفتن به بصره، شوال ۱۳۰۸ هجری قمری (می ۱۸۹۱ م)
- ۹۷- آخرین سفر به لندن، ۱۳۰۹ هجری قمری (خزان ۱۸۹۱ م)

۹۸- همکاری با میرزا ملکم خان در نشر جریده « قانون»، ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۱ م)

۹۹- فرستادن نامه از لندن عنوانی الکساندر سوم، تزار روس، ۱۳ نوامبر ۱۸۹۱ م

۱۰۰- نشر جریده ضیاء الخافقین در لندن، رجب ۱۳۰۹ هجری قمری ( فبروری ۱۹۹۲ م، حوت ۱۲۷۰ هجری خورشیدی)

۱۰۱- نشر نامه سیدجمال‌الدین افغانی، عنوانی آیت الله میرزای شیرازی در جریده ضیاء الخافقین، ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ م)

۱۰۲- ملاقات پروفیسور ادوارد براون با سید در لندن، ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ م)

۱۰۳- سفر سید به استانبول، بنا به دعوت سلطان عبدالحمید دوم، صفر ۱۳۱۰ هجری قمری (تابستان ۱۸۹۲ م)

۱۰۴ - ملاقات عباس حلمی‌خدیو مصر با سیدجمال‌الدین افغانی در تفریح‌گاه «کاغذخانه» در استانبول، جولای ۱۸۹۳ م

۱۰۵- چاپ رساله « الرد علی الدهریین» برای نخستین بار در قاهره، توسط المحامی عبدالعلیم صالح ازهری، ۱۳۱۲ هجری قمری ( ۱۳۰۲ هجری شمسی، ۱۸۹۵ م)

۱۰۶- برگشت میرزا رضای کرمانی از ترکیه به ایران، ۲۶ رجب ۱۳۱۳ ق، ۹ اپریل ۱۸۹۶ م

۱۰۷- کشته شدن ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم تهران، جمعه ۱۸ ذو القعدة ۱۳۱۳ هجری قمری ( اول می ۱۸۹۶ م، ۱۲ ثور ۱۲۷۵ ش)

۱۰۸- تقاضای رسمی ایران مبنی بر تسلیم دادن سید جمال‌الدین به مقامات ایرانی، ۱۰ ذوالحجۀ ۱۳۱۳ ق، ۲۳ می ۱۸۹۶ م (۳جوزای ۱۲۷۵هـ.ش)

۱۰۹- ملاقات محمود طرزی با سید جمال‌الدین در استانبول، ۱۳۱۴ قمری، ۱۸۹۷ م

م

۱۱۰- اعدام میرزا رضای کرمانی در ایران، ربیع الاول ۱۳۱۴ ق اگست ۱۸۹۶ م

۱۱۱- بیماری سید در استانبول، رجب ۱۳۱۴ هجری قمری ( دسمبر ۱۸۹۶ م، زمستان ۱۲۷۵ خورشیدی)

۱۱۲ - سفارت ایران در استانبول طی گزارشی به تهران، اطلاع می‌دهد که سیدجمال‌الدین به سرطان مبتلا شده است، ۲۵ رجب ۱۳۱۴ ق - ۳۰ دسمبر ۱۸۹۶ م

۱۱۳- وفات سید جمال الدین افغانی در استانبول، روز سه‌شنبه ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری قمری ( ۹ مارچ ۱۸۹۷ م، ۱۹ حوت ۱۲۷۵ هجری خورشیدی)

۱۱۴- مراسم دفن در شیخ‌الرزا مزار لغی، ۵ شوال ۱۳۱۴ هجری قمری ( ۹ مارچ ۱۸۹۷ م)

۱۱۵- چاپ « تتمه البیان فی تاریخ الأفغان » اثر سید جمال الدین افغانی توسط محمد یوسف الکریدلی سردبیر نشریه « العلم العثماني » در قاهره، ۱۳۱۸ هجری قمری ( ۱۹۰۱ م)

۱۱۶- نشر زندگی‌نامه سیدجمال‌الدین افغانی در سراج‌الأخبار، ترجمه شده توسط سلطان محمد خان کابلی، سنبله ۱۲۹۵ هجری خورشیدی سپتمبر ۱۹۱۶ م

۱۱۷- نشر ترجمه مقالات سیدجمال‌الدین در مورد آموزش، به زبان تاتاری در مجله «شوری» چاپ قفقاز، ۱۹۱۶ م

۱۱۸- نشر زندگی‌نامه سید جمال الدین در هفته‌نامه « کاه » چاپ برلین، رجب ۱۳۳۹ هجری قمری (حوت ۱۲۹۹ هجری خورشیدی، مارچ ۱۹۲۱ م)

۱۱۹- ترجمه « تتمه البیان فی تاریخ الأفغان » به زبان اردو تحت عنوان « تاریخ افغانستان » توسط مولوی محمد علی و نشر آن در لاهور، ۱۳۴۲ هجری قمری ( ۱۳۰۲ هجری شمسی، ۱۹۲۳ م)

۱۲۰- چاپ نیچریه (فارسی) از طرف مطبعه دین و دانش در تبریز، ۱۳۰۳ هجری خورشیدی.

۱۲۱- ترمیم مقبره سید توسط مستر چارلس کراین امریکایی، ۱۳۴۵ هجری قمری ( ۱۹۲۶ م، ۱۳۰۴ هجری خورشیدی)

۱۲۲- چاپ و نشر رساله « شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی » در برلین، به قلم میرزا لطف الله خان اسدآبادی که خود را خواهر زاده سید، معرفی می‌کرد، ۱۳۰۳ هجری خورشیدی، ۱۹۲۶ م

۱۲۳- چاپ رساله « نیچریه » به زبان فارسی از طرف مطبعه «حیدریه» در نجف اشرف عراق، ۱۳۰۷ هجری شمسی ( ۱۳۴۷ ق ۱۹۲۸ م)

۱۲۴- ترجمه نیچریه به زبان اردو توسط مولوی عبد الحنان و نشر آن از طرف کتابخانه « آصفیه » در لاهور، ۱۳۴۹ هجری قمری ( ۱۳۰۹ هجری شمس ۱۹۳۰ م)

خورشید شرق ..... ۲۰۲

۱۲۵- چاپ کتاب « تاریخ الأستاذ الإمام » اثر شیخ رشید رضا در قاهره از طرف مطبعه المنار، ۱۹۳۱ م

۱۲۶- ترجمه « تتمه البیان فی تاریخ الأفغان » به زبان فارسی توسط مولانا محمد امین خوگیانی و نشر آن در کابل، ۱۳۱۸ هجری شمسی

۱۲۷- ترجمه نیچریه به زبان فرانسوی و نشر آن در پاریس، ۱۹۴۲ میلادی

۱۲۸- انتقال تابوت سید از استانبول به کابل، محرم الحرام ۱۳۶۴ هجری قمری ( دسمبر ۱۹۴۴ م جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی)

۱۲۹- دفن عظام رمیم سید جمال الدین در محوطه پوهنتون کابل، ۱۴ محرم الحرام ۱۳۶۴ هجری قمری ( ۳۰ دسمبر ۱۹۴۴ م)، برابر با ۹ جدی ۱۳۲۳ هجری خورشیدی (

۱۳۰- ترجمه نیچریه به زبان ترکی در انقره توسط محمد منیر یعقوب افندی زاده، ۱۹۵۶ م

۱۳۱- ترجمه و نشر رساله میرزا لطف الله خان، به زبان عربی تحت عنوان « جمال الدین اسدآبادی المعروف الافغانی، كما يقدمه ابن أخته میرزا لطف الله خان » با تعلیقات

و مقدمه صادق نشأت و عبد النعیم حسنین، در قاهره، ۱۳۷۶ هجری قمری، ۱۹۵۷ م

۱۳۲- بزرگداشت از سید جمال الدین افغانی تحت عنوان « انقلابی مسلمان » از طرف جمعیت جوانان مسلمان در قاهره و سخنرانی استاد احمد شرباصی رهبر آن جمعیت،

استاد صلاح الدین سلجوقی سفیر افغانستان و مجاهد الجزایری شیخ محمد بشیر ابراهیمی، ۲۷ ربیع الاول ۱۳۷۷ هجری قمری ۲۱ اکتوبر ۱۹۵۷ میلادی و ۳۰ عقرب ۱۳۳۵ هجری خورشیدی.

۱۳۳- چاپ نخست کتاب « صیحة جمال الدین الأفغانی » تألیف شیخ محمد ابوریه در قاهره، ۱۹۵۹ م

۱۳۴- نشر رساله « الرد علی الدهرین » در قاهره به کوشش شیخ محمد ابوریه و با مقدمه علامه صلاح الدین سلجوقی در قاهره، ۱۹۶۰ میلادی

۱۳۵- نشر کتاب مهم « مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال الدین مشهور به افغانی » از طرف دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی

۱۳۶- ترجمه نیچریه به زبان پشتو و نشر آن در کابل توسط میرسعید بریمن، ۱۳۴۴ هجری خورشیدی

- ۱۳۷- ترجمه و نشر «نیچریه» به زبان انگلیسی توسط Nikki . R . Keddie پژوهشگر آمریکایی از طرف دانشگاه کالفرنیا، ۱۹۶۸ میلادی
- ۱۳۸- چاپ کتاب *An Annotated Biiblography* یا کتابشناسی توصیفی سیدجمال‌الدین افغانی، اثر عبدالله رابرت قدسی زاده، از طرف دانشگاه لیدن در هالند، ۱۹۷۰ م ۱۳۴۹ هجری خورشیدی
- ۱۳۹- تجلیل از صدمین سالروز ورود سید جمال الدین به مصر. (قابل یادآوری می‌داند این سالی را که در مصر به نام صدمین سالروز ورود سیدجمال‌الدین به مصر بزرگداشت گردید و محفل شکوهمندی در قاهره برگزار شد و داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور وقت از کابل و استاد خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در عراق نیز تشریف آورده بودند، در حقیقت صدمین سالگرد اخراج سید جمال الدین از مصر بود، نه صدمین سال ورود او، طوری که در مطبوعات رسمی مصر و افغانستان بازتاب یافت.)، شعبان ۱۳۹۶ هجری قمری ( اسد ۱۳۵۵ هجری شمسی، اگست ۱۸۷۶ م)
- ۱۴۰- تجلیل از هشتادمین سالگرد وفات سید جمال الدین در کابل، ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری ( مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵ هجری خورشیدی)
- ۱۴۱- ترجمه و نشر عروه الوثقی به زبان های پشتو و فارسی در کابل، توسط قاضی عبدالله صافی و استاد عبد الله سمندر غوریانی، حوت ۱۳۵۵ ش، مارچ ۱۹۷۷ م
- ۱۴۲- نشر کتاب « نسب و جایگاه سید جمال الدین الأفغانی » اثر علامه عبدالحی حبیبی در جمله آثار نشر شده توسط سیمینار بزرگداشت از هشتادمین سالگرد وفات سید جمال الدین افغانی، ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری ( مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵ هجری خورشیدی)
- ۱۴۳- نشر « نیچریه » به زبان فارسی برای نخستین بار در کابل در ضمن مجموعه « آثار گزیده سید جمال الدین افغانی » ترتیب و تدوین دکتور سید مخدوم رهین، ربیع الثانی ۱۳۹۷ هجری قمری ( مارچ ۱۹۷۷ م، حوت ۱۳۵۵ هجری خورشیدی)
- ۱۴۴- نشر « الأعمال الكاملة لسید جمال الدین الأفغانی » که در حقیقت برای نخستین بار آثار سید جمال الدین در یک مجموعه، توسط دانشمند بزرگ مصری دکتور محمد عماره در قاهره، ۱۹۷۸ م
- ۱۴۵- چاپ « الأعمال الكاملة لسید جمال الدین الأفغانی » در دو جلد، تدوین و ترتیب دکتور محمد عماره، محل چاپ بیروت- لبنان، ۱۹۷۹ م

۱۴۶- نشر « الآثار الكاملة » سیدجمال‌الدین افغانی در شش مجلد و در حدود سه هزار صفحه توسط استاد سید هادی خسروشاهی در قاهره، چاپ دار الشروق الدولية، ۲۰۰۲

م

۱۴۷- نشر و چاپ نخست کتاب «بیدارگر عصر» در اروپا، ۲۸ اسد ۱۳۸۵ هجری شمسی ( ۱۹ اگست ۲۰۰۷م)

۱۴۸- بزرگداشت از صد و دهمین سالگرد وفات سید جمال‌الدین افغانی در کابل و کنر، ربیع الاول ۱۴۲۸ هجری قمری ( مارچ ۲۰۰۷ م، حوت ۱۳۸۵ هجری خورشیدی) ۱۴۹- تصویب بزرگداشت از یک صد و پنجاهمین سالروز حیات فعال سیاسی سیدجمال‌الدین افغانی از طرف یونسکو، ۱۳۸۷ هجری شمسی (۲۰۰۸ م)

۱۵۰- بزرگداشت از یک صد و پنجاهمین سالگرد حیات فعال سیاسی سیدجمال‌الدین افغانی از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان و یونسکو و نشر چندین اثر در مورد سیدجمال‌الدین افغانی، به شمول چاپ دوم «بیدارگر عصر» در کابل، میزان ۱۳۸۷ هجری خورشیدی ( اکتوبر ۲۰۰۹ م)

۱۵۱- نشر مجدد متن عربی رساله « الرد علی الدهریین » از طرف سفارت افغانستان در مصر، به مناسبت یک صد و پنجاهمین سالروز نخستین ورود، سیدجمال‌الدین افغانی به مصر. ( سیدجمال‌الدین برای نخستین بار در سال ۱۲۸۶ هجری قمری به قاهره سفر کرد و مدت چهل روز را در آن سپری نمود، سپس رهسپار استانبول گردید)، رجب ۱۴۳۶ هجری قمری ( می ۲۰۱۵ م ثور ۱۳۹۴ هجری شمسی)

۱۵۲- نشر کتاب الأعمال الكاملة لجمال‌الدین الأفغانی در یک مجموعه چهار جلدی با بررسی و تحقیق پروفیسور دکتور محمد عماره، از طرف دارالسلام در قاهره، اواخر سال ۲۰۱۶ م

۱۵۳- چاپ مجدد ترجمه فارسی زندگی‌نامه سید جمال‌الدین افغانی نشر شده در سال ۱۸۹۷ م در ماهنامه « الهلال » و تبصره محمود طرزی که برای نخستین بار ص دسال قبل از سیدجمال‌الدین در مطبوعات افغانستان، یادآوری شده است، تحت عنوان « سده سید در روزنه سراج الأخبار»، ۱۲ سپتمبر ۲۰۱۶ م ( ۲۲ سنبله ۱۳۹۵ هجری خورشیدی)

۱۵۴- فرمان دکتور محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان مبنی بر منظوری اعطای مدال سیدجمال الدین افغانی برای سیدجمال الدین شناس مشهور مصری پروفیسور دکتور محمد عماره، ۲۴ جنوری ۲۰۱۷ م ( ۵ دلو ۱۳۹۵ هجری خورشیدی )  
۱۵۵- چاپ پنجم کتاب سید جمال الدین الحسینی الافغانی (بیدارگر عصر) در قاهره به مناسبت یکصد و بیستین سالگرد وفات سید افغانی، ۹ مارچ ۲۰۱۷ م ( ۱۱ جمادی الآخری ۱۴۳۸ ق )، ۱۹ حوت ۱۳۹۵ هجری خورشیدی .

( از جای گریز به مدح )

چند بجانم کشی تیغ برون از نیام  
" چندبه تقسیم من صلح کنی با ددان "  
بگذر از این جور و ظلم ای با ستم خوی گیر  
ورنه به سلطان برم شکوه این داستان  
پادشهی جم نشان قیصر خسرو غلام  
کو شده سلطان به ارث بر همه اسلامیان  
برده به بازوی زور، تخت ز بهرام گور  
برده به شمشیر تیز تاج سر اردوان  
ای چون وجودت بود نام شریفیت عزیز  
گرچه وجود ترا نیست مثال و نشان  
آمده از نام تو رونق ایمان و دین  
آمده از جام تو تازه رخ رومیان  
گرچه سکندر کشید بر رخ یاجوج سر  
تیغ کجت سد کشد گرد به گرد جهان  
[الی اخره ! از کلیات حضرت طرزی قسم قصاید صحیفهء ۷۳ ]

که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا  
(جمال الدین) نام آور سخن فهم سخن پرور



خردمند، هنر گستر، فلک قدر ملک سیما  
تویی عالم، تویی عامل. تویی عارف، تویی کامل  
تویی فاضل، تویی باذل، تویی عاقل، تویی دانا  
فصاحت را تو سبحانی، بلاغت را تو حسانی  
عرب را شیره جانی، عجم را دیدهء بینا  
تویی کشف نکوکاری، تویی برهان دینداری  
تویی فرهنگ هشیاری، تویی قاموس استغنا  
نه ماه روم و شامستی که خورشید تمامستی  
قبول خاص و عامستی به جابلقا و جابلسا  
ترا (طرزی) ثنا گوید، هزاران مرحبا گوید  
به صدق دل دعا گوید، چه در سرا، چه در ضرا

هر دو قطعه شعر از: شادروان محمود طرزی گرفته شده از سده سید اثر محترم فاضل

در اختتام این فصل با تأیید گفته های فیلسوف بزرگ علامه سید جمال الدین افغان خورشید آزادی ملل اسلامی، در مورد استعمار و استعمارگران، یک قطعه شعر شادروان سید محمد نادر خرم را که بیانگر احوال کنونی افغانستان و سایر کشور های اسلامی که تحت اشغال مستقیم و غیر مستقیم استعمارگران می باشند، به نام ماتم سرا، جهت مطالعه شما دوستان پیشکش می دارم .

با حرمت بی پایان -- ماریا دارو - سال ۲۰۲۰ میلادی

سید محمد نادر خرم



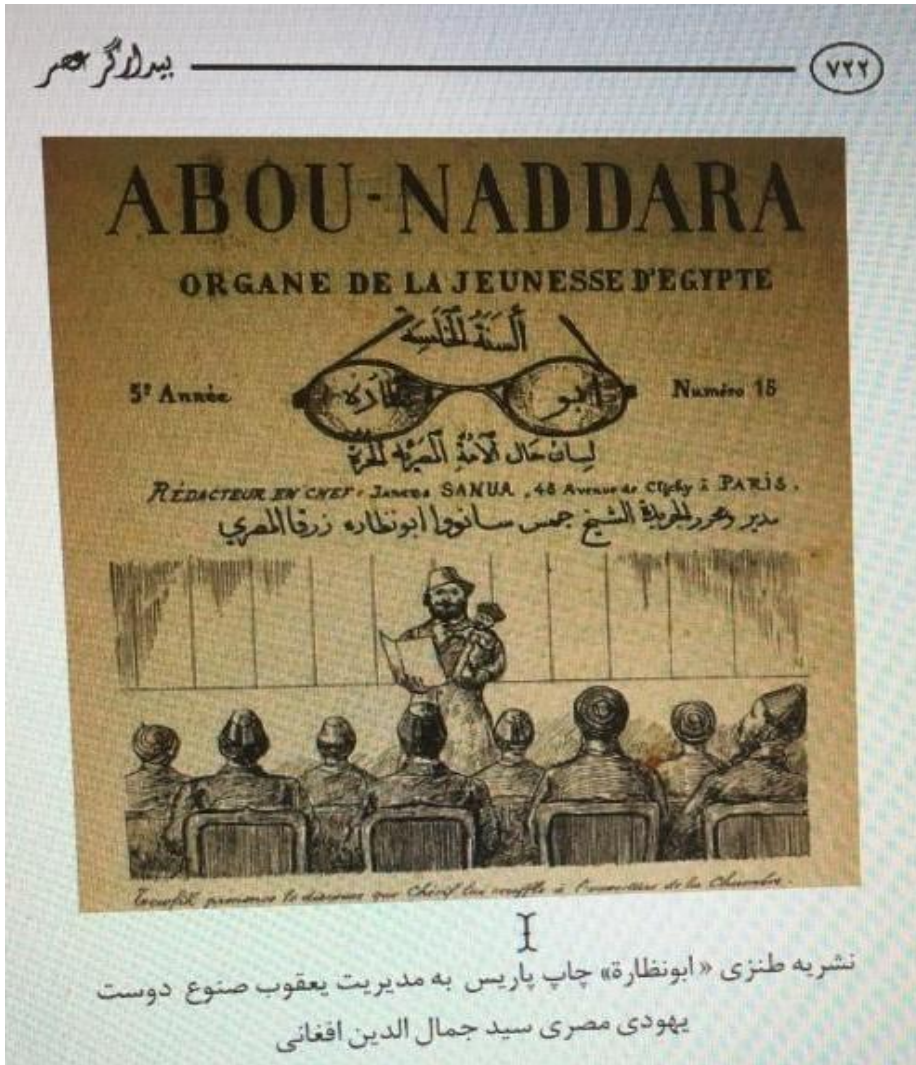
ماتم سرا

فلک بنگر چگونه کشورم سوخت  
به ظلم ناروا بوم و برم سوخت  
زبانه می کشد آتش ز هر سو  
در این ماتم سرا خاک و درم سوخت  
عزیزان سوختند در آتش جنگ  
مرا از غم تمام پیکرم سوخت  
گرفت دشمن در آخر انتقامش  
غلامانش کنون خاکسترم سوخت  
زده آتش به ملکم دشمن دین  
درخت و جنگل و خشک و ترم سوخت  
مجال زندگی از ما ربودند  
غم و درد و الم، بال و پرم سوخت  
دمار از روزگار ما برآمد  
همه دار و ندار کشورم سوخت

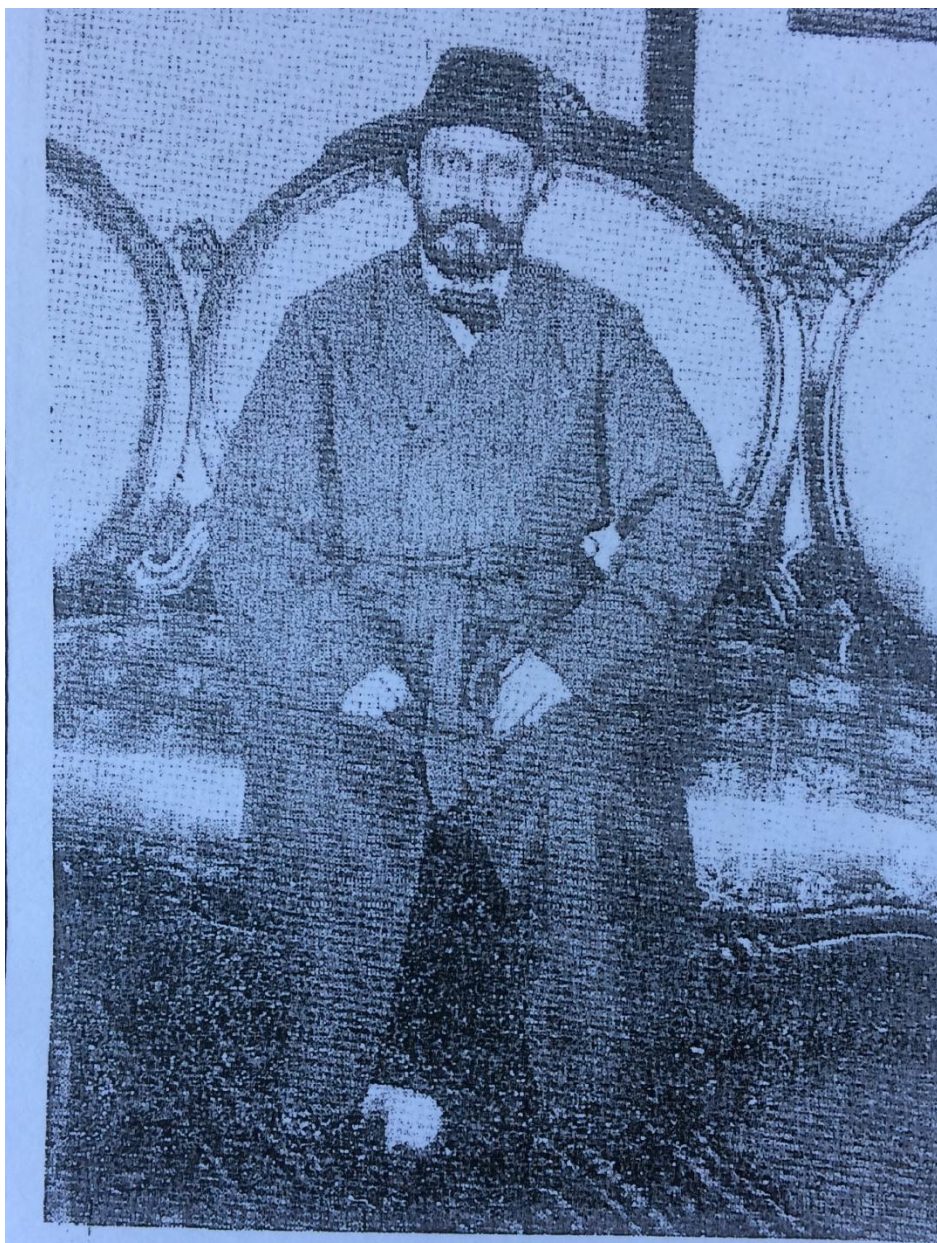
سید محمد نادر خرم - اسلو - ناروی

یک مصرعی از شعر معروف مرحوم عبدالروف بینوا که به خاطره ام مانده است، در اینجا می آورم.

د غرب خون خواری سترگی — بیا د شرق خواته سری دی « بینوا »







سید جمال الدین افغانی، در ترکیه





سيد جمال الدين

٢٨٠

# كتاب

## تاريخ افغان



تأليف

جمال الدين افغانى

ردى جلد «تتمة البيان في تاريخ افغان» چاپ مصر (چاپ سال ١٩٠١ م.)

اعني بتصحيحه وطبعه على نفقته

## كتاب

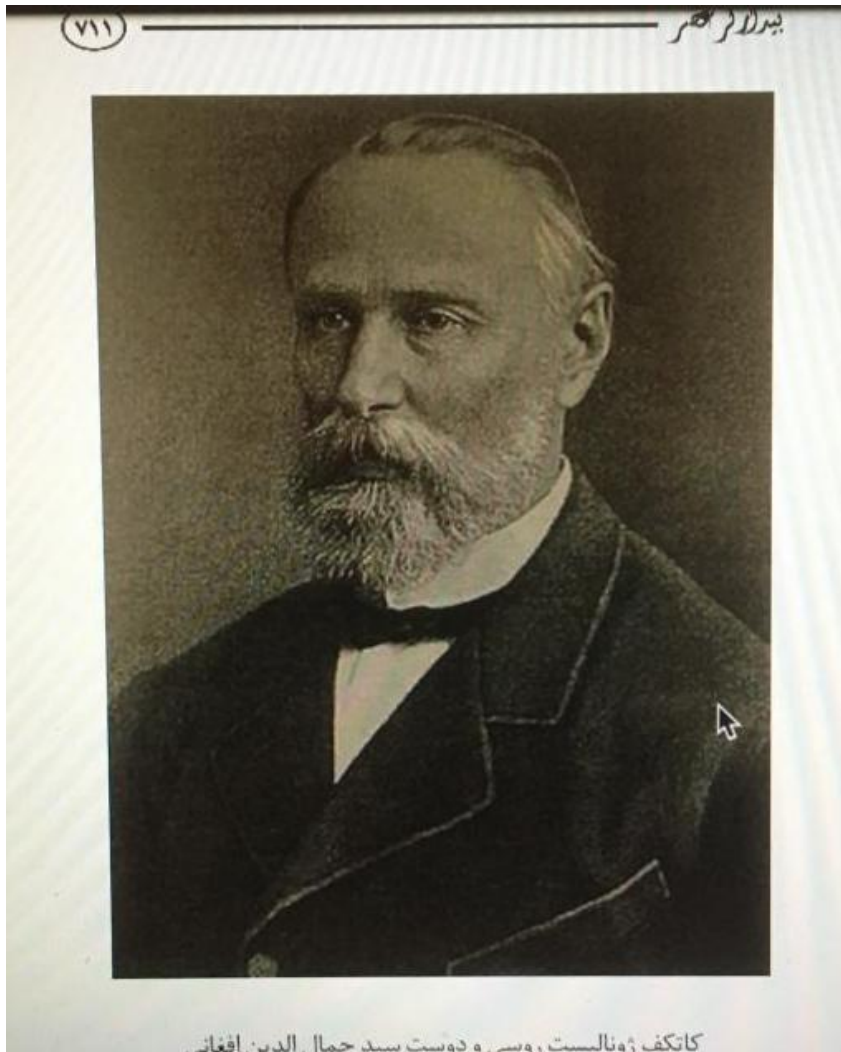
صاحب و محرر جريدة العلم العثماني

( حقوق الطبع محفوظة للمترجم )

الطبعة الاولى بمطبعة الموسوعات بباب الخلق بمصر

« سنة ١٣١٨ هـ - و ١٩٠١ م »

کات کف ژورنالست روسی و دوست سید جمال الدین افغانی





روزنامه خبیرهای مسکو





این تصویر توسط محترم عتیق یوسفی دیزاین گردیده است.

## فصل سوم

قراری که در صفحات نخست متذکر شدم، سوانح مکمل جناب محترم فضل‌الرحمن فاضل را نداشتم و از پروفیسور استاد دکتور عنایت الله شهرانی طالب کمک شدم. جناب دکتور شهرانی شرح کامل زندگی محترم فاضل نویسنده کتاب بیدارگر عصر را چنین نگاشته اند.

زندگینامه جناب محترم فضل‌الرحمن «فاضل»

نوشته: دکتور عنایت الله شهرانی



صاحب‌دل فرزانه بدخشان استاد فضل‌الرحمن فاضل

نویسنده کثیرالتالیف، مترجم در زبانهای اردو و عربی، دیپلمات و مجاهد شهیر قلمی. بدخشان علماء و فضلی برگ دارد و صاحب‌دلان کم نظیر را در بغل پرورده، فرهنگیان نامی را در وادی های سرسبز و شاداب و در کنار دریاهاى خروشان چون کوکچه نیلگون، نمو داده است.

آب و هوای بدخشان گوارا، خوش و معطر میباشد و از آنست که در تاریخ وطن نام هزاران دانشمند، شاعر، ادیب، سخنور و عارف و سالک را که مسقط الرأس شان آن خطه است خوانده ایم. همان گونه که در بدخشان بر روی زمین آن مردان نامی و مولفین و

اولیاءالله را دیده و شنیده ایم در زیر خاک و میان کوههای سر بفلک کشیده لعل و لاجورد و زمرد و اورانیم را می یابیم و چه جایی که از سنگش لعل های آتشین بدست می آید و لعل های شب چراغش بگفته علامه اقبال لاهوری «چون چراغ لاله میسوزم در بدخشان شما» و شاعر دیگری می فرماید «از بدخشان لعل خوب از سنگ می آید برون» حاجت به شرح و بیان ندارد.

با تذکر کلمات بالا، لازم دانسته می شود که در باره یکی از آن صاحبان و فرهنگیان بغل پرورده بدخشان جناب استاد فضل الرحمن فاضل چند جمله را بعرض برسانیم که وی در فیض آباد بدخشان به این جهان چشم کشاده و نه تنها با داشتن میراث فرهنگی مآبی بدخشانیان و بدخشان را بزیر سایه خویش قرار داده بلکه در افغانستان شهره آفاق یافته و ایشان ازچهره های سرشناس و شناخته شده کشور می باشد و اینک در جهان خارج در مصر باستان در کنار اهرام های فرعونیان و جلوه گاه صلاح الدین ایوبی و فاطمیان و گردشگاههای ابن خلدون، دست به ابتکارات و فعالیت های فرهنگی و سیاسی زده است.

و این نگارنده هرگز نخواهم اورا با بزرگان چون علامه صلاح الدین سلجوقی، شهید موسی شفیق و یا محمد صادق المجددی درهر مورد که باشد مقایسه و مقابله نمایم و تنها همین قدر به عرض میرسانم که آن بزرگان در قاهره منحیث نماینده گان و سفرای ممتاز قبلاً کار کرده اند و مقامهای شان نزد علماء، دانشمندان و سیاستمداران قابل هر نوع ستایش و احترام است و در طبیعت هیچ کسی نمیتواند جای کسی دیگر را بدست بیاورد.

اما راه دانشمند فرهیخته استاد فضل الرحمن فاضل راه دیگر است نه آن راهی که آن بزرگان را بزیر سایه خود قرار دهد بلکه راه و روش سیاسی و فرهنگی که خود ابتکار کرده و فداکاری ها نموده راه و اسلوب دیگریست که باید آن راه برملا گردد، چونکه کارهای بنیادی آن جناب درمیان اهل دانش و ادب که عبارت ازطبع کتب ارزنده، بارهءعمومیات افغانستان است موقف و جایگاه خاص خود را دارد. شخصیت صاحبدل و قلم بدست توانا، آقای استاد فاضل دارای احساسات پاک انسانی و اسلامی بوده مبرا از همه آرایش های تعصبی میباشد و واقعاً صاحب اسم با مسمی ایست از فضل و رحمن که از روشنی دل و دانایی و فضیلت بهره ور میباشد.

نگارنده این سطور بوقت تحصیل در پوهنتون که باری به بدخشان رفته بودم جناب فاضل را در سنین پنج و یا شش ساله گی در بازار شهر فیض آباد با پدر شهیدش ارواح شاد، جنت مکان ملا قربان محمد دیده بودم. دیدار دومی ام زمانی صورت گرفت که بر اصطلاح مردمان مان بعد از پادشاه گردشی ها که به دوران سیاه و ملحد کمونستان پیرو روسها، جمعیت های کثیری از باشندگان افغانستان به پاکستان هجرت کردند و جناب که یکی از آنها بود در پشاور اقامت گرفت. درین دیدار او را منحیث یک مجاهد جوان و یک دانشجوی فعال و فرهنگی مآب یافتم و دوستان و اطرافیانش همچنان با من هم عقیده بودند.

خداوند در همه جا بالای سر بنده گان خود قرار دارد بناً باید بگویم که با دیدن کردار و اطوار انسانی وی در حیرت فرو رفتم چونکه هر گفتار او نجیبانه و برخورد و پیش آمدش عاقلانه، متواضعانه و دوستانه بود.

اعضای جریدهء وزین «امید» و مجلهء «نام ء خراسان» برایم نامه فرستادند تا «کلیات استاد خلیلی» را از پاکستان به کالیفورنیا بفرستم، آن کتاب آنقدر کمیاب بود که باید روزها در پی یافتنش می گشتم و جناب فاضل نه تنها آن کتاب نایاب را که مال شخصی اش بود برایم هدیه کرد بلکه یک تعداد جراید و مجلات دیگر را ضمیمه ساخته و برایم لطف فرمود.

آقای فاضل شخصیتی بشمار می آمد که اخبار و احوال مجاهدین و مهاجرین را به گوش جهانیان میرسانید. دوستانش در غیابش می گفتند که وی حیات خود را وقف فرهنگ کرده و نقطه نظرش به علم و دانش و از طرفی هم با همه اقوام و ملیت ها ارتباط حسنه و بی طرفانه داشت.

زنده گینامهء جناب فاضل که اکنون منحیث سفیر کبیر با لقب جلالتمآب رسماً شناخته شده است در هیچ منبعی که از آن درین مضمون استفاده گردد بدست نیامد ناگزیر چند جملهء ذیل را که بدست آمد بدان وسعت داده شد. زاد روز وی روز بیست و یکم ماه دلو (۱۳۳۶ هـ ش) در خانهء شهید ملا قربان محمد یفتلی در فیض آباد بدخشان صورت یافته است که بروش نامهای برادران دیگرش چون سیف الرحمن و حبیب الرحمن اسمش را فضل الرحمن گذاشتند.

تعلیمات ابتدائیه و متوسطه را در شهر فیض آباد در لیسهء تاریخی کوچکچه به پایان رسانید و سپس به مدرسه حضرت امام ابوحنیفه در کابل شامل و در سال (۱۳۵۶ هـ

ش) از آن لیسه سند فراغت را بدست آورد. بعد از ختم تحصیل در لیسهء ابو حنیفه در سال (۱۳۵۷ هـ ش) شامل فاکولتهء شرعیات پوهنتون کابل گردید. در آن ایام در افغانستان مشکلات بزرگ سیاسی رخ داده بود که با مداخلهء روسها رژیم حکومتی به شیوهء کمونیزم اعلان گردید و در سراسر افغانستان مردم مسلمان افغانستان بگونه های مختلف علم مخالفت برداشتند.

در هر گوشهء افغانستان کلمهء جهاد شنیده میشود، جناب فاضل که جوان خورد سالی بود از روی احساسات دینی و آزاده گی نیز در جمع جهادیان به پاکستان هجرت نموده به فعالیت های ضد حکومت پیرو روسها دست زد و سنت هجرت اسلامی را در عمل پیاده ساخت.

شاید در ایام جهاد چندین میلیون از مردم افغانستان دست به هجرت زده باشند که تعداد کثیری از آنها به خاطر حفظ حیات خود و فامیل در دیار بیگانه در حالت غربت زده گی و آواره گی حیات بسر می بردند. مگر تعدادی هم وجود داشتند که با حملات بر ضد گماشته گان روسی عملاً در سنگرهای جهاد خود را قرار می دادند و با هدف شهادت و یا کامیابی می جنگیدند.

تعدادی از مهاجرین به جهاد قلمی و تبلیغاتی دست بردند و کارهای ماندگار را انجام دادند، جناب فاضل یکی از آن شخصیت های نخبه و زبدهء جهادیان قلم بدست بود که از طریق تنویر افکار و اذهان مردم به جهاد پرداخت.

حضرت لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی فرموده است:

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

و یا میفرماید که: «چو استعداد نبود کار از اعجاز نگشاید»، جناب آقای فاضل که در بدخشان در جمع کودکان بشمار می آمد در همان آوان دست به قلم برده بود و اکنون درین ایام جوانی استعدادش به اعجاز کشید و کارهای فرهنگی و جهاد قلمی را به حد اعلی به پیش برد.

مرحوم غلام حسین فعال مدیر مطبوعات بدخشان در ایالت اندیانا برای این نگارنده فرمود که به یادش می آید نوشته های فضل الرحمن فاضل را که در ایام خردسالی تهیه می کرد در اخبار بدخشان بچاپ میرسید.

نشریه «کاروان جهاد» ومجله مشهور «میثاق خون» را جناب فاضل در پاکستان به پیش میبرد، مضامین عالی مینوشت و مقالات دانشمندان جهادی را در آن نشریه ها بطبع میرساند، این نشریه ها نه تنها مردم را به جهاد تشویق می نمود بلکه به تاریخ و فرهنگ اسلام و افغانستان نیز روشنی می انداخت.

آقای فاضل در هنگام رهبری نشریات جمعیت در پشاور، افغانهای مهاجر را از وقایع افغانستان و جهان آگاه می ساخت، همچنان منحیث رئیس انجمن نویسندگان و سخنوران حزب جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری شهید استاد برهان الدین ربانی موفقانه کار کرد و با این وسیله دانشوران و سخن پردازان را جمع و از حلقات ادبی، علمی و تاریخی آنها نه تنها خود بلکه دیگران را نیز بهره ور گردانید. ارواح شاد دکتور سید موسی توانا، استاد مولانا محمد حنیف حنیف، استاد محمد کریم مجاهد، پروفیسور استاد محمد فاضل، علامهء زمان زنده یاد استاد خلیل الله خلیلی و یک عده عرفاء و علمای دیگر افغانستان در آن جمعیت العلمای که به رهبری آقای فاضل پیش برده میشد بگونهء مستقیم و غیره مستقیم ارتباط داشتند. آقای فاضل بوقت کامیابی مجاهدین پس از استقرار دولت اسلامی منحیث رئیس مؤسسه نشراتی انیس در شهر کابل عز تقرر یافت و این روزنامهء انیس یادگاریست از غلام محی الدین انیس که در قاهره تعلیمات خود را به پایان رسانیده و در کابل آن یادگار بس ارزنده را به افغانستان گذاشته بود که اکنون آن شهر قاهره جلوه گاه فرهنگ سالار بزرگ وطن جناب آقای فاضل شده است که بیش از صد کتاب را در آن جا بطبع رسانیده و در مقدم هر کتاب مطالبی را هم علاوه کرده که خامهء خاص خودش میباشد.

هر انسان بقدر توان خود در سیاست وارد میباشد، در افغانستان بعد از تبدیلی حکومت شاهی به جمهوری و از جمهوری به دیکتاتوری سوسیالیزم مردم در باره ء سیاست روز آشنا شدند، آقای فاضل را گفتیم که در پاکستان در جمع پناهنده گان سیاسی بشمار میرفت و نیز در جایی تولد یافته است که آنجا زمانی پادشاهان یفتلیان از شاخه ء یفتل شاهان تخار و کابل و بعداً عصور بعدی تخت نشینان میرهای بدخشان حکمرانی می نمودند. در کنار آن همه دوران سیاسی در فیض آباد، یفتلیان فیض آبادی در میان مردم بدخشان شهرهء آفاق دارند، استاد برهان الدین ربانی، استاد سید جان بیان، استاد سیف الرحمن سایف، شهید حبیب الرحمن، استاد خدایداد یفتلی، استاد غلام جیلانی یفتلی و دههای دیگر از جمع یفتلیان شهیر بدخشان می باشند.

درمیان هنرمندان زیاد یفتلی هاشخصی بنام استاد پهلوان اصیل میباشد که بر حق در گوراوغلی خوانی نظیرش کم خواهد بود. از گفتار این هنرمند بی بدیل نگارنده با همکاری دانشمند و محقق آمریکایی داکتر لورین سکاتا مضامین تهیه داشته و بطبع رسانیده است.

چون در سطور بالا در باره سیاست گفته ها آمد اکنون در مورد سیاست بازی های جناب فاضل باید ذکر نمود، وی نخست در انقره پایتخت کشوری که سلاطین آن ششصد و چهل سال تمام خلافت اسلامی را بدست داشتند و از اسلام و مسلمانان حراست می نمودند، منحيث آتشفهء کلتوری کار کرد.

بعد از انقره در سفارت کبرای افغانستان در دهلی آنجائیکه هزار سال پیش سلف استاد فاضل سلطان کبیر وصاحبدل محمود غزنوی مردمش را به اسلام دعوت کرد بنام مستشار سفارت افغانستان بکار آغاز نمود. وی علاوه بر کارهای سیاسی یکی از فعال ترین عضو آن سفارت در تاریخ افغانستان و هندوستان میباشد. مدیریت جریدهء گرانسنگ «میزان» را با یکدیگر بنام «افغانستان» بدست داشت و از آنجاست که کتاب مشهور ظفر حسن آیبک را به عنوان «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان»

در آن مقطع زمان ترجمه و در جریدهء «میزان» چندی از مطالب عمده را به چاپ رسانید. کتاب مذکور به حدی در حلقات علمی افغانستان شهرت یافت که بار- بار تجدید چاپ شد و صفحهء جدیدی از تاریخ افغانستان را باز نمود.

باری شاه جهان امپراتور تیموری هندوستان گفته بود که در هندوستان دو پادشاه وجود دارد، یکی شاه جهان و دیگری ملاشاه بدخشی. ملاشاه بدخشی یکی از عرفای بزرگ و مرشد عالی مقام بود که بسی از اعضای فامیل شاهی و شخصیت های بزرگ بر مقام عرفانی وی معتقد بودند و مریدان و پیروان زیادی را دارا بود.

باری شاه جهان امپراتور تیموری هندوستان گفته بود که در هندوستان دو پادشاه وجود دارد، یکی شاه جهان و دیگری ملاشاه بدخشی. ملاشاه بدخشی یکی از عرفای بزرگ و مرشد عالی مقام بود که بسی از اعضای فامیل شاهی و شخصیت های بزرگ بر مقام عرفانی وی معتقد بودند و مریدان و پیروان زیادی را دارا بود. ملا شاه با آنکه مقام بزرگ معنوی را در کشور پهناور هند بدست داشت ولی در افغانستان چندان شناخته نشده بود،

با بخت نیک جناب استاد فضل الرحمن فاضل از گنج خانه های هندوستان کتابی را پیدا کرد که در باره خلاصه زنده گینامهء ملاشاه بدخشی بحث می کرد و توسط داکترظهور الدین احمد تحریر و بطبع رسیده بود. سپس جناب فاضل آن رساله را ترجمه و بشکل رسالهء مستقل به زبان فارسی دری در دهلی بطبع رسانید، از بس که رسالهء مذکور خوشایند و صاحب کیفیت عالی بود در مجلهء «پیمان» چاپ نموده و بدست این نگارنده رسید که سالها در طلب سوانح و سرگذشت آن عارف ربانی بودم چون آب حیات بر من اثر کرد و بار بار از آن استفاده نمودم و حتی در کتاب تالیفی خود به عنوان «عارفان و سالکان» آن ترجمه را شامل ساختم.

از فعالیت های دیگر جناب فاضل در دهلی کمتر معلومات دارم، تنها در خصوص این نگارنده دو لطف فراموش ناشدنی نمود که دو کتاب «یمگان» و «مخفی بدخشی» را که تعلیق و تحشیه بسته بودم یکی را در دانشگاه دهلی و دیگری را از طریق سفارت دهلی بطبع رسانید و ارواح استاد زمانه خلیلی و مرحوم غلام حبیب نوابی را شاد گردانید.

قابل یادآوری میباشد که سفارت کبرای افغانستان در دهلی در زمان حکومت گویا «امارت اسلامی» همچنان پا برجای ماند و طالبان نتوانستند نماینده خود را در سفارت مذکور مقرر نمایند که مقاومت و پایداری اعضای سفارت به سرکرده گی مخدوم والا شأن ادبای افغانستان مسعود خلیلی و استاد فضل الرحمن فاضل و احمد پروانی قابل هر نوع تمجید و یادآوری میباشد.

سومین وظیفه سیاسی جناب فاضل جنرال قونسل سفارت افغانستان در کشور آلمان میباشد که از جزئیات کارهای فرهنگی اش آگاهی دقیق ندارم و شنیده ام که کارهای عمده را در آن ساحه انجام داده است. و اما کارستان فرهنگی جناب فاضل در قاهره که منحیث سفیر کبیر با لقب عالی جلالتمآب عز تقرر یافته درین مقاله به آسانی نمیتواند، شرح گردد. در حالی که از یک طرف دشمنان فرهنگ افغانستان ذخایر علمی را نابود و به آتش میکشند، علما را بیرحمانه به شهادت میرسانند، استاد فاضل با داشتن موقعیت حساس سیاسی ناقرارانه کارهای عرفانی، تاریخی، دینی، علمی، ادبی و بعباره دیگر فرهنگی را زنده ساخت و در تلاش تلافی آن میباشد.

در سطور بالا گفته آمد که جناب فاضل در کرسی علامه صلاح الدین سلجوقی تکیه زده و حقا که چون سلفش سلجوقی نام عالی فرهنگی را کمایی کرده است. کارهای فرهنگی را به اوج خود رسانیده و در حدود یکصد جلد کتاب را از نوشته های نویسنده



گان افغانستان و شخص خودش بچاپ رسانیده واگر اندکی به تاریخ افغانستان در گذشته نظراندازیم در زمان پادشاهی هیچ سالی را بیاد نداریم که صد جلد کتاب در مطبعهء دولتی طبع شده باشد. و بی گمان متذکر میشویم که هیچ سفیری در تاریخ کشورمان به اندازهء کارهای او در خارج از کشور در راه فرهنگ این نوع عمل بزرگ را انجام داده باشد، ای کاش وی منحیث وزیر مطبوعات توظیف میگردید .

آقای فاضل شخصاً خودش از نویسندگان فرهیخته و برجسته افغانستان میباشد، اکنون درین سال (۲۰۱۸ مسیحی) که عمر شریفش در اوج جوانی قرار دارد بیش از پنجاه کتاب تألیف و ترجمه نموده است. در خصوص مقالات باید گفت که آثارشان از شمار خارج میباشد، چونکه در هر مجله و اخبار و جریده مدیر مسئول ضرور است تا سر مقاله بنویسد که در آن صورت در سالهای متمادی آن آثار نمی تواند شمار گردد .

حضرت مولانای بلخ جلال الدین بلخی رومی را میگویند که «پیشوای عشق و معرفت است» که البته بر حق و قابل پذیرش میباشد، جناب فاضل چه در تألیفات و چه در تراجم و چه در طبع کتب دانشمندان، صاحبدلان، فرهنگیان و ادباء برحق توانسته است که پیشوای فرهنگی افغانستان باشند و این افتخار نه تنها برای بدخشانیان بلکه به همه مردم افغانستان میرسد.

لسان الغیب حضرت خواجه حافظ میفرماید:

حافظ وظیفهء تو دعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشنید یا شنید

ابوالمعانی حضرت میرزا بیدل میگوید:

ای انجمن ناز، تو خوش باش و طرب کن

من بیـدلـم و غیر دعا هیچ ندارم

نکاتی چند در باره چاپ چهارم خاطرات ظفر حسن آیبک  
با تعلیقات، حواشی و ترجمه آقای فاضل

درین اواخر یکتعداد دانشمندان در باره تاریخ افغانستان تحقیقات انجام داده و به زیور طبع آراسته اند که هر یک بذات خود دارای ارزش و اهمیت خاص میباشد.

از یک نگاه مؤرخین را به سه کتگوری می توان تقسیم نمود:

اول: موخ از اهل کشور خود بوده سعی می نمایند در بعضی نکات جنبه های عندی و انفسی را بنابر بعضی ملحوظات وطن خودش بکار برد و تحقیقش نمیتواند قابل اعتبار باشد،

دوم: نویسندگان خارجی که شاید یکتعداد شان بخواهند آنچه که حقیقت دارد آن را بنویسند مگر اکثراً به زبان مردم نمی دانند یا از طریق ترجمه های دیگران ویا ترجمان های شخصی موضوع مد نظر خویش را تهیه می دارند و نمی توان صد در صد بر آنها اعتبار کرد، ما بسی محققین را می شناسیم که در یک مملکت شرقی آمده و به نفع آن کشور نوشته و حقوق همسایه ها را پامال کرده است مثلاً از جمع آنها آقایان ریچارد فرای و رنه گروسه را می شناسیم که تنها کتابها را به منفعت ایرانیها می نویسند و از ذکر حقوق و وقایع همسایه گان صرف نظر می نمایند که به کارهای آنها نمی توانیم اعتماد نماییم.

سوم: کسانی که از کشور اصلی نبوده و بزبان مردم آشنایی دارند تا حدی معلومات و نوشته هایشان بی طرفانه تصور میشود بشرط آنکه حکومت های بر سر اقتدار با آنها سازش نکرده باشد.

علامه عبدالحی حبیبی، استاد میر غلام محمد غبار و استاد احمد علی کهزاد در قسمت تاریخ افغانستان نوشته ها دارند و از مؤرخین سرشناس بشمار می آیند که البته از روی نوشته های شان می توان هر یک را به میزان قضاوت قرار داد.

فیض محمد کاتب وقایع نگار بی بدیل که از جمع بزرگان تاریخ وطن بشمار رفته است، تالیفات و نوشته های میر محمد صدیق فرهنگ، استاد خلیل الله خلیلی، سید قاسم رشتیا، استاد فکری سلجوقی، فضل غنی مجددی، محمد علم فیض زاد، استاد آصف آهنگ، جمشید شعله، محمد سعید فیضی، دکتورحق شناس، امین صیقل،

عبدالصبورغفوری، خالد صدیق چرخ، محمد ابراهیم عفیفی، نصیر مهرین، کتاب تاج التواریخ امیر عبدالرحمن، سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلی خان (ترجمه استاد عبدالغفور برشنا)، کتاب عین الوقایع نوشته محمد یوسف ریاضی هروی، شاهان متأخر به نوشته میرزا یعقوب خان خافی و یک تعداد کتابهای دیگر هر کدام در باره افغانستان و وقایع تاریخی آن تحقیقات و یادداشت ها دارند که دروازه های تحقیق را در باره تاریخ افغانستان باز کرده اند.

کتاب «نخستین جنبش مشروطیت در افغانستان» بقلم استاد پروفیسور سید سعدالدین هاشمی در دو جلد یکی از موثق ترین کتابهای عصر ما شناخته شده است. داکتر لویی دوپری و داکتر لودویک آدمک (استاد نگارنده به دوران تحصیل داکتری) که اول الذکر از دوستان بود، کتابهایی را نیز در قسمت افغانستان نوشته اند که اشتباهات زیاد در آنها بمشاهده میرسد.

همچنان است کتاب «آتش در افغانستان»، تاریخ بیهقی، حدود العالم، تاریخ سیستان، طبقات ناصری، زین الاخبار گردیزی، تاریخ غزنویان، فضایل بلخ از تاریخ دوره های گذشته بحث ها دارد که وقایع دور افغانستان را بما تا حدی روشن می سازد. ببرنامج بابرشاه و همایون نامه گلبدن بیگم (دختر بابر شاه) نیز از تاریخ وطن به ما توضیح می نمایند و از موثق ترین کتاب تاریخ شناخته شده اند.

کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبک» را که دانشمند جوان و فرهیخته جناب استاد فضل الرحمن فاضل زیر عنوان «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان» ترجمه نموده یکی از کارهای بزرگ و عمده در شمار تواریخ افغانستان به حساب میرود.

این یک واقعیت مبرم است که هر کدام و هر نوشته که دوبار خوانده شود معنی اولی آنست که کتاب خیلی دلچسب و پر مفهوم بوده و ارزش خواندن دوباره را داشته است، دو دیگر اینکه خواننده به آسانی با خواندن دوباره، کتاب را با تواریخ دیگر می تواند به مقایسه قرار دهد.

نگارنده این سطور بعد از چندین سال اینک کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبک» را که به ترجمه جناب فاضل صورت گرفته است وبه پول شخصی مترجم در قاهره بچاپ رسیده است باعلاقه خاص خواندم که علاوه بر مزایای دیگر موضوعات نو را خوانده و استفاده ها نمودم.

مزیت اولی آن اینست که به تعداد (۸۴۳) صفحه مواد به زبان فارسی علاوه شده و آنرا غنا بخشیده است و به معلومات تاریخی افغانستان افزوده است.

در فوت نوتها یا به اصطلاح فارسی دانان «پاورقی‌ها» عرض چنان است که نوشتن فوت نوت در ترجمه‌ها عموماً مولفین آنها کسانی دیگر می‌باشند که مترجمین باید صاحب صلاحیت و دارای معلومات وسیع بوده و در موضوع وارد باشند و چون مترجم کتاب جناب فاضل از فضیلت مندان و صاحب معلومات در تاریخ معاصر می‌باشند فوت نوت‌های جدید شان از قرار موسی جارالله و غیره در مزیت و کیفیت کتاب افزوده است.

مترجم فوت نوت‌ها را بدو شکل آورده در بعضی جاها نوشته‌های ظفر حسن را که اصلاً اهل هندوستان و از مسلمانان آن دیار می‌باشد رد نموده چونکه بوقت نوشتن خاطراتش از نگاه و نظر خود قضاوت نموده و یا از شنیده‌گی‌های خود گفته است.

و دوم اینکه بسی کمبودی‌ها را در نوشته‌های ظفر حسن با شرح و بسط تکمیل نموده است، در کتاب علاوه‌ها عکس را در کنار عکس‌های چاپ‌های قبلی افزوده که در مطبوعات افغانستان قبلاً به نشر نرسیده بود.

یکی از تبصره‌های جناب دانشمند استاد فاضل در باره مرحوم خان عبدالغفار خان می‌باشد، در افغانستان خان مذکور را از روی شوخی «خان دو سر» می‌گفتند چون شخص مشهور و سیاسی بود شاید بخاطر احترام دوبار کلمه «خان» به نامش ذکر گردیده باشد.

در ختم سال چهارم فاکولته نوتاسیس «تعلیم و تربیه» یعنی تیرماه (۱۹۶۵م) این قلم از جمله اولین مضمولین و اولین فارغان بودم و موسس آن مرحوم پروفیسور استاد حضرت صاحب غلام حسن مجددی که برما استاد نیز بودند، ما محصلان را در سیر علمی جانب ولایات شمال بردند، اتفاقاً خان عبدالغفار خان را در شهر قندوز ملاقات نمودیم و هریک ما محصلین با وی دست دادیم وی قد نهایت بلند و دست‌های طویل داشت.

عبدالغفار خان صاحب به زبان پشتو سخن می‌گفت و گاه گاهی بفارسی کلمات را ادا می‌نمود و دانسته میشد که فارسی را میدانست از اینکه ظفر حسن از ملاقات خان صاحب عبدالغفار خان و مولانا سندهی می‌گوید: «به پیشنهاد مولانا صاحب که باید ایالت سرحدی بعد از آزادی به افغانستان وصل شود برآشفته میشود اما خان صاحب بعد از آزادی طرفدار یکجا شدن ایالت سرحدی با افغانستان میشود».

انگلیس ها هم علاقمندی به نزاع در بین دو مملکت مسلمان همجوار داشتند و خان صاحب طرفداری فلسفه انگلیس ها را می نمود، زمانی که روسهای کمونیست در جهان سربلند کردند، خان صاحب علاوه از طرفداری به انگلیس ها علاقمند به کمونیزم نیز گردید، این نگارنده در سال (۱۹۸۱م) در پوهنتون پشاور منحیث مدرس کار می‌کردم در ضمن مطالعات بمداخلات روسها دریافتم که روسها صدها ایجت و جاسوس را در ولایت سرحدی پاکستان تربیه کرده بودند و طبعاً این رابطه تنگاتنگ خان صاحب را با روسها نشان میداد.

خان صاحب بوقت مداخله روسها در افغانستان به جانب روسها قرارداد داشت و از آن است که وصیت کرد تا جسدش را در جلال آباد گورکنند ومجاهدین قبر او را با بم گذاری ویران کردند. خان صاحب نه به نفع مردم افغانستان کارکرد و نه به نفع مردم پشتونستان، بلکه با روسها و انگلیسیها سازش عمیق داشت.

ظفرحسن خان که بنام «الیاس» در افغانستان خود را شناخته بود درباره شخصیت بزرگ ترکیه جمال پاشا گفته ها دارد که در افغانستان خدمات همه جانبه را انجام داده است، سالها پیش در باره خدمات ترکها در افغانستان این کمینه درمجله «راه نیستان» نوشته بود، همچنان پروفیسورسید سعدالدین هاشمی که استاد من در صنف های دهم، یازدهم و دوازدهم دارالمعلمین کابل بودند درباره کارروایی ها و دلسوزی های جمال پاشا به مردم افغانستان شرح و بسط زیاد داده اند، آنها می فرمایند: «جمال پاشا یکی از رهبران سه گانه پر قدرت ترکیه در دوران حکمروایی حلقه جوانان تورک و چهره سرشناس آزادیخواهان تورکی بین کابل و مسکو بود». (ص ۲۱۸، نخستین کتاب جنبش مشروطیت)

انور پاشای بزرگ، جمال پاشا و طلعت پاشا توسط عمال روسها به شهادت رسیدند. در کتاب «خاطرات ظفرحسن خان آبییک» جناب دانشمندفضل الرحمن فاضل یکی از مهمترین شخصیت های تورکستان جنوبی را بنام موسی بیگی یوف جارالله بمعرفی گرفته است.

حضرت خاتم الشعراء جامی<sup>(ح)</sup> گفته بود:

سکه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت آخر بـ بخارا زدند

همچنان سمرقند را اعراب «کل ارض» گفته اند و مردم افغانستان بیت ذیل را ورد زبان ها ساخته بودند:

سمرقند صیقل روی زمین است  
بخارا قوت اسلام و دین است

در بخارا بگفته‌ام جامی<sup>(ح)</sup> سکه اسلام بعد از بطحا زده شده و توصیف آنجا را با ذکر نام حضرت امام بخاری ختم و وصف سمرقند را با ذکر اینکه چهار هزار و پنجصد امام در آن خطه مدفون میباشند به پایان میرسانیم و ابواللیث سمرقندی و امام ماتریدی را نیز بیاد می آوریم.

استاد خلیل احمد حامدی یکی از علمای بزرگوار لاهور پاکستان است در کتاب «در تاریکیهای سرخ» میفرماید که یک معنی «تورک» اسلام است، از آن سبب روسها عمداً نام تورکستان را به نامهای مختلف چون اوزبیکستان، تورکمنستان، قزاقستان، قرغیزستان، یاقوتستان، تاتارستان، آذربایجان، تاجیکستان، قره قالپاقستان تغییر داده اند، بخاطریکه قوه بزرگ اسلامی را می توانستند تشکیل دهند، هر کدام را به نامهای ایالات مختلف از هم جدا و الفبای عربی را که رسم الخط مشترک همه آن ملت ها بود، به کرلیک تغییر داد و چون کرلیک و اول دارد بناً با مروج ساختن آن در هر منطقه در لهجه ها تغییر آورده از همدیگر دور ساختند، رسم الخط عربی چون واول نداشت بناً همه آن مسلمانان بشمول تورکستان شرقی که آن را نیز چینی ها بنام «سنکیانگ» تبدیل کرده بودند با هم نزدیک و از احوال یکدیگر باخبر میشدند .

چون هدف شان از میان بردن کلمه «تورک» و بازاسلام بود بناً کلمه مذکور را از میان بردند، چنانچه ذکرگردید آقای خلیل احمد حامدی چنین آورده است: «جغرافیه دانان فعلی روس از این تمام منطقه بنام تورکستان نه بلکه بنام «وسط آسیا» یاد میکنند، کلمه تورک هم معنی مسلم است از این رو حکومت روسی کلمه تورک را از همه مناطق به کلمات دیگری تبدیل می سازند». (ص ۵، در تاریکیهای سرخ)

چون در بخارا و شهرهای دیگر تورکستان علماء عرفاء، دانشمندان و نویسندگان مخصوصاً در ساحه دین مبین اسلام زیاد بودند باثر استعمار روسها هزاران کشته، هزاران محبوس و هزاران دیگر هجرت نمودند.

در میان هزاران عالم و دانشمند که هر یک بذات خود در علم و دانش قطب های زمان بشمار می آمدند، دو علامهء زمان بنامهای علامه سید مبشر طرازی و علامه موسی جارالله بیگی یف نیز از چنگال خونخواران و دشمنان روس جان سلامت بردند، علامه طرازی را هم روسها و نیز انگلیس ها به خوبی می شناختند، حکومت افغانستان بعد از اینکه وی را تکلیف ها داد، ناگزیر جانب مصر رفته و بعداً در عربستان وفات یافت و او در کنار تألیفات زیادش صاحب ترجمه قرآن کریم به زبان تورکی اوزبیکی میباشد و سبک ترجمه اش چون ترجمهء شاه ولی الله<sup>(ع)</sup> بمشاهده میرسد، بازمانده گان او هنوز در قاهره تشریف دارند.

دو دیگر علامه موسی بیگی یف جارالله است:

غالباً نام اصلی وی موسی بیگی یف و لقبش جارالله میباشد، وی اصلیت تورک تاتاری دارد، در سال (۱۸۷۵ مسیحی) در شهر «نووآچرکاسک» در نزدیکی ولایت «روستوف آن دان» چشم به جهان گشوده است، کسانی که وی را تاجیک بخارایی گفته اند درست نیست و زبان مادری وی تورکی تاتاری قازانی است و چون در آن مناطق روسها زیاد بودند زبانهای تاتاری و روسی را در آغاز حیات می آموزد.

پدر جارالله د شش سالگی اش بدار بقا می شتابد و مادرش وی را جهت آموزش علوم دینی به قازان میفرستد و بعد از دو سال آموزش دینی به شهر «روستوف آن دان» مراجعت نموده مکتب دوره لیسسه را رسماً به پایان میرساند.

موسی جارالله که شخصیت با نبوغ ذاتی میباشد در یک شهر قرار نگرفته جانب بخارا و سمرقند می رود و آموختن

علوم را در آن دیار بسوی بلند قناعت ننموده و به فکر مشاهدات مراکز علمی نقاط دیگر میشود و شاید هم زبان فارسی را در بخارا و سمرقند آموخته باشد، چونکه در آن زمان در مدارس علاوه از زبان تورکی به فارسی نیز تدریس میگردد .

جارالله بعداً جانب استانبول رفته و بعد از صرف وقت کم به قاهره سفر می نماید و شاگرد یکی از شخصیت های بزرگ علمی مصر از شاگردان و پیروان سید جمال الدین مشهور به افغانی میشود و ضمناً از بیانات محمد عبدهء استفاده ها کرده و از کتب معتبر کتابخانه های مصر در باره مسایل دینی مخصوصاً تفهیم قرآن تحقیق می نماید.

موسی جارالله سپس جانب مکه رفته و فریضهء حج را بجا می آورد و دو سال را در یثرب و بطحا سپری می نماید، از مکه جانب اولترا پردیش هندوستان می رود و بعداً باز

جانب مصر رفته و از کتابخانه ملی مصدر تحقیقات خود استفاده می نماید و از آنجا به بیروت رفته و بعداً عازم دمشق میگردد.

در سال (۱۹۰۴ م) جانب روسیه میروود و در آنجا در قسمت پیشرفت مسلمانان و انکشاف دین اسلام کارهای زیادی را به انجام میرساند و در ضمن امامت مسجد بزرگ «سنت پترزبورگ» را بدست میگیرد وی در آغاز انقلاب (۱۹۱۷ م) به گفته های روسها که از عدالت سخن میگفتند و با دین و مذهب دشمنی نشان نمی دادند توافق می نماید ولی بعداً به جهت انتقادات وی از کمونیزم محبوس میگردد که به اثر فشارهای مسلمانان خارج و داخل از زندان رهایی می یابد.

همزمان در آن دوران یک کنفرانس اسلامی در مکه صورت می یابد که در جمله هفت نفر مسلمانان روسیه یکی هم موسی جارالله تعیین میگردد، در بازگشت حکومت روس بر او بنظر شک مینگرد و وی را به جاسوسی هند و ترکیه متهم می سازد، بناً در سال (۱۹۳۰م) موسی جارالله ناگزیر از وطن آبابی خود بصورت مخفی بیرون میشود. وی بعد از سفرهای زیاد چون هند، چین، جاپان، فنلند، جرمنی، اندونیزیا، سنگاپور و غیره جایها جانب کابل افغانستان می آید، ولی در پشاور بدست انگلیس ها می افتد و چندین سال زندانی میگردد و آخرین سفر او که غالباً سفر چهارمی اش در مصر می باشد به سال (۱۹۴۹م) در آنجا وفات می یابد.

جناب قاری عبدالستار سیرت کابلی یکی از شخصیت های پر معلومات و از سالکان شهیر کابل است برای این نگارنده فرمود که زمانیکه جارالله به کابل تشریف آورد محمد هاشم خان صدراعظم از او خواهش نمود که بر او امامت نماید چنانچه مدتی امام هاشم خان بود ولی چون شخص مشهور و شناخته شدهء بین المللی و بمانند سید جمال الدین مشهور به افغانی بود اولاً روسها در پی کشتن او بودند و ثانیاً انگلیس ها از وی حذر داشتند از آن رو شاید بموافقهء سری هاشم خان صدراعظم وقت افغانستان امر اخراج او داده شده باشد.

محترم قاری سیرت علاوه کرد زمانیکه محمد نادرشاه خان با موسی جارالله دیدار میکرد چون جارالله از جهان عدالت و دموکراسی علم و حکمت صحبت میکرد، محمد نادر شاه خان از وی سوال نمود که آیا او مسلمان است؟ طبعاً جواب موسی جارالله بلی بود.



چون تاتارها در حدود دو نیم صد سال بر روسها حکم راندند، از آنرو هزاران دختر روسی را تاتارها در قید ازدواج خود در آوردند و جمله آنها یا مسلمان بودند و یا اینکه مسلمان شدند، بناً چهره های تاتارهای اروپایی اکثرأ بصورت اروپایی ها دارای رنگ سفید و زردینه و موهای خرمایی وچشمان آبی معلوم می شدند. شاید محمد نادرشاه خان از روی مشاهده شمایل و صورت موسی جارالله پرسیده باشد که آیا او مسلمان است یا خیر.

بعد از اینکه این راقم ترجمه جناب استاد فاضل را مطالعه نمودم و درباره جارالله معلومات بدست آوردم.

از مردم قزاقستان واوزبیکستان و باز از مهاجرین تورکستان درباره اصل و نسب وی پرسیدم، متفق القول فرمودند که وی از تورکان تاتار است و البته تردیدی در نسب او نیست ولی شخصیت برازنده او و احساس دینی وی قابل احترام است، او در همه ممالک که سفر نموده مخصوصاً در ممالک که مسلمانان در اقلیت بودند آنها را بیدار ساخته و به اصطلاح جناب فاضل «بیدارگر» عصر خود بشمار میرفته. موی سفیدان را عقیده بر آنست طوری که گفته شد انگلیسیها و روسها به حکومت افغانستان فشار آوردند تا او از افغانستان کشیده شود و همان است که وی را تبعید نمودند.

در باره اینکه برمسلمانان مهاجر تورکستان درافغانستان چه وقایع پیش شد در اینجا نمی توانیم حتی خلاصه را بنویسیم و بهترآنست که در کتاب «پیغام جاویدان» اثر محمد ابراهیم عقیفی به اهتمام استاد نصیر مهرین به قلم محمد ابراهیم عقیفی، خالد صدیق چرخ و عنایت الله شهرانی مراجعه شود تا مظالم حکومت آن دوران بر مسلمانان مهاجر تورکستان واضح گردد.

شاه مظلوم بخارا مرحوم سید عالم خان نظربند بود و او اجازه نداشت از کابل برآید، ابراهیم بیک یا قهرمان لقی و قوماندانان بزرگ مسلمانان تورکستان در افغانستان سرکوب، تبعید و حتی کشته شدند، خانم ابراهیم بیک لقی تا زمان صدارت داکتر محمد یوسف خان محبوس بود و قس علی هذا.

بهر صورتیکه بود موسی جارالله و سید مبشر طرازی یا آن علامه های زمان از تبعیدیان حکومت کابل میباشند. موسی جارالله بعد از طی هزاران کیلومتر در ممالک مختلفه به قاهره میروود و زنده گی اش در آنجا به پایان میرسد.

خانم ایلمیرا احمد اووا که شاید تاتاری باشد در باره موسی جارالله یک تحقیق بسیار کوتاه و مستند نموده در تحقیقش نوشته است که موسی جارالله بیش از شصت کتاب نوشته و گفته های بالا اکثراً از نوشته وی گرفته شده است.

خلیل احمد حامدی در قسمت مسلمانان مشهور روس اروپایی نام موسی جارالله را ذکر نموده است. واقعاً روسها بزرگترین منبع علمی مسلمانان جهان را که تورکستان جنوبی باشد عمداً از میان بردند و ده ها هزار دانشمند و عالم بعد از هجرت نتوانستند کارهای دینی خود را دوام بدهند.

موسی جارالله بیگی یف که تاتار است و بنام تورک تاتاری یاد میشود متأسفانه تمام نویسنده گان عرب هنوز هم مغول را با تاتار نتوانستند تفکیک نمایند، مناطق تاتارستان و جزیره قرم «کریمیا» از مسلمانان بسیار با احساس و عمده جهان می باشد و همه به زبان تورکی تاتاری سخن میگویند، گفته شده که قرآن مجید بار اول در تاتارستان بچاپ رسیده است.

هرودوت مؤرخ بزرگ جهان سرزمین تاتارهای قدم یا کریمیا را بنام «خزانء جهان» یاد کرده و اعراب آن را «خزینة الدنيا» می آورند.

موسی جارالله از علامه های جهان اسلام است و از اینکه از سرزمین اروپا است بمانند سید جمال الدین مشهور به افغانی نتوانسته شهرت جهانی بدست بیاورد ولی به هر صورت وی از با احساس ترین و از تئوریسین های جهان اسلام بشمار می آید.

چون در باره مشاهیر تورکستان جنوبی یاد آور شدیم لازم به یادآوری است که مسلمانان تورکستان شرقی که نیز به اثر استعمار چینی ها مشکلات زیاد دیدند و کشته شده گان آن مملکت بزرگ اسلامی اصلاً نمی تواند به آسانی شمار گردد، مرحوم پروفیسور استاد حضرت صاحب میان غلام حسن مجددی از مؤلفین بزرگ و مرحوم محمد امین بغرا نویسنده بزرگ و تورکشناس از جمله مهاجرین تورکستان شرقی میباشند، مرحوم بغرا سفیر فوق العاده مجاهدین در خارج بود.

کتاب «خاطرات ظفر احس آیبیک» نزد این نگارنده از بهترین کتب تاریخ وطنمان بشمار می آید و ارزش بسیار دارد و من نگارنده این سطور این کار با ارزش و مهم جناب سفیر کبیر افغانستان استاد فضل الرحمن فاضل را به دیده قدر می نگرم و قوت قلم های رسای شان را از دربار قادر بیچون تمنا دارم.

در خاتمه عرض می‌گردد که:

اگر همه پاورقی هایی را که جناب استاد فاضل درین کتاب تهیه داشته در ختم کتاب با نشانه های به اسم «تعلیقات و

حواشی» بیاید که درحقیقت یک رسالهء مستقل است و تألیف مترجم بشمارمی آید و به مانند تعلیقات مرحوم علامه حبیبی در کتاب «طبقات ناصری» زیبایی دیگری خواهد داشت. عکس ها و صورت های تاریخی افغانستان در حقیقت از کارهای نایاب و کم پیدای است که در ختم کتاب «خاطرات ظفرحسن آیبیک» توسط جناب فاضل با یقین کابل با مشکلات زیاد جمع آوری شده، علاوه از اینکه در کتاب مذکور جا داده شود میتواند یک کتاب مستقل به عنوان «تصاویر تاریخی افغانستان» با اندک توضیح در پایان هر تصویر تهیه گردد، چونکه تصویرها و عکسها در حقیقت یک کار کاملاً آزاد و تألیف گردآورنده میباشد. بدون تردید آن کتاب «تصویرها» علاقمندان زیاد داشته و هرکس علاقه مند داشتن یک جلد آن را به شکل البم زعما، علما و مشاهیر معاصرین میباشد.

در کتاب «خاطرات ظفرحسن آیبیک» به ترجمهء شخصیت فرهیخته و نستوه بدخشان و افغانستان بسی نوآوری ها و ایرادات صورت گرفته بود طوری که گفته آمد «علامه موسی جارالله بیگی یف» که از علامه های معاصر جهان اسلام است درین چاپ آخرین کتاب مختصراً درباره اش ذکر گردیده است. نظر این کمینه اینست، جناب دانشمند ارجمند فاضل که در آوان جوانی قرار دارند و صاحب قدرت و حوصله بوده از خردسالی تا ایندم کارهای علمی ارزنده را انجام داده اند. امیدوارم که مواد عربی را که دربارهء موسی جارالله تحریر یافته به زبان فارسی دری ترجمه نموده و نام نامی این سید جمال الدین ثانی را در مطبوعات آسیای مرکزی و همجواران زنده سازند. و این کارشان بدان خواهد ماند که حضرت ملاشاه بدخشی را بعد از گذشت زمانه های بسیار زیاد بقلم خویش با ترجمهء عالی بچاپ رسانیدند و این نگارنده آن معلومات پر فیض شان را در کتاب عارفان و سالکان ویا «هفت شهر عشق» شامل ساخته ام.

خداوند جناب فاضل یا آن شخصیت با فضیلت افغانستان را که با همه مصروفیت های دیپلماسی کتابهای زیادی را خود می نویسند و کتابهای دیگران را از طریق سفارت افغانی در قاهره بطبع میرسانند خیرها و فیض ها بخشاید. ختم

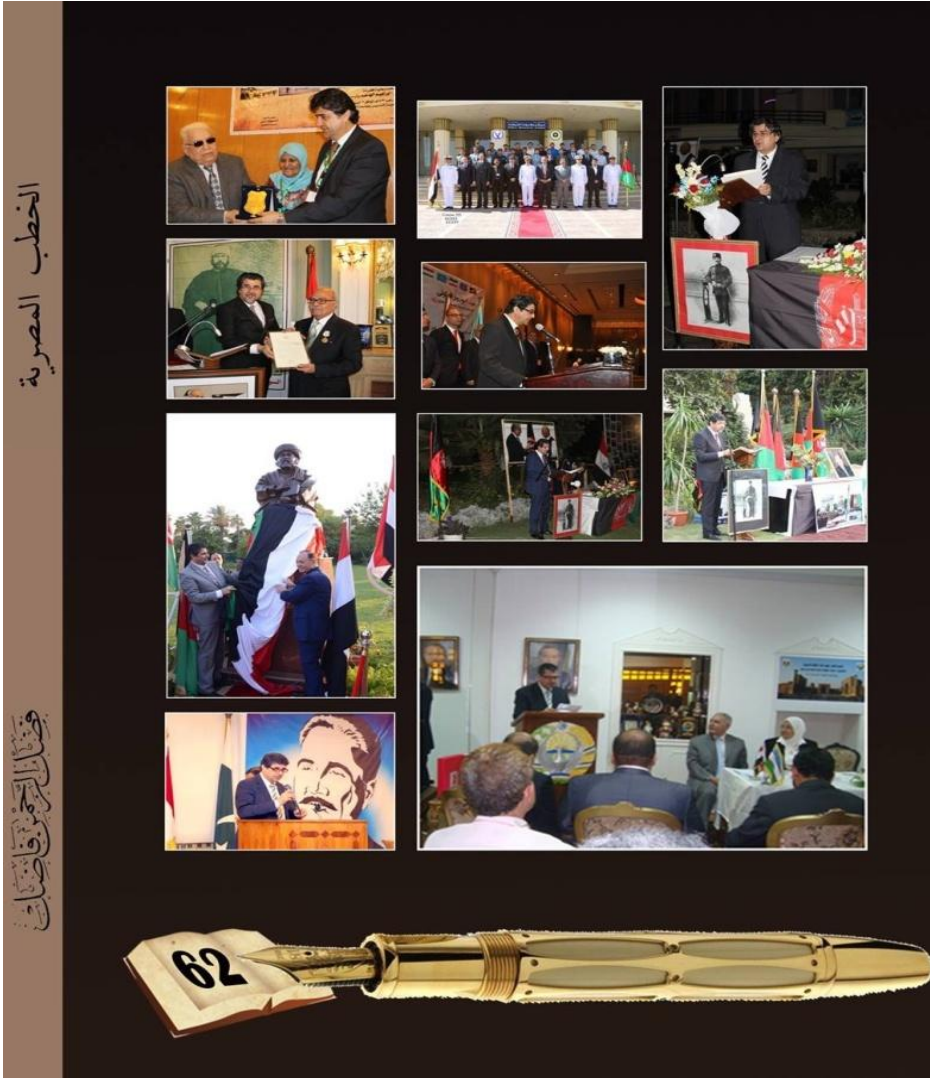
## تصاویر



جناب فاضل در سفارت افغانستان در قاهره- مصر

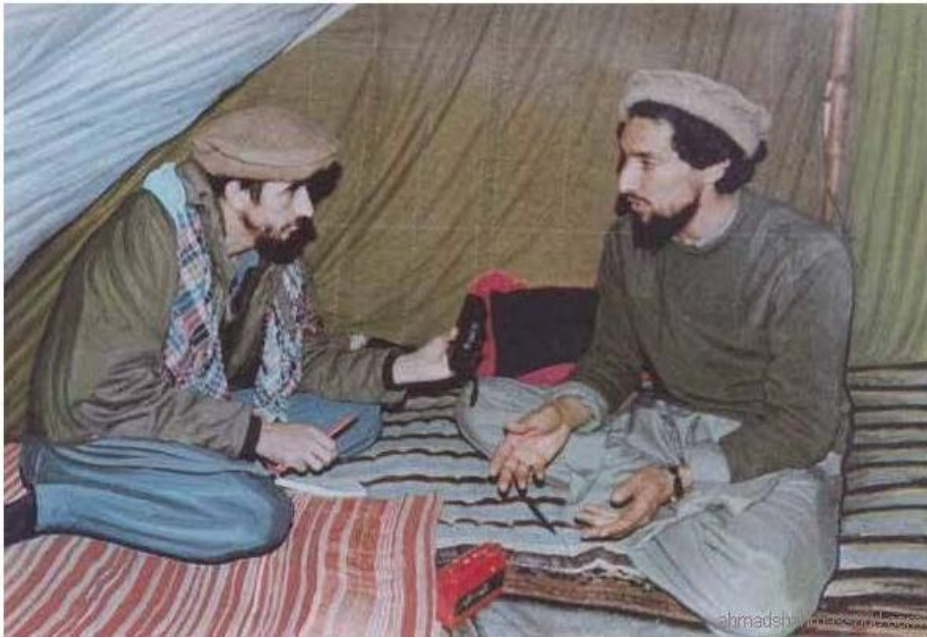


محترم فاضل در حال احوال پرسی با فقید یاسر عرفات رهبر آزادی خواه  
مردم فلسطین



الخطبة المصرية

فصل الحروف والاصناف



محترم فاضل در حال مصاحبه با شهید احمد شاه مسعود  
زمان جهاد



محترم فاضل با پروفیسور دكتور محمد عماره، سيد جمال الدين شناس مصرى  
۲۰۱۷ م قاهره

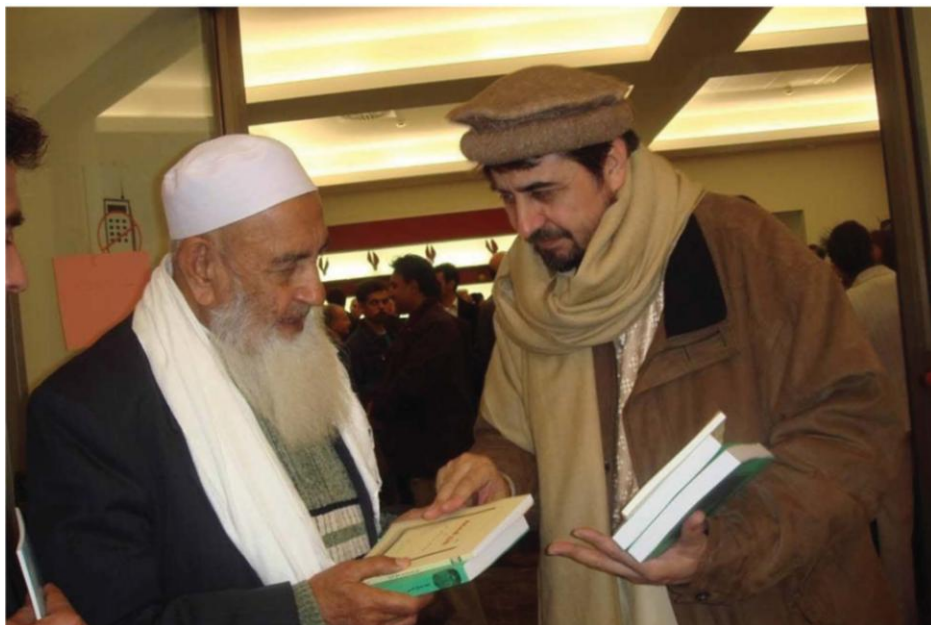




محترم فاضل با فرزندش در کتابخانه محترم پوهاند نعمت الله شهبازي



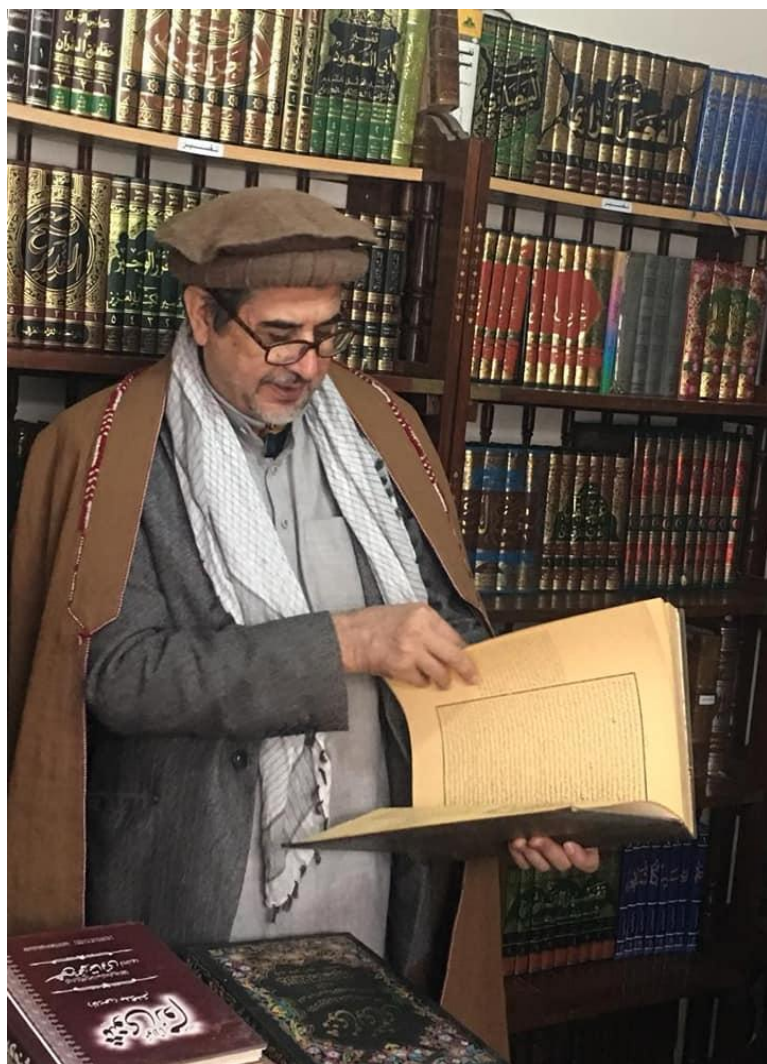
محترم فاضل با شهید استاد برهان‌الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان



محترم فاضل با پروفیسور عبد اللہ بختانی خدمتکار، ۲۰۰۷ م آلمان



محترم فاضل با دكتور عبدالغفور آرزو  
جنوری ۲۰۲۰م

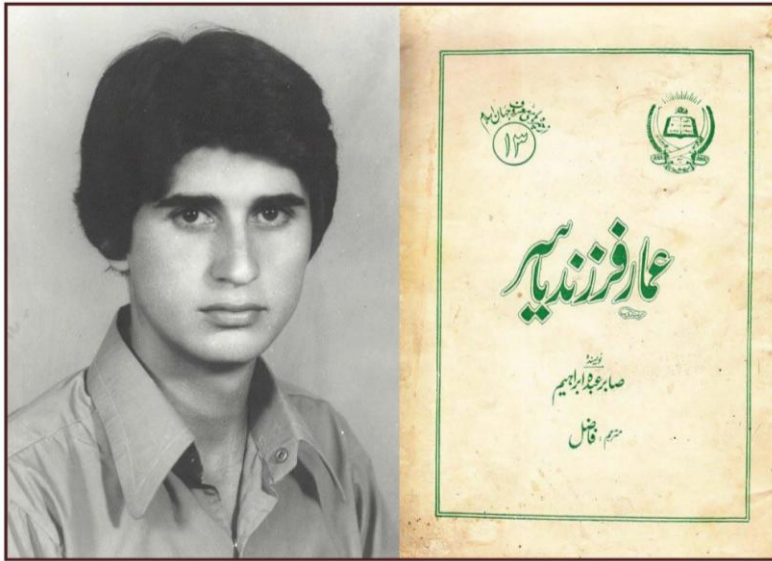


محترم فاضل در کتابخانه

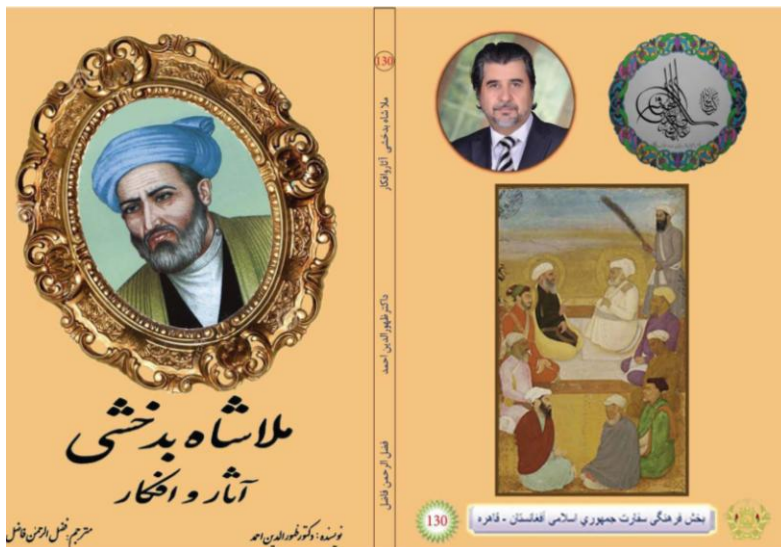




برادران محترم فاضل هر یک: استاد فایض شهید و استاد سایف شهید  
در شهر پشاور، ۱۳۶۰ هـ ش



عمار فرزند یاسر، چاپ لاهور ۱۳۵۹



ملا شاه بدخشی (آثار و افکار)  
ترجمه: فضل الرحمن فاضل



در این تصویر پستی کتبی را می‌بینید که جناب محترم فاضل نوشته ویا ترجمه کرده است.





محترم فاضل با فرزندش حامدالرحمن در شهر کیف سال ۲۰۱۲ میلادی



استاد شهید ربانی و جناب فاضل و پسرانش هریک: آیت الرحمن و عظمت الرحمن  
جاکارتا، جولای ۲۰۱۱م

## معرفی مختصر ماریا دارو



ماریا دارو فرزند الحاج محمد ابراهیم « بها » متولد شهر پلخمري مربوط ولایت بغلان می باشد. او در آوان خورد سالی به نوشتن پارچه های ادبی علاقمند بوده است. وی در صنف دوم مکتب یکپارچه هنری نوشته شادروان محمد ناصر غرغشت را در حضور محمد داوود خان صدراعظم وقت افغانستان که جهت بازدید از مکاتب بولایت بغلان آمده بود، با موفقیت تمثیل نمود که باعث تشویق و تبارز استعداد او گردید.

زمانی که خانواده شان از شهر پلخمري دوباره به کابل کوچیدند، زمینه رشد بیشتر برایش میسر گردید. او به ادامه نوشتن مقالات و پارچه های کوتاه ادبی پرداخت و با ارسال مطالب و پارچه های کوتاه ادبی با رادیو افغانستان همکاری خویش را آغاز نمود. وی در ختم صنف هشتم مکتب به اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان در مدیریت درام و داستانهای دری به هنر تمثیل پرداخت و الی ختم تحصیل مکتب آن را ادامه داد.

ماریا دارو به ماموریت های مختلفه چون رادیو تلویزیون ملی افغانستان، کتابخانه های عامه کابل، مدیریت تبلیغات اداره کوپراتیف های دهقانی، آمریت استخدام و مدیریت

عمومی مامورین رادیو تلویزیون ملی، ادارات مختلفه در وزارت اطلاعات و کلتور و سرانجام در بخش های اداری ریاست جمهوری افغانستان ایفای وظیفه نموده است. ماریا دارو در اثر جنگ های داخلی مانند سایر هموطنان کشور با فرزندانش به کشور کانادا پناهنده گردید.

خانم ماریا دارو در آغازین کار نوشتاری با نوشتن مقالات هنری و تحقیقی علاقه مند بوده و آثار ذیل را از قلمش به هموطنان گرامی تقدیم نموده است.

اولین کتاب وی بنام «آوای ماندگار زنان» افغانستان میباشد. بعد از آن رومان پابرهنه بازگشت- هنرمندان تاریخ ساز تیاتر- چهره های جاودان، رومان اتاق شماره ۲۲ - رومان عشق یک سرباز کانادایی در قندهار - دوستی و محبت دو خواهر هندو و مسلمان در شرایط جنگهای - رومان عشق شمس و قیسی- رمان کوچه باغ های عشق - نژاد ها و زبان های افغانستان تحقیقی - روی داد ها و تحولات از زمان شاه امان الله خان تا حامد کرزی، تحقیقی، رساله های تحقیقی: رساله در مورد کتاب «سرنوشت خانه و خانواده در جوامع غربی، اثر میرعنایت الله سادات، رساله در مورد نخستین کتاب مشروطه خواهی در افغانستان اثر پروفیسور سید سعدالدین هاشمی، رساله و معرفی کتاب «افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه» اثر میر عنایت الله سادات، معرفی کتاب زنان برگزیده خاور زمین اثر پروفیسور عنایت الله شهرانی، معرفی مجموعه شعری نذیر ظفر بنام شب یلدا و رساله هذا در مورد کتاب «بیدارگر عصر» اثر ذیقیمت دانشمند محترم فضل الرحمن فاضل. همچنان مقالات زیاد در رابطه با زنان، جوانان، و حوادث و رویدادهای وطن ما و معرفی هنرمندان و فرهنگیان در سایت های اینترنتی نوشته است.

بانو ماریا دارو در کنفرانس های که در رابطه به افغانستان در کشور کانادا دایر گردیده است، اشتراک و با ایراد خطابه ها و قرائت مقالاتش مورد استقبال مجالس قرار گرفته است.

خانم دارو از سال ( ۲۰۰۷ ) میلادی بدین سو یک سایت اینترنتی بنام ( ماریا دارو دات کام ) را پیش میبرد که حاوی مطالب دلچسپ خودش و هموطنان گرامی میباشد.

آدرس سایت ماریا دارو: <http://mariadaro.com>

آدرس ایمیل [maria.daro@gmail.com](mailto:maria.daro@gmail.com)



## دعایه

پروردگارا!!!!

در دل هر ذره آفتاب هستی  
خورشید نور جهان تاب هستی  
مهر دل جان جان ما هستی  
بی تو همه بی آب و تاب هستی  
الهی

روح و روانم هستی

نور دیدگانم هستی

ورد زبانم هستی


هستی دل و جانم هستی

بنده خاکسار، خاک پای خاک پای درگاه الهی (ح. سهی کابلی)

### آثار مطبوع ماریا دارو




**معرفی کتاب**  
**(افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه)**  
اثر میر عنایت الله سادات




میر عنایت الله سادات

**معرفی کتاب (افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه)**  
اثر میر عنایت الله سادات




نوشته: ماریا دارو

سال: ۱۳۹۸ هـ ش




**نگاهی بر:**  
**دخستین کتاب در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان**  
از یوهاندا هاشمی



**نویسنده: مازیار دارو**

سال ۱۳۹۲ هجری

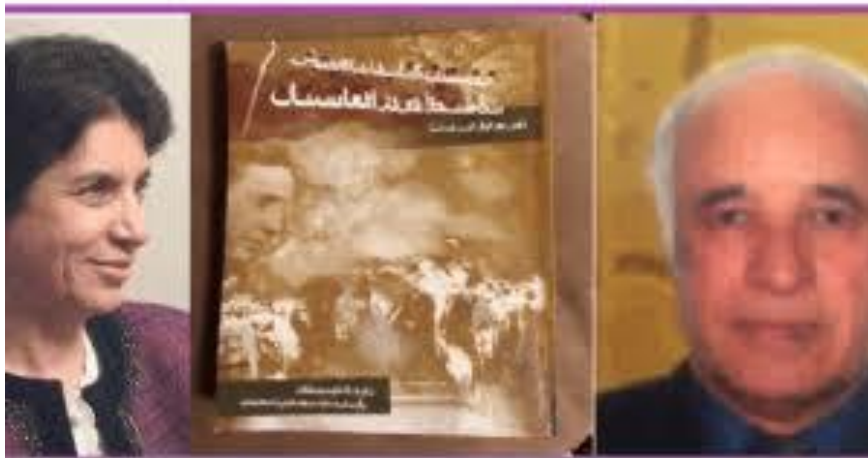
**مهری، دختر مازیار دارو**



مازیار دارو در مرداد سال ۱۳۹۲ هجری در تهران فوت کرد. او از آن جوانان انقلابی بود که در جریان انقلاب ۱۳۵۷ در افغانستان به عضویت حزب دموکرات افغانستان درآمد. او در جریان جنگ داخلی افغانستان در سال ۱۳۶۲ هجری در کابل به شهادت رسید. او در جریان جنگ داخلی افغانستان در سال ۱۳۶۲ هجری در کابل به شهادت رسید. او در جریان جنگ داخلی افغانستان در سال ۱۳۶۲ هجری در کابل به شهادت رسید.

**یوهاندا هاشمی**

یوهاندا هاشمی نویسنده و مترجم است. او در سال ۱۳۷۵ هجری در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۹۲ هجری در تهران فوت کرد. او در سال ۱۳۹۲ هجری در تهران فوت کرد.



### فهرست مأخذ:

۱. مأخذ اصلی کتاب بیدارگر عصر اثر استاد فضل‌الرحمن فاضل؛
۲. کتاب سلطان محمود غزنوی اثر دکتور عنایت‌الله شهرانی؛
۳. کتاب ابن سینای بلخی اثر دیپلوم انجینر اکرم سینایی؛
۴. کتاب افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم میرغلام محمد غبار؛
۵. کمال‌الدین بهزاد هروی اثر دکتور عنایت‌الله شهرانی؛
۶. کتاب شهنامه فردوسی، چاپ تهران؛
۷. تاریخ ادبیات افغانستان اثر شادروان محمد حیدر ژوبل؛
۸. نسب و زادگاه سید جمال‌الدین افغانی اثر علامه عبدالحی حبیبی؛
۹. دوره ریفورم عهد امیرشیرعلی خان؛ افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم میرغلام محمد غبار؛
۱۰. نامه سلطان محمد کابلی؛
۱۱. سده سید جمال‌الدین افغانی اثر استاد فضل‌الرحمن فاضل؛
۱۲. شعر محمد نسیم اسیر «هرچه هست ایرانی‌ست» از کتاب سلطان محمود غزنوی اثر دکتور عنایت‌الله شهرانی؛
۱۳. شعر عقاب زخمی، کتاب شکست شب اثر شادروان عبدالرازق فانی؛
۱۴. اعدام رضا کرمانی، سده سید جمال‌الدین اثر استاد فضل‌الرحمن فاضل؛
۱۵. شعر ماتم‌سرا از مجموعه اشعار سید محمد نادر خُرم؛
۱۶. زندگی‌نامه استاد فضل‌الرحمن فاضل از کتاب سخنوران صاحب‌دل اثر دکتور عنایت‌الله شهرانی.